Rahe Tudeh
راه توده
دوره دوم «۱۱۰» شهریور ۱۳۸۰

محمد جواد لاریجانی: تفاهم با امریکا، گفتگو با ناتو!
(ص ۳۹)

گفتگوی سردبیر راه توده درباره کودتای ۲۸ مرداد و کابینه محمد خاتمی

سمت‌گیری دولت مهم‌تر از ترکیب کابینه است!
(ص ۲۶-۱۵)

بورس لندن میعادگاه مافیای تجاری
(ص ۳۰)

افشای نام آنها که در کیهان پرونده می‌سازند
(ص ۴۰ و ۲)

دهه ۶۰ نباید تکرار شود!
(ص ۳)

"رجوی" فاجعه را به گفتگو ترجیح داد!
(ص۵)

آریانپور خاری در چشم ارتجاع
(ص ۱۳)

قتل عام زندانیان سیاسی

خونی که از تن انقلاب رفت
(ص۲۷)

"جهانی شدن" از نگاه "زوگانف"
(ص۳۵)

فلج‌سازی دولت و مجلس با هدف "انحلال جمهوریت"

ایران در انتظار توطئه‌های بزرگ!

پیکر تنومند توطئه ضد ملی "انحلال جمهوریت" هر روز بیشتر از زیر حجاب "دفاع از ارزش‌های دینی"، "مبارزه با فرهنگ غرب" و "اجرای احکام صدر اسلام" بیرون می‌آید و مردم با چهره نفرت انگیز مجریان و مدافعان این توطئه آشنا می‌شوند. توطئه‌ای که ایران را به مرداب جنگ داخلی و حتی دخالت نظامی قدرت‌های خارجی در امور ایران خواهد کشاند. آنها کیستند:

کسانی که امروز شلاق بدست گرفته و به خیابان آمده‌اند؛

آنها که از کنده شدن گوشت تن مردم در زیر تازیانه دفاع می‌کنند؛ (۱)

آنها که احکام کفر و الحاد علیه فیلمسازان و هنرمندان را قرار است به ترتیب لیستی که در اختیار دارند، صادر کنند؛آن روحانیون و غیرروحانیون توطئه‌گری که برای دفاع از قدرت و ثروت بادآورده خویش در جمهوری اسلامی حکومت انگلیسی طالبان در افغانستان را مدل خویش ساخته و خواب جلب رضایت و حمایت همه جانبه انگلستان را می‌بینند؛

آن کسانی که در شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، نهاد رهبری، بیت‌رهبری، بنیادهای بزرگ مالی، شورای تبلیغات اسلامی، مرکز اسناد جمهوری اسلامی، شورای ائمه جمعه، روحانیت مبارز، محفل حقانی، شورای فرماندهی سپاه و بسیج، مجلس خبرگان، فراموشخانه‌های نوبنیاد فراماسونری جمهوری اسلامی، کانون "استادان" (مرکب از پیشکسوتان موتلفه اسلامی، فدائیان اسلام، حجتیه و بنیاد رسالت) و۰۰۰ متشکل‌اند. آنها، علاوه بر قوه قضائیه و زندان‌ها، چند روزنامه و باصطلاح روزنامه‌نگار را که در خدمت این کانون‌های مافیائی عمل می‌کنند نیز در اختیار دارند. آنها انحلال جمهوریت در ایران و جمع کردن آخرین نشانه‌های انقلاب به تاراج رفته ۵۷ را بعنوان یک استراتژی دنبال می‌کنند. چهره عریانی که آنها در هفته‌های اخیر از خود نشان دادند، حکایت از حرکت بی پرده‌تر و مصمم‌تر رهبران و هدایت‌کنندگان استراتژی انحلال جمهوریت به معنای انتخابات، آراء مردم و شرکت مستقیم مردم در تعیین سرنوشت کشور دارد. آنها، اگر کوچکترین امیدی به جلب آراء مردم، فریب مردم برای گرفتن رای از آنها و حتی کنترل خشم ونفرت مردم داشتند، اینگونه بی حجاب به میدان نمی‌آمدند که در این روزها آمده‌اند. نشانه‌های بسیار جدی وجود دارد که در روزها و هفته‌های آینده، -اگر بتوانند و مجال پیدا کنند- بیش از این حجاب خویش را کنار خواهند زد! بنا بر تمامی شواهد و قرائن و علیرغم آزادی تعدادی از زندانیان ملی-مذهبی، طرح **فلج سازی دولت‌خاتمی**، **یورش به مجلس**، جلوگیری از متشکل شدن و سازمان یافتن مردم و جلوگیری از باز شدن دفاتر مالی مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی و تغییر ساختار اقتصادی کشور از **تجاری** به **تولیدی** با شدت دنبال خواهد شد. (بقیه در ص ۲)

(ایران در انتظار . از ص اول)

آن سئوالاتی که با تمام وسواس و دقت باید برای آن‌ها پاسخ واقع‌بینانه پیدا کرد و یا برای آنها پاسخی نزدیک به واقعیت یافت آنست‌که:

طرفداران توطئه‌گر انحلال "جمهوریت" و رفتن به سوی اعلام "حکومت" به این هدف خود دست خواهند یافت؟ آنها چه هزینه‌ای را برای رسیدن به این هدف حاضرند بپردازند؟ مدافعان جمهوریت، که دفاع از آن روز به روز بیشتر به محور و شعار عمده اصلاحات تبدیل می‌شود چگونه می‌توانند این توطئه را خنثی کنند؟ توان، ظرفیت و سازماندهی جنبش برای مقابله با توطئه انحلال جمهوریت و به زیر کشیدن توطئه‌گران از مسند و منبری که در نهادهای یاد شده دراختیار دارند، کافی است؟ عمق درک مردم از ریشه توطئه‌ها و شناخت آنها از هدف نهائی طرفداران انحلال جمهوریت امید به مقاومت را تقویت می‌کند و یا تردید و احتیاط را؟

ضرورت پرهیز از دنباله‌روی!

جنبش و طرفداران حکومتی و غیر حکومتی‌آن برای خنثی سازی توطئه‌هائی که در نهایت خود به استراتژی انحلال جمهوریت و برقراری حکومت و سلطنت خواهد انجامید ضرورت دارد ۱- استراتژی خود را تدقیق کنند، ۲- تاکتیک‌های ضروری و مرحله‌ای را بدون از کف دادن وقت و فراهم ساختن فرصت برای طرف مقابل اتخاذ کنند.

تمامی شواهد و قرائن موجود نشان می‌دهد، که تاکتیک مخالفان جنبش تا رسیدن به انتخابات دوره هفتم مجلس عبارتست از:

۱- فلج سازی کار مجلس ششم، جلوگیری از تصویب قوانین متزلزل کننده موقعیت اقتصادی مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی در این مجلس و حتی انحلال آن در صورت ممکن و وعده برگزاری زودرس انتخابات مجلس هفتم،

۲- فلج سازی دولت خاتمی و جلوگیری از تحرک این دولت بویژه در عرصه تصمیمات اقتصادی به ضرر سرمایه‌داری تجاری ایران و تقویت صنایع و تولید ملی- تا آغاز به کار مجلس هفتم و یا تا لحظه انحلال این مجلس، خلاص کردن خود از شر شعارهای انقلاب ۵۷ و جانشین کردن هرچه بیشتر آنها با شعارهائی منطبق با استراتژی انحلال جمهوریت و برقراری "حکومت اسلامی".

ساده‌ترین و درعین حال منطقی‌ترین و اجتناب ناپذیرترین استراتژی جنبش در برابر آن استراتژی مخالفان جنبش که در بالا به آن اشاره شد، عبارتست از:

۱- پرهیز از دام‌های تبلیغاتی پیاپی که مخالفان جمهوریت و مخالفان جنبش در برابر مجلس و دولت می‌گسترند، "دفاع از جمهوریت" و سازمان دادن گسترده‌ترین کارزار تبلیغاتی برای معرفی ریشه‌های "جمهوریت" در بطن تحولات یکصدو پنجاه سال اخیر ایران و بویژه در انقلاب ۵۷؛

۲- تشکیل جبهه‌ای گسترده از تمام احزاب و سازمان‌های سیاسی، نه تنها با محتوای دفاع از جمهوریت، بلکه با نام صریح دفاع از "جمهوریت".

در همین زمینه وعرصه، هرگز نباید از حوزه‌های دینی غفلت کرد. روحانیت ایران، همانگونه برای نخستین بار آیت‌الله مهدوی کنی ناچار به اعتراف نسبت به آن شد، مانند دوران انقلاب مشروطه- با در نظر داشت طیف‌بندی‌های انکار ناپذیر موجود در آن- به دو شاخه تقسیم شده‌است. در آن انقلاب، **مشروطه** خواهان و **مشروعه** پرستان در برابر هم قرار گرفته بودند و در جنبش کنونی **حکومت** خواهان و **جمهوری** خواهان! بنابراین، یک سر جبهه دفاع از جمهوریت در حوزه‌های دینی است و باید آن را بصورت سازمانی، نه تنها دراین جبهه فعال کرد، بلکه باید شاخص‌ترین و مسن‌ترین و مصمم‌ترین چهره‌های این طیف را در هرم تشکیلاتی این جبهه قرار داد. همین تلاش را باید در جهت جلب حمایت نیروهای نظامی از جبهه بکار گرفت. اگر فلان فرمانده نظامی سابق می‌تواند کاندیدای ریاست جمهوری شود و یا زمینه این حضور را با برنامه تاسیس یک حزب سیاسی فراهم می‌کند(محسن رضائی فرمانده سابق سپاه پاسداران، شمخانی وزیر دفاع و فرمانده سابق نیروی دریائی) به ظاهر هیچ مانعی برای دفاع این و یا آن فرمانده نظامی از یک اندیشه نمی‌تواند وجود داشته باشد. اندیشه دفاع از جمهوریت و مخالفت قاطع با انحلال آن و رفتن به سوی تشکیل حکومت!

این کارزار نمی‌تواند دستآوردی داشته باشد، مگر حمایت عملی و همه جانبه مردم را همراه داشته باشد. این حمایت در حال حاضر با برداشتن گام‌های اساسی در جهت دگرگونی وضع اقتصادی کشور و تضعیف هرچه بیشتر پایگاه اقتصادی طرفداران حکومت جلب می‌شود! بنابراین، وظیفه عمده و تاریخی دولت و مجلس ششم یورش به این پایگاه اقتصادی است. مردم از این یورش و از آن جبهه "دفاع از جمهوریت" که حامی این یورش باشد حمایت می‌کنند!

اگر تاکتیک جدید به شلاق بستن مردم، تشنج آفرینی، جنجال سازی، حمله به میهمانی‌ها، دستگیری‌های جدید و حتی تشویق و سازمان دادن شورش در شهر سبزوار خراسان و... همه برای فلج سازی دولت و مجلس و درگیر کردن این دو نهاد به روزمره کاری و بازداشتن آنها برای حرکت در جهات یاد شده در بالاست- بویژه دفاع از جمهوریت و به میدان فراخواندن روحانیون و نظامیان- دولت، مجلس، جبهه اصلاحات، جبهه دفاع از جمهوریت و جنبش ضرورت دارد، با خنثی سازی جنجال آفرینی‌ها و پیش از آنکه فرصت‌ها از دست برود مسیر ضروری و واقعی جنبش را- بویژه در عرصه اقتصادی- طی کرده و اجازه انحراف، خرده‌کاری، درگیر شدن در بحث‌هائی که پیش آورده می‌شود را به خود ندهد! اساسی‌ترین لوایح دراین عرصه باید به مجلس برده شده و مجلس آشکارا آنها را تصویب کرده و افکار عمومی را برای دفاع از اجرای آن و مقابله با مخالفان آن در شورای نگهبان و مجمع مصلحت و بیت رهبری و یا شخص رهبر آماده کند.

عرصه افشاگری و آگاه سازی بسیار مهم دیگری،که نسبت به آن غفلت شده، نشان دادن پیوند توطئه‌های کنونی در داخل کشور از سوی مخالفان جمهوریت و جنبش مردم با خارج از کشور است. شاید رابطه‌های پنهان کسانی از درون جبهه مخالف اصلاحات و جنبش با قدرت‌های خارجی و سازمان‌های جاسوسی، تجاری و مافیائی این قدرت‌ها در لحظه کنونی و یا تا چند سالی فاش نشود، اما تردید نیست که تاریخ جمهوری اسلامی آن‌ها را به نام معرفی خواهد کرد. همانگونه که اعضای شبکه "بدامن" در کودتای ۲۸ مرداد، در جریان افشای اسناد این کودتا سرانجام معرفی شدند و یا نقش برادران "رشیدیان" و ارتباطات امریکائی- انگلیسی‌آنها در اسناد کودتای ۲۸مرداد فاش شد. امروز شاید نتوان نام‌ها را با اسناد ارتباط‌های آنها در مطبوعات فاش کرد، اما عملکردها ومقایسه این عملکردها با حوادث تاریخی و ملی ایران را می‌توان در معرض قضاوت عمومی گذاشت. توطئه کشاندن ایران به جنگ قفقاز و جدائی بخش‌هائی از خاک ایران، توطئه نیمه مستعمره شدن جنوب ایران بدست انگلستان، توطئه اشغال نظامی جنوب ایران در جریان جنگ دوم جهانی و... که در تمامی آنها بخشی از روحانیون ایران نقش داشته‌اند، در تاریخ ایران ثبت است. در همین عرصه‌است که باید مشت کسانی را باز کرد که زمینه جنگ داخلی را در ایران فراهم می‌کنند و بهانه‌های حضور ناتو در جمهوری آذربایجان را تقویت می‌کنند. افشای پیوند توطئه‌گرانی که استراتژی لغوجمهوریت را تا حد کشاندن کشور به یک جنگ داخلی دنبال می‌کنند و آمادگی خود را برای تفاهم با "ناتو" اعلام کرده‌اند عرصه‌ایست که هنوز اهمیت آن درک نشده‌است!

مراجعه کنید به مصاحبه آیت‌الله محمدی گیلانی با روزنامه نوروز پنجشنبه ۷ شهریور

آگاهی از جزئیات تدارک یورش به حزب توده‌ایران کمک بزرگی است به خنثی سازی توطئه‌های کنونی علیه طرفداران جنبش و اصلاحات!

برخلاف وعده‌های هاشمی رفسنجانی وانتظار ارتجاع

دهه ۶۰ نباید تکرار شود!

سال ۱۳۶۱، سال توطئه همه جانبه نیروهای ارتجاعی در جمهوری اسلامی، کارگزاران امنیتی باقی مانده از رژیم شاهنشاهی و هدایت‌های دقیق سازمان‌های جاسوسی انگلستان و امریکا و بهره گیری از این سازمان‌ها از تمام نفرات و امکانات قدیم وجدید خود در حاکمیت جمهوری اسلامی برای یورش به حزب توده‌ایران بود. شکست در چند کودتا و عقیم ماندن همه توطئه‌ها برای بازگرداندن نظام سلطنتی به ایران، که در همه آنها حزب توده‌ایران نقشی تاریخی ایفاء کرد، همه متحدان حاضر در این جبهه ضد انقلابی را به این نتیجه رساند که تا حزب توده‌ایران در صحنه‌است و علیرغم همه محدودیت‌های حکومتی به فعالیت علنی خود ادامه می‌دهد، ضربه به انقلاب و یورش به آن یا ناممکن است و یا با تلفات و دشواری بسیار روبروست. در ابتدای همین سال و به بهانه مراسم اول ماهمه، رهبران شورای تبلیغات اسلامی که زیر نظر مستقیم آیت‌الله جنتی فعالیت می‌کرد، رهبران موتلفه اسلامی که بصورت یک فراکسیون در دل فراکسیون بزرگتر ۹۹ نفره در مجلس شورای اسلامی عمل می‌کرد و در کابینه میرحسین موسوی نیز حضور داشت، تلاش‌های پراکنده خود برای فراهم ساختن زمینه یورش به حزب توده‌ایران را هماهنگ کردند. آرمان‌خواهان مذهبی، سرمست از در اختیار داشتن اهرم‌های سیاسی–حکومتی مراحل تکامل این توطئه بزرگ را ندیده گرفتند و پاره‌ای از آنها، حداقل پس از یورش مواضعی همسو با جبهه ارتجاع و توطئه‌گر اتخاذ کردند. در بهمن ماه ۱۳۶۱ نخستین یورش به حزب صورت گرفت و در اردیبهشت ۱۳۶۲ یورش دوم سازمان داده شد. آنها که سازمانده این یورش در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی بودند، در پایان جنگ، با استفاده از موقعیت برتری که درحاکمیت یافته بودند و برای قبضه کامل حکومت پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و هموار ساختن زمینه یورش به آرمان‌خواهان مذهبی، قتل‌عام زندانیان سیاسی را ترتیب دادند که در جریان آن قتل‌عامی وسیع و تاریخی از حزب توده‌ایران صورت گرفت و صدها تن از مجرب‌ترین، باتجربه‌ترین و آگاه‌ترین اعضای رهبری و کادرهای حزبی به دار کشیده شدند.

رهبری وقت حزب توده‌ایران، با آگاهی از تنگ‌شدن بی‌وقفه حلقه محاصره حزب توده‌ایران و در تلاش برای حفظ آزادی‌های محدود حزب برای فعالیت علنی، بارها خطر توطئه یورش به حزب را، بعنوان یورش به انقلاب متذکر شد و علاوه بر نوشته‌ها و مطالبی که در پرسش و پاسخ‌های زنده یاد نورالدین کیانوری مطرح می‌شد، طی نامه‌های متعددی به رهبران جمهوری اسلامی و شخص آیت‌الله خمینی نوشت و سرانجام این توطئه را برای مجموع انقلاب یادآور شد. یکی از این نامه‌ها، نامه سرگشاده‌ایست که در ابتدای سال ۱۳۶۱، در همین رابطه نوشته شد. بخش‌هائی از این نامه را، که بی‌مناسبت با سالگرد قتل‌عام زندانیان سیاسی و مطالب مربوط به "توابین حکومتی" نیست در ادامه می‌خوانید. این نامه خطاب به همه رهبران وقت جمهوری اسلامی نوشته شده است. در همین نامه اشاره به ماجراجوئی‌های سازمان مجاهدین خلق، نخستین رئیس جمهور ایران "ابوالحسن بنی‌صدر"، ماجراجوئی‌های مسلحانه در گنبد، کردستان شده‌است. در همین ارتباط و در ادامه این نامه، بخش‌هائی از پاسخ رهبری حزب‌توده‌ایران به رهبری سازمان مجاهدین خلق را نیز می‌خوانید. با هم بخوانیم:«حزب توده‌ایران فعالیت علنی خود را بر پایه اعتماد به موضع گیری رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی در زمینه آزادی فعالیت سیاسی احزاب و سازمان‌های پیرو سوسیالیسم علمی در چارچوب قانون اساسی ایران دوباره آغاز کرد. حزب توده‌ایران با شهامت و پیگیری سیاستی را که با تجربه اندوزی از تاریخ جنبش‌های انقلابی در ایران و جهان، درجهت لزوم همکاری همه جانبه و دراز مدت با مبارزان انقلابی مذهبی برای خود تنظیم کرده بود دنبال کرد. عملکرد بیش از ۳ سالی که از آغاز مجدد فعالیت علنی و قانونی حزب ما می‌گذرد بهترین شاهد بر صحت این ادعای ماست. حزب توده‌ایران در این دوران، مانند تمام دوران اوج جنبش انقلابی در گذشته، تمام نیرو و توان خود را برای هموار ساختن راه همکاری صادقانه با مبارزان راستین مسلمان به کار انداخت. همان راهی که گروه‌های حادثه جو و منحرف و یا خرابکار، آگاهانه و یا نا آگاهانه خراب کرده و به سنگلاخ غیر قابل عبوری مبدل ساخته و با این عمل خود بزرگترین خدمت را به پیشرفت سیاست نفاق افکنی امپریالیسم و ضد انقلاب کرده بودند.

حزب توده ایران در این دوران، تمام توان و نیروی خود را در جهت تثبیت و تحکیم و گسترش دست آوردهای انقلاب به کار انداخت و هیچگونه توهین، افترا، اتهام، کارشکنی، مزاحمت و دشمنی آشکار نتوانست ما را از راهی که در پیش گرفته‌ایم و بدان صادقانه معتقد هستیم بازدارد و به کمترین درجه‌ای منحرف سازد. درست به همین علت حزب توده‌ایران از همان آغاز مورد کین توزانه ترین و آشتی ناپذیرترین خصومت همه دشمنان انقلاب، از امپریالیسم امریکا گرفته تا گردانندگان گروه‌های حادثه جو قرار گرفت. مسئله ناتوان ساختن و در هم شکستن و نابودی حزب توده‌ایران به یکی از عمده‌ترین رهنمودهای امپریالیسم امریکا به دستیاران خود و به یکی از عمده‌ترین مواد برنامه عمل روزانه همه دارو دسته‌های ضد انقلابی، ساواکی، سلطنت طلب، توطئه‌گر و چپ رو مبدل شد.

تبلیغات واقدامات حزب خلق مسلمان و جریان امریکائی–ارتجاعی حجتیه (از جمله پخش نشریه غیر قانونی "احزاب" در روزهای نماز جمعه) و اظهارات افراد جنایتکاری مانند سرگرد رکنی مغز متفکر کودتای نوژه، تهرانی جلاد ساواک، احمد روحانی از رهبران گروه پیکار در مصاحبه تلویزیونی و ... همه و همه نشانه‌های بارز این کینه دشمنان انقلاب ایران نسبت به حزب توده‌ایران است. **ما تردید نداریم که نابود کردن حزب توده‌ایران یکی از عمده‌ترین و مبرم‌ترین هدف‌های کودتای قطب زاده و همدستانش بوده‌است.**

برادران ارجمند!

شما خوب می‌دانید که این کینه آشتی ناپذیر و عطش تسکین ناپذیر به خود توده‌ای‌ها تنها و تنها به این علت است که حزب ما بر پایه تجربه و شناخت سیاسی–اجتماعی خود، نقش بسیار موثری در افشای توطئه‌های رنگارنگ جبهه متحد ضد انقلاب، در شناساندن چهره‌های کریه ماسک‌دار عناصر خود فروخته که خود را در صفوف بالائی نیروهای انقلاب

جا زده‌اند ایفا کرده‌است. قطب زاده، چند ماه پیش از آن که آخرین مرحله توطئه براندازیش آغاز شود، به همدستانش رهنمود داده بود که برای برانداختن حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی ایران، باید اول حزب توده‌ایران را از سر راه برداشت.

در سایه همین واقعیت است که باید عملکرد آن نیروهائی را در جامعه ایران مورد بررسی موشکافانه قرار داد که از تجهیز اوباش و ولگردان گرفته، تا پرونده سازی به کمک عواملی مانند کشمیری‌ها (۱) که در نهادهای انقلابی جا زده شده‌اند از یکسو افراد حزب توده ایران را مرعوب کنند و از این راه فعالیت‌های حزب ما را در جامعه غیر ممکن سازند و از سوی دیگر فعالین حزب را به عناوین گوناگون ساختگی به زندان بیندازند و با جوسازی، نهادهای انقلابی را آن قدر زیر فشار بگذارند تا به طور رسمی از فعالیت حزب توده‌ایران جلوگیری نمایند.

در این میان حیرت انگیز اینست که بخش مهمی از این ضربه‌ها به طور عمده متوجه آن امکانات فعالیت سیاسی حزب توده‌ایران است که به کمک‌آن ها حزب ما توانسته‌است خدمات گرانبهائی در زمینه افشای توطئه‌های ضد انقلابی انجام دهد.

روزنامه ارگان حزب ما نزدیک به یکسال است که به اتهام بی پایه "توطئه خزنده" (۲) تعطیل شده است.

اکنون بیش از یک ماه است که مرکز انتشارات حزب ما و همگی کارکنان آن(۱۵ نفر) بازداشت شده‌اند. توقیف این مرکز و بازداشت کارکنانش به اتهام "احتمال وجود چاپخانه مخفی" انجام گرفته و با این که نه اثری از چاپخانه مخفی ادعائی به دست نیآمده هنوز این افراد در زندان به سر می‌برند و از سرنوشتشان هیچ خبری نیست.

از همه اینها خطرناک‌تر و حیرت انگیزتر اقدام افرادیست که با استفاده از مواضعی که درنهادهای انقلابی اشغال کرده‌اند، رسما مردم را به کشتار هواداران حزب توده‌ایران دعوت می‌کنند!

این که ما یادآور می‌شویم و مصرانه روی این یادآوری تکیه می‌کنیم که عناصر نفوذی و سرسپرده به امپریالیسم و ضد انقلاب داخلی در مقامات حساس خود را جازده‌اند، یک ادعای بدون پشتوانه نیست.

نمونه دیگری از این گونه پرونده‌سازی‌ها آنست که حجتیه برای ایجاد جو بدبینی به حزب توده‌ایران، کتاب‌های مقدس و محترم اسلامی را با صفحاتی از انتشارات حزب توده‌ایران صحافی می‌کند، آن را از راه‌های مختلف پخش می‌نماید تا کینه افراد معتقد مذهبی را علیه حزب ما برانگیزند.

تاسف و تعجب ما در این نیست که دشمنان حزب ما به چنین اقدامات رذیلانه‌ای دست می‌زنند. این گونه رذالت‌ها برازنده آنانست، تعجب و تاسف ما اینست که برخی از مسئولان جمهوری اسلامی ایران نیز در چنین دامی می‌افتند و باور می‌کنند که حزب توده‌ایران با دهها سال تجربه زنده و با شناخت عمیقی که از جامعه ایران دارد، ممکن است این گونه کودکانه و احمقانه عمل کند و به کاری دست زند که بطور مسلم جز زیان سنگین، پی‌آمد دیگری برایش در بر نخواهد داشت.جرم ما اینست که از دیر زمان راه انقلاب ایران را به درستی تشخیص داده‌ایم.

مقامات معینی در نهادهای جمهوری اسلامی ایران می‌کوشند تا با جمع آوری و به هم پیوند دادن ساختگی برخی اقدامات و اظهارات کودکانه و گاهی ناشی از ضعف برخی از هواداران و احتمالا برخی از افراد حزب ما، برای مجموعه حزب، پرونده عدم احترام به قوانین جمهوری اسلامی ایران و یا حتی پرونده‌های دیگر سر هم بندی کنند.

ما به وسیله این سند تاریخی رسما اعلام می‌داریم که معرف حزب توده‌ایران تنها و تنها عملکرد عام حزب ماست. موضع گیری و حتی عملکرد نادرست این یا آن فرد هوادار و یاحتی فرد حزبی، معرف ماهیت و سیاست و عملکرد حزب نیست و نمی‌تواند باشد.

در هفته‌های اخیر از چهارسو خبر می‌رسد که به زودی "توده‌ای‌کشی" آغاز خواهد شد و برای این منظور نیروهای معینی تلاش می‌کنند تا با پرونده سازی رذیلانه سیاست حزب ما را مورد سئوال قرار دهند واین طور القاء کنند که گویا حزب ما در جهت مخفی ساختن سازمان‌های خود و تدارک مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ایران گام بر می‌دارد.

ما با روشنی و قاطعیت اعلام می‌داریم که:

حزب توده ایران نه تنها در صدد تدارک مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ایران نیست و نمی‌تواند باشد، بلکه با تمام نیروی خود علیه گروههائی عمل کرده و می‌کند که در چنین راهی گام گذاشته‌اند.

از پرسش‌های برخی از بازپرسان این طور بر می‌آید که مسلما گروهها و افراد معینی دست به کارند تا برای اثبات این اتهامام، با کمک دستیاران خود، از راه‌های گوناگون گزارش‌های ساختگی ترتیب دهند، که گویا توده‌ای‌ها مسلح می‌شوند و از مرزها برای آنان اسلحه می‌رسد.

بدون تردید به شما اطلاع داده‌اند که در تهران و شهرستان‌ها با سرعت بی‌سابقه‌ای شعارهای "مرگ بر توده‌ای و مرگ بر فدائی" بر دیوارها و روی زمین‌ها، جانشین شعار مرگ بر امریکا می‌شود.

ما بطور دردناکی متاسف هستیم که بخشی از نیروهای مبارز مسلمان در این دام خطرناک افتاده‌اند. ما از آن بیم داریم که این اشتباه بزرگ تاریخی زیان‌های جبران ناپذیری به انقلاب ایران وارد سازد.»
(۲۸-۲-۱۳۶۱ نورالدین کیانوری)

(برای آگاهی از اندیشه‌های توطئه‌آمیزی که اکنون در ارتباط با نیروهای طرفدار جنبش و تحولات جریان دارد و حوادثی که در سطح کشور سازمان داده می‌شود، مطالعه دقیق آنچه که علیه حزب توده‌ایران سازمان داده شد اجتناب ناپذیراست. از دل همین تجربه "اطلاعیه راه توده" در ارتباط با "یورش به نیروهای ملی-مذهبی" بیرون آمد و گذشت زمان نشان داد که آن ارزیابی از دلیل یورش به ملی-مذهبی‌ها دقیق‌ترین ارزیابی‌ها در این مورد بوده‌است!)

زیرنویس:

۱- کشمیری، عامل بمب‌گذاری در جلسه شورای امنیت، در نخست وزیری بود، که طی آن "رجائی"، رئیس جمهور و "باهنر"، نخست وزیر کشته شدند و راه بازهم برای قدرت یابی ارتجاع هموارتر شد. سازمان مجاهدین خلق مسئولیت این انفجار را پذیرفت و تاکنون فاش نشده‌است که کشمیری چگونه از کشور خارج شده و در کجای جهان ساکن است!

۲- هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات خود "عبور از بحران" با صراحت می‌نویسد که اسدالله لاجوردی، بعنوان دادستان انقلاب تهران دستور توقیف ارگان مرکزی حزب توده‌ایران را داد و در یک اطلاعیه، حزب را متهم به کودتای خزنده کرد. این در حالی است که همان‌ها که حزب را متهم به کودتا خزنده می‌کردند، خود در تدارک کودتای خزنده بودند! گذشت زمان این واقعیت را، که امروز در برابر همگان است، نشان داد!

جبهه‌ارتجاعی که مسعود رجوی در سال ۵۹-۶۰ کشف کرده بود، جبهه انحرافی بود!

با رد تقاضای حزب توده‌ایران برای گفتگو بر سر مسائل انقلاب و خطر رو به رشد ماجراجوئی در سازمان مجاهدین

مسعود رجوی فاجعه را به گفتگوترجیح داد!

نشانه‌های آغاز ماجراجوئی‌های بزرگ سازمان مجاهدین‌خلق از اواخر سال ۵۹ قابل تشخیص شد. هنوز سیاست حمایت از انقلاب، خط امام و حتی تقلید از آیت‌الله خمینی در سازمان مجاهدین خلق کنار گذاشته نشده و رهبری این سازمان، در مجموع خود، با فاصله‌هائی ناچیز همان سیاست و مشی را دنبال می‌کرد که حزب توده‌ایران آن را تدقیق کرده و پیگیری می‌کرد. رهبری این سازمان، جدائی از سیاست ابتدائی خود در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی را با تشدید حملات تبلیغاتی به حزب توده‌ایران شروع کرد و بعدها که به متحد نزدیک ابوالحسن‌بنی‌صدر تبدیل شد سیاست اولیه خود را بکلی کنار گذاشت و مسیری را طی کرد که هم به خود و هم به انقلاب ایران ضربات جبران ناپذیر زد.

حزب‌توده‌ایران، همان زمان و با نگرانی نسبت سرانجام مسیر تازه‌ای که مجاهدین خلق آغاز کرده بودند، نامه‌ای به "مسعود رجوی"، رهبر سازمان نوشته و همه نوع آمادگی خود را برای ملاقات وگفتگو اعلام داشت. با کمال تاسف، رهبر سازمان نه تنها به این پیشنهاد رهبری حزب توده‌ایران پاسخ رد داد، بلکه آن را مشروط به پذیرش شرایطی کرد که در واقع به معنای انحراف حزب از سیاست توده‌ای خویش و رفتن به دنبال ماجراجوئی‌هائی بود که سازمان مجاهدین خلق در آن گام گذاشته بود.

پس از انتشار نظر رهبر سازمان مجاهدین خلق در همین ارتباط، در نشریه مجاهد، دبیراول وقت حزب توده‌ایران در یک گفتگو، که در ارگان مرکزی حزب "نامه مردم" منتشرشد، نقطه نظرات حزب را در پاسخ به رهبر سازمان مجاهدین خلق بیان داشت. یکی از حیرت آور ترین بخش‌های مصاحبه مسعودرجوی در پاسخ به دعوت حزب توده‌ایران برای گفتگو آن بود که وی یک "جبهه ارتجاع" اختراع کرده و حزب توده‌ایران را در آن جای داده بود!

گذشت زمان نباید موجب بایگانی شدن واقعیات شود. به همین دلیل بخش‌هائی از پاسخ حزب توده‌ایران به مسعود رجوی را در زیر می‌آوریم تا در مقایسه با آنچه روی داد و آنچه بنام جمهوری اسلامی اکنون در برابرماست، قضاوت منصفانه شود که چه کسی حق داشت؟!

«ما بارها اعلام کرده‌ایم و هنوز هم معتقد هستیم که اکثریت مطلق مجاهدین خلق و شاید هم همه آنها بالقوه در جبهه متحد خلق قرار دارند. من در اینجا می‌گویم "شاید"، چون در نامه‌های فراوانی سئوال می‌شود: آیا در سازمان مجاهدین خلق عناصری هم رخنه نکرده‌اند که دیگر با خلق هیچ گونه پیوندی ندارند؟

در جواب به این سئوال، ما تا وقتی که دلیلی برای چنین ادعائی نداشته باشیم، آن را تائید نمی‌کنیم. همان طور که تا به حال چندین بارگفته‌ام، ممکن است که سازمانی با ماهیت و سابقه ضد امپریالیستی، دمکراتیک و خلقی در مرحله‌ای بغرنج ازفعالیت خود دچار اشتباه بزرگی در ارزیابی بشود، روی این ارزیابی اصرار فراوان کند و به این ترتیب زیان‌های دردناکی را هم به جنبش وارد آورد. بدون این که قصد دوری جستن آگاهانه از جنبش و خیانت به آن را داشته باشد. برای نمونه، می‌توان مثال خود حزب ما را آورد که در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۰ و نزدیکی‌های ۱۳۳۱ موضع گیری‌های نادرستی در برابر مصدق و جنبش او داشت. اما آنچه مسلم است، حتی آنهائی که در آن موقع در کادر رهبری حزب توده‌ایران بودند و برخی‌شان حتی بعدها به دشمن روی بردند و خیانت هم کردند، در آن موقع قصد خیانت نداشتند و با اعتقاد کامل به نظریه اجتاعی آن زمان خود عمل می‌کردند. البته اشتباه ما اشتباه سبکی هم نبود.

حزب ما هنگامی که به اشتباهات جدی خود در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۰ پی برد، به طرزی جدی هم به تصحیح آن ها پرداخت، تا جائی که روزنامه"شاهد" ارگان مظفر بقائی در آن دوران سرو صدایش بلند شد که : « هیهات! توده‌ایها با تمام نیرو از دولت مصدق پشتیبانی می‌کنند»

قضاوت ما در باره سیاست و موضع گیری غلط حزب در سال‌های ۲۹-۳۰ در برابر مصدق چیزی غیر از این نیست. تضعیف مصدق عملا برای جنبش زیان بخش بوده‌است.

حالا هم اگر فعالیتی به زیان انقلاب باشد، حتما به سود ضد انقلاب است. بنابراین باید میان هم دستی با دشمن و عمل به سود او فرق گذاشت. کاری که ما همیشه کرده‌ایم. برخورد ما هیچ وقت این قدر سطحی و از روی عصبانیت نیست، که هرکس از ما انتقاد کرد و یا مخالف سیاست ما بود بر او مارک خیانت بزنیم.

همین الان با این که دهها ودهها نامه برای ما می‌رسد که چرا اعلام نمی‌کنیم آقای بنی‌صدر جزو لیبرال‌هاست، ما از چنین کاری استنکاف می‌کنیم. چون ما برای لیبرال‌ها پایه، نظرگاه و موضع گیری طبقاتی خاصی قائل هستیم و هرکس بگوید « آقا، بنده می‌خواهم همه چیز "آزاد" باشد» که الزما لیبرال نیست. این فقط تعریفی سطحی از لیبرالیسم است. لیبرال‌ها طرفدار جدی نگهداری نظام سرمایه‌داری درتمام ابعاد آن هستند.

خود این لیبرال‌ها، با نیروهائی مختلف همکاری دارند: از یک طرف با نیروهائی که جدا مخالف سرمایه‌داری هستند ولی به علت ارزیابی های نادرستی که دارند، با لیبرال‌ها هم صدا شده‌اند. از طرف دیگر، با نیروهائی که نه تنها طرفدار جدی نظام سرمایه‌داری، بلکه همچنین خواهان بازگشت ضد انقلاب هستند.

به روزنامه "میزان" (۱) نگاه کنید، انگار نه انگار که در ایران ضد انقلابی وجود دارد! با این که امپریالیسم امریکا علیه ایران توطئه می‌کند! ولی ما هیچ وقت نگفته‌ایم که لیبرال‌ها کاملا تبدیل به ضد انقلاب شده‌اند. این درست نیست که همه کسانی را که در بخش معینی با یکدیگر همکاری دارند در یک دیگ ریخت و بر آن بر چسب زد.

اگر روزنامه‌های این هفته را خوانده باشید، دیده‌اید که همه کم وبیش کنسرت فحاشی را علیه حزب توده‌ایران آغاز کردند. علت این فحاشی را ما می‌دانیم و خوشحالیم که به مسئله اساسی تبدیل شده‌ایم. اما ما هرگز این طیف وسیع را تنها به خاطر این که به ما فحش می‌دهند ضد انقلاب نخوانده‌ایم. درحالی که مجاهدین این کار را کرده‌اند. آن‌ها حزب توده‌ایران، فدائی‌های خلق(اکثریت)، جنبش مسلمانان مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، قشرهای افراطی راست وچماقداران و غیره را در یک دیگ می‌ریزند و اسم آن را می‌گذارند "جبهه متحد ارتجاع"! به نظر ما، این خیلی ارزان و سبک است.

در مورد سازمان مجاهدین خلق و برخی گروه‌های دیگر، از جمله "چریک‌های اقلیت"، "راه‌کارگر" و غیره به علت فوق‌العاده بغرنج بودن اوضاع سیاسی ایران و بی تجربگی و خود محور بینی دچار اشتباه می‌شوند. ما با چنین اشتباهاتی سر تعارف نداریم، البته هیچ گاه هم آن‌ها را به معنای پشت کردن عامدانه به جنبش تلقی نکرده و نمی‌کنیم.

آنچه که ما در بحث های خود با مجاهدین خلق گفته‌ایم، آنست که مجاهدین به علت بی‌تجربگی و عدم تامل در باره واقعیت‌های جامعه ما، ارزیابی نادرستی از انقلاب و نیروهای انقلابی دارند و از این رو در عمل آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

آقای رجوی از ما خواسته‌است که با امضاء تعهد کنیم که بعد از امام هم به خط امام وفادار خواهیم ماند!

ما از آغاز پشتیبانی خود را از خط امام اعلام کردیم. حتی قبل از پیروزی، در نخستین نامه خود به امام خمینی که متن آن هنوز منتشر نشده‌است. ما ارزیابی خود را از خط امام خمینی بیان داشتیم. دراین نامه گفتیم که با آن که طرفدار سوسیالیسم علمی هستیم، در زمینه سیاسی–اجتماعی عناصر مشترک بنیادی را میان برنامه خود و خط امام می‌بینیم. با صراحت گفتیم که این عنصر مشترک عبارت‌است از:

۱- مبارزه پیگیر، قاطع و آشتی ناپذیر با سلطه امپریالیسم در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی؛

۲- مبارزه با استبداد سلطنتی که ۲۵۰۰ سال سبب بدبختی مردم ما بود؛

۳- دفاع از محرومان و مستضعفین جامعه، یعنی از زحمتکشان شهر و روستان و پیشه‌وران زحمتکش از راه تحدید غارت بزرگ مالکان و کلان سرمایه‌داران؛

۴- تامین آزادی برای خلق: آزادی بیان، آزادی اجتماعات و غیره، که به گفته امام این آزادی، دگراندیشان و از جمله کمونیست‌ها را هم شامل می‌شود؛

۵- اتحاد همه نیروها برای رسیدن به هدف‌های چهارگانه بالا.

آقای رجوی از ما خواسته‌است که حزب توده‌ایران به صراحت نارسائی‌ها و نواقصی را که پیوسته و "دربسته" از آن دم می‌زند تشریح و مسئولان واقعی آن را در عالی ترین سطوح با اسم معرفی کند.

حزب ما در ارزیابی اشخاص محتاط است، چون ما افراد را قابل تغییر می‌دانیم. همین نمونه دکتر فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق که آقای رجوی از او نام برده‌اند شرط این احتیاط را توجیه می‌کند.

دکتر فاطمی زمانی نه تنها هیچ سابقه مبارزه درخشانی نداشت، بلکه خود جزو گردانندگان گروه سید ضیاء الدین عامل مستقیم انگلستان بود. این که آیا همکاری دکتر فاطمی با سید ضیاء الدین از روی اشتباه بود و یا عامدانه ما نمی‌دانیم. از این گذشته، دکترفاطمی یکی از اعضای گروه اولی بود که بقائی و مکی هم در آن بودند و این گروه با سفارت امریکا تماس داشت. دکتر فاطمی در اولین جلسات با ماموران سفارت امریکا شرکت داشت. بنابراین، همه شواهد قضاوت ما را درباره دکتر فاطمی به عنوان یک عامل امپرالیسم تائید می‌کرد، اما زندگی نشان داد که فاطمی تغییر اساسی کرد و سرانجام به عنوان یک قهرمان مبارزه با امپریالیسم کشته شد. البته برخی اوقات در چاله هم می‌افتیم و هیچ بعید نیست که در آینده هم دچار اشتباهاتی بشویم.

اما در باره نواقص موجود و ریشه‌های آن، **ما بارها با صراحت گفته‌ایم و می‌گوئیم که به نظر ما، انحصار طلبی و قشری‌گری نیروهای معینی از حاکمیت کنونی دشواری‌های فوق‌العاده زیادی برای انقلاب ایجاد کرده‌است. این انحصار طلبان و قشریون یکی دو نفر هم نیستند، که ما آن‌ها را به اسم معرفی کنیم. بلکه جناح نیرومندی در حاکمیت کنونی را تشکیل می‌دهند.** اما با این که خود حزب ما بارها قربانی این انحصار طلبی ها و قشری‌گری‌ها شده است، برخورد ما با این نیروها برخورد در چارچوب مبارزه ضد امپریالیستی است.

آقای رجوی از ما می‌خواهد اعلام کنیم که مسئولان عالی‌رتبه چماقدارای و رواج آزادانه و روز افزون کشتار هواداران نیروهای انقلابی چه کسانی هستند. ما فکر می‌کنیم در باره نقش عناصر راست انحصار طلب، که معتقد به شیوه زور هستند به اندازه کافی در نشریات خود نوشته‌ایم. آقای رجوی می‌تواند اسم اشخاصی را که مورد علاقه ایشان هستند به این نوشته‌ها اضافه کنند. همانطور که قبلا هم گفتیم، ما جریانات سیاسی را بررسی می‌کنیم و نه شخصیت‌ها را.» **۵۹-۱۲-۱**

تنها چند ماه پس از این پاسخ، سازمان مجاهدین خلق عملیات مسلحانه خود را سازمان داده و شروع کرد. خرداد سال ۶۰ برای ارتجاع حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی یک موهبت نه آسمانی، بلکه زمینی بود. آنقدر از حاصل این ماجراجوئی خرسندند، که طی چهار سال گذشته و برای یورش به دفتر تحکیم وحدت، یورش جبهه مشارکت ایران اسلامی، یورش به جنبش مردم، به جنبش کارگران، به روزنامه‌ها، به ملی–مذهبی‌ها و حتی بسیاری از روحانیونی که در خط فکری و عملی آنها نیستند، بارها و بارها خواب تکرار آن را دیده و انواع ترفندها را برای فراهم ساختن زمینه تکرار سال‌های ۶۰ و ۶۱ به اجرا گذاشته‌اند، که هوشیاری مردم ایران و آشنا شدن با تجربه دهه ۶۰ از طریق روزنامه‌های تازه انتشار در ۴ سال گذشته مانع تحقق آن شده‌است.

(پیرامون تحریم مناظره تلویزیونی رهبران حزب توده‌ایران، حزب جمهوری اسلامی و جنبش مسلمانان مبارز (دکتر پیمان) از سوی سازمان مجاهدین خلق و نهضت آزادی ایران، مصاحبه سردبیر راه‌توده را در همین شماره بخوانید!)

اخبار جنبش کارگری

ریشه بحران در «قانون کار» نیست!

تعویق در پرداخت حقوق، مزایا و مطالبات مسلم کارگران در محاق بی‌اعتنائی حیرت‌انگیزی فرو رفته و در بسیاری از واحدهای تولیدی- با تعداد کثیری از کارگران- به امری عادی و رایج تبدیل شده‌است. کارگران، تنها پس از دوندگی‌ها و مراجعات مکرر به مراجع ذیصلاح و حرکت‌های اعتراضی، بصورت تحصن در استانداری‌ها و فرمانداری‌ها، بستن جاده‌ها و ... سرانجام می‌توانند بخشی از حقوق اولیه و به تعویق افتاده خود را بگیرند. واحدهای عظیم تولیدی و صنعتی با داشتن صدها کارگر و چند ده سال سابقه تولید، یا دچار بحران تولیدند و یا در آستانه تعطیلی و یا تعطیل شده‌اند و در نتیجه بر ارتش کارگران بیکار شده روز به روز افزوده می‌شود.

دلائل و یا به عبارت دقیق‌تر "بهانه" عمده این بحران، در رسانه‌های داخل کشور "سوء مدیریت"، نبوده و یا کمبود مواد اولیه، عدم توانائی رقابت تولیدات داخلی با تولیدات خارجی و مشابه و ... عنوان می‌شود. این درحالیست که با اتخاذ مصممانه یک رشته تدابیر و راهکارهای کارشناسانه و علمی می‌توان از این بحران و یا حداقل از دامنه و گسترش آن جلوگیری کرد. گام نخست و اساسی و عملی، مبارزه قاطع با واردات بی رویه کالاهائی‌است که در کشور تولید می‌شود و از این طریق است که می‌توان به تولید و توزیع فرآورده‌های داخلی رونق بخشید، گام دوم حمایت دولت از صنایع و اختصاص سوبسید برای آنها و افزایش نقدینگی بخش صنایع است تا از رکود تولیدات کارخانجات جلوگیری شود.

بطور مثال، کارخانه فولاد اصفهان با حدود ۱۷ هزار کارگر، که واحدی عظیم است و در سه ماهه اول سال جاری ۶ر۲ میلیون دلار سود داشته، آکنون و در اثر واردات بی رویه تولیدات مشابه از خارج گرفتار امواج بحران تولید شده و حتی خطر تعطیلی بخش‌هائی از آن وجود دارد. آن دست‌های پرقدرت حکومتی و یا وابسته به حکومت که تولیدات مشابه کارخانه ذوب آهن اصفهان را وارد کرده‌اند کدامند؟ این تیشه را کدام جریان به ریشه صنایع کشور می‌زند؟

کارگران منتظر پاسخ به این سئوال‌اند تا نخستین گام‌های عملی برای افشای واقعی آقازاده‌ها، رهبران مافیای واردات و تجارت که علیه منافع ملی کشور عمل می‌کنند برداشته شود.

وضع در دیگر واحدهای تولیدی نیز به همینگونه است، بویژه در بخش صنایع پارچه‌باقی و نساجی.

دولت اصلاحات که بدرستی یکی از بنیادی‌ترین اقدامات خود در برنامه سوم توسعه اقتصادی را ایجاد اشتغال و محدود ساختن معضل بیکاری در جامعه قرار داده‌است، بدون حل قاطع بحران کنونی در واحدهای تولیدی و پاسخ به مطالبات کارگری به اهداف مورد نظر نخواهد رسید، چرا که اگر روند کنونی ادامه یابد، جای خالی بیکاران کنونی را- به فرض برسرکار رفتن این بیکاران- بیکاران آینده پر خواهند کرد. بحران رو به رشد در صنایع ذوب‌آهن و خطر اضافه شدن دهها هزار کارگر بیکار شده به خیل عظیم بیکاران کنونی نزدیک‌ترین و محتمل‌ترین امکان است و این درحالی است که طی سال‌های گذشته هیچ واحد تولیدی که بتوان ۱۷۰ هزار کارگر بیکار این استان را جذب کند بوجود نیآمده‌است.

وقتی از دولت اصلاحات چنین انتظاری مطرح می‌شود، به معنای آن نیست که کارگران و مردم نمی‌دانند کدام دست‌های پرقدرتی، علاوه بر ایجاد مشکلات سیاسی بر سر راه مصوبات مجلس و دولت، بزرگترین کارشکنی‌ها را بر سر راه سمت گیری اقتصادی دولت و مجلس ششم برای رفع و دفع بحران کارگری و اقتصادی بوجود می‌آورند. متاسفانه مطبوعات، در کشاکش پرتلاطم سیاسی موجود در کشور، جنبش کارگری را فراموش کرده و بندرت می‌نویسند که کدام لوایح دولت و مصوبه کارگری و اقتصادی مجلس در شورای نگهبان و یا مجمع تشخیص مصلحت نظام به بایگانی سپرده شده و از اجرای آن جلوگیری می‌شود. تصویب طرح بازنشستگی پیش از موعد کارگران که پس از سال‌ها تلاش و پیکار کارگران از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشت و با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد، همچنان در جاده پر پیچ و خم این شورا، مجلس و مجمع تشخیص در رفت و آمد است و این در صورتی است که با اجرای این مصوبه نه تنها کارگرانی که بر اثر کارسنگین حق دارند پیش از موعد بازنشسته شوند به این حق خود می‌رسیدند، بلکه بخش قابل توجهی از نیروی جوان و بیکار جوان را می‌شد در بازار کار جانشین آنها کرد. این طرح اکنون ماه‌هاست در قرنطینه مجمع تشخیص مصلحت بایگانی شده‌است. مطبوعات در باره انواع لوایح و مصوبات دیگر که در مجمع تشخیص و شورای نگهبان گیر کرده و یا می‌کنند مطلب می‌نویسند اما در باره این لوایح و مصوبات کمتر سخن می‌گویند.

اعضای شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت، بر سر هر بزنگاهی که اخبار اعتراضات کارگری به مطبوعات راه پیدا می‌کند، آگاهانه و برای پنهان کردن خویش و جلو انداختن دولت و تضعیف آن، دولت اصلاحات را، بعنوان پاسخگوی این بحران به کارگران معرفی می‌کنند، از جمله در جریان تحصن و اعتراض اخیر کارگران در برابر مجلس و این ممکن نشده‌است مگر کم توجهی و حتی بی‌توجهی مطبوعات طرفدار اصلاحات به جنبش کارگری و ضرورت بسیج وهدایت این جنبش به سمت کانون اصلی ایجاد بحران. یعنی دو نهاد شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام که رهبران و هدایت کنندگان مافیای قدرت، ثروت و تجارت در آن لانه کرده‌اند. همین لانه کردگان در دو نهاد یاد شده، زمانی که مجلس پنجم را در اختیار داشتند توانستند طرح خروج کارگاه‌های زیر پنج کارگر از زیر چتر قانون کار و بیمه‌ها را به تصویب برسانند و ۸۰۰ هزار کارگر کشور را از حمایت دولتی و بیمه‌ها محروم سازند. همین رهبران، همچنان در انتظار فرصت، برای تغییر قانون کنونی کار کشور روزشماری می‌کنند. آنها بحران کارگری، صنعتی و تولیدی را ناشی از قانون کار موجود معرفی و قلمداد می‌کنند؛ و این درحالی است که بحران نه ناشی از قانون، بلکه ناشی از آن قدرت فارغ از قانون و نظارتی است که این رهبران را در شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نشانده است. قانون مشکل نیست، بی قانونی مشکل ساز است!

اعتصاب و اعتراض حق کارگران‌است!

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر در جریان تعطیلات تابستانی یک سلسله برنامه‌های سخنرانی و کنفرانس بود ترتیب داد. در یکی از سخنرانی‌ها، علیرضا محجوب دبیر خانه کارگر و نماینده

مجلس ششم در باره اتحادیه‌های کارگری، حق اعتصاب و سابقه جنبش کارگری سخنرانی کرد. او در این سخنرانی، از جمله گفت: «قوانین ایران تا امروز هرگز نسبت به اعتصابات جنبه حمایتی نداشته و نگفته‌که اعتصابی را نمی‌توان اخراج کرد و نمی‌شود با او برخورد کرد. همواره سازمان‌هائی را درست کرده‌ایم برای سرکوب. اعتصابات همواره سرکوب شده‌اند. من شخصا از تمام کسانی که تحت هر عنوانی مبارزه صنفی کردند و حتی قالب‌های سیاسی را برای رسیدن به خواسته‌های صنفی کارگران انتخاب نمودند، سوای برداشت آنها از وضعیت موجودی که در آن زندگی می‌کردند قدرشناسی می‌کنم.»

محجوب در باره شوراهای اعتصاب در آستانه انقلاب ۵۷ گفت: «شوراهای اعتصاب کارشان سازماندهی و هدایت اعتصاب بود. حرف اساسی ما آنجا نخست مسائل صنفی بود و تعاملات صنفی سبب اعتلای مبارزات سیاسی شد و می‌دانیم که در پیروزی انقلاب هم اعتصابات نقش موثری داشت. به همین خاطر تلقی در اذهان ایرانیان شکل گرفت که اعتصاب یعنی انقلاب.

در اوائل انقلاب گرایشات و گروه‌های متعددی پیدا شدند که هر کدام تفکراتی داشتند و می‌خواستند یک روز چرخ ها را بخوابانند. در آن شرایط امام حکم دادند که اعتصاب حرام است و در نتیجه اکثریت کارگران دست از این کار برداشتند، اما امروز هم آیا اعتصاب حرام است؟ در باره اعتصاب باید بررسی کنیم که آیا یک ضرورت فقهی است و یا یک ضرورت سیاسی است. در نظر من یک ضرورت سیاسی و صنفی است.»

محجوب با بیان مسائل مربوط به تصویب قانون شوراهای اسلامی کارگران در سال‌های ۶۰ و مخالفت شورای نگهبان با تشکیل اتحادیه شوراها در آن زمان اضافه کرد: «مجلس اصلاحات و دیگران تکلیفشان این است که راه را بر جنبش اتحادیه‌ای هموار کنند. امروز جنبش کارگری با زمانی که شروع شد خیلی فرق می‌کند. آن زمان در سراسر ایران شاید ۵۰۰۰ نفر کارگر صنعتی هم نداشتیم، امروز ما در شرایطی صحبت می‌کنیم که شش میلیون و چهار صد هزار کارگر ثبت شده داریم. اینها غیر از کسانی است که بیمه نشده‌اند و ما شمارشان را نمی‌دانیم. تا زمانی که اعتصاب قانونی نشود، امکان احقاق حقوق کارگران وجود نخواهد داشت و اگر دیر در این باره اقدام بشود، ممکن است این جنبش به مسائلی منتهی شود که هرگز هیچکس از آن خوشحال نمی‌شود.»

محجوب همچنین به تحصن یک ماه پیش کارگران جامکو و شادانپور در مقابل مجلس اشاره کرد و با انتقاد از اینکه روزنامه‌ها به جای تجزیه و تحلیل عمیق این حرکت، کارگران را متهم به حرکت سیاسی کردند گفت: «کارگرارن برای ظلم خواهی مقابل مجلس آمده بودند و عصبانی هم شدند!»

جنبش کارگری را سرکوب کنید!

بدنبال این سخنرانی و انتشار محدود آن در مطبوعات و خبرگزاری دانشجوئی "ایسنا"، روزنامه رسالت سرمقاله‌ای را به قلم "امیرمحبیان"، تئوریسین گروهبندی "رسالت" منتشر کرد. امیرمحبیان در این سرمقاله بشدت تحریک آمیز، بدون نام بردن از علیرضا محجوب، او را آوانتوریست معرفی کرد و به حاکمیت توصیه کرد که تا قبل از تبدیل شدن جنبش کارگری به جنبشی مانند جنبش دانشجوئی که برای نظام (به زعم محبیان مخالفان اصلاحات و مافیای ثروت و قدرت نظام است) هزینه‌های بسیاری را به همراه آورد باید فکری برای این جنبش کرد و جلوی آن را گرفت.

حمله به انجمن اسلامی- پس از انتشار این سرمقاله، گروه‌های فشار و اوباش سازمان یافته در بسیج جدید به دفتر انجمن اسلامی امیرکبیر حمله کرده و ضمن تخریب اتاق‌ها، کامپیوتر و قطع برق و تلفن، درهای ورودی این انجمن را قفل کرده و با همان دستگاه‌های جوشکاری که در و پنجره خانه آیت‌الله منتظری را جوشکاری کردند، درهای این انجمن را هم بسته و جوشکاری کردند.

مجمع تصمیم بگیرد!— کارگران نساجی تجارت در اصفهان، با ارسال نامه‌ای خطاب به هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام خواستار تصویب هرچه سریعتر قانون بازنشستگی پیش از موعد توسط این مجمع شدند. آنها در این نامه متذکر شدند که با تصویب این قانون نه تنها حقی از حقوق کارگران داده می‌شود، بلکه برای نسل جوان هم فرصت شغلی فراهم می‌شود!

از قانون کار حمایت می‌کنیم!

کارگران کردستان با اعلام حمایت از قانون کار نسبت به تضعیف آن به بهانه‌های مختلف هشدار داد. دبیر اجرائی خانه کارگر کردستان گفت: با بی‌اعتبار کردن قانون کار به بهانه سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال مخالفیم.

آذربایجان غربی— در نشست اعضای هیات اجرائی خانه کارگر آذربایجان غربی، نماینده کارگران این استان نسبت به روند رو به رشد اخراج کارگران استان هشدار داد و خطاب به دولت گفت که پیش از آنکه وضعیت در کارخانه‌ها به حالت غیر قابل کنترل درآید فکری کنید!

همچنین هیات حل اختلاف، پتروشیمی ارومیه را مکلف به اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل برای کارگران قراردادی کرده که مدیریت این شرکت تا کنون از اجرای این حکم سرباز زده‌است. همین امر موجب بروز تنش در پتروشیمی ارومیه شده و ۴۷ تن از کارگران قرادادی این واحد در مقابل اداره کار استان دست به تجمع زدند.

ساوه— دبیراجرائی خانه کارگر ساوه در جلسه هیات اجرائی خانه کارگر ساوه گفت: با اجرای این طرح نه تنها امنیت شغلی کارگران از بین رفته، بلکه این طرح حیات تشکل‌های کارگری را هم با خطر روبرو ساخته‌است. با استناد به همین طرح، دو تن از اعضای شورای اسلامی کار شرکت تولیدی " پوش" اخراج شده‌اند.

مازندران— دبیراجرائی خانه کارگر مازندران و نماینده این استان در گردهم‌آئی شوراهای اسلامی کار واحدهای صنعتی منطقه گفت: روند رو به گسترش انعقاد قراردادهای موقت کار و تشکیل شرکت‌های خدماتی نگرانی کارگران را تشدید کرده‌است. با وجود قانون کار حق و حقوق کارگران تضییع می‌شود وای به روزی که این قانون تضعیف شود و فلسفه وجودی آن از دست برود. مخالفان قانون کار باهدف ایجاد تشنج و ناآرامی در واحدهای تولیدی، این قانون را نشانه رفته‌اند.

آذربایجان شرقی— دبیراجرائی خانه کارگر آذربایجان شرقی، با اشاره به وضعیت بحرانی در کارخانجات استان مانند فرش و پتوی تبریز،نساجی تبریز و ماشین آلات صنعتی و نیسان دیزل گفت: «اگر به بحران موجود در صنایع این استان توجه نشود در آینده نزدیک با بحران

جدی در منطقه روبرو خواهیم بود. وی ناکار آمدی برخی مدیران واحدهای صنعتی و شرکت های خدماتی و پیمانی را موجب بروز بحران در کارخانه‌ها دانست.»

ریشه مشکلات– کارگران چیت‌سازی بهشهر ۹ ماه حقوق و چهار سال عیدی و مزایا طلب دارند. اقتصاد شهرستان بهشهر تا مرز ۴۰ در صد به میزان تولید و کار کارخانه چیت‌سازی این شهر دارد. چند تن از سهامداران کارخانه طی دو مرحله وام‌هائی جمعا به مبلغ یک میلیارد و دویست و پنجاه میلیون تومان گرفته‌اند، اما با این وام نه تنها حقوق معوقه کارگران پرداخت نشده، بلکه از این وام برای فعال‌کردن کارخانه هم استفاده نشده‌است. اخیرا جمعی از نمایندگان این کارخانه با حضور در دفتر روزنامه کاروکارگر، ضمن تشریح مشکلات جیت بهشهر بر این نکته تاکید کردند که مشکلات این کارخانه با خصوصی سازی آغاز شد مسئولین ما را به ادارات مختلف پاس می‌دهند، کانون خانوادگی عده زیادی از کارگران بدلیل بیکاری و عدم پرداخت ۹ ماهه حقوق کارگران از هم پاشیده‌است، حتی فرزندان عده‌ای از همین کارگران که در کنکور دانشگاه قبول شده‌اند بدلیل نداشتن امکان مالی نتوانسته‌اند به دانشگاه بروند.

کارخانه چیت بهشهر ۱۸۰۰ کارگر دارد که با احتساب خانواده‌آنها، بخش مهمی از جمعیت این شهر را وابستگان به این کارخانه تشکیل می‌دهند.

دو تن از اعضای شورای اسلامی کار چیت سازی بهشهر در یک گفتگوی مطبوعاتی گفتند: « بحران در چیت سازی به ۴ سال پیش باز می‌گردد. از سال ۱۳۷۶ اختلال در پرداخت حقوق و مزایای کارگران آغاز شد و اکنون کارگران این واحد ۹ ماه‌است که حقوق و ۲ ماه است که کالا و بُن دریافت نکرده‌اند.

(آنها که برای مبارزه با فحشاء به شلاق متوسل شده‌اند، اگر واقعا دردشان فحشاء بود، فکری برای صنعت کشور، بیکاری و فقری که کارگران چیت بهشهر، مانند دیگر کارگران بیکار کشور و نیروی کار سرگردان کشور با آن دست به گریبانند فکری می‌کردند، که فحشاء از دل آن بیرون می‌آید!)

واردات برنج ، نابودی محصول داخلی

نماینده لاهیجان در مجلس ششم و عضو کمیسیون اقتصادی این مجلس طی گفتگوئی با روزنامه‌ها، پیرامون بحران در تولید برنج کشور گفت:

«دهها مرجع رسمی و غیر رسمی اقتصادی، با واردات بی قید و شرط برنج از خارج زمینه‌ای فراهم ساخته‌اند تا کشت محصول داخلی را به نابودی بکشانند.»

۱- این نهادها کدامند؟

۲- توجیه قانونی واردات برنج کدام است؟

۳- حامیان رسمی و حکومتی این مراجع غیر رسمی کیستند؟

۴- غیر رسمی‌ها، رسمی‌ها را هدایت می‌کنند؟

استخدام پیمانی– گروهی از کارگران اخراجی شرکت داروگر در مقابل اداره کل صنایع و معادن تهران تجمع کردند و نسبت به اخراج خود اعتراض کردند. مسئول شورای اسلامی کار این کارخانه گفت: کارفرما با سوء استفاده از اشکالاتی که در قانون کار وجود دارد، کارگران پیمانی را جانشین کارگران استخدامی کرده و استخدامی‌های سابق را اخراج کرده‌است!

نصرالله دریابیگی دبیر اجرائی خانه کارگر مازندران و نماینده این استان در جلسه شوراهای اسلامی کار واحدهای صنعتی منطقه از وضعیت بحرانی واحدهای صنعتی و رکود و تعطیلی کارخانه‌ها انتقاد کرد و گفت: روند انعقاد قراردادهای موقت کار و تشکیل شرکت‌های خدماتی رو به افزایش است. حتی با وجود قانون کار حقوق کارگران تضییع می‌شود، وای به روزی که این قانون تضعیف شود و فلسفه وجودی خود را از دست بدهد. وی هشدار داد که مخالفان قانون کار با هدف ایجاد تشنیج و ناآرامی در واحدهای تولیدی، این قانون را نشانه رفته‌اند.

انتظار ظالمانه!– کاوه جابر، عضو شورای مرکزی حزب کار اسلامی در گفتگوئی با روزنامه کار وکارگر، در ارتباط با اعتراضات کارگری و تجمع جمعی از کارگران در مقابل مجلس گفت: وقتی مجاری متعارف و قانونی برای اعتراض و اعاده حقوق کارگران وجود ندارد و حقوق مسلم آنان پایمال می‌شود، این انتظار که آنها آرامش خود را حفظ کنند، نه تنها انتظاری غیر آرمانی بلکه ظالمانه است!

مخالفت با ادغام– ۲۹ نفر از مدیران کل تامین اجتماعی سراسر کشور، طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به ریاست جمهوری خواستار حذف لایحه پیشنهادی مبنی بر ادعام سازمان تامین اجتماعی در وزارت تعاون و جایگزینی طرح نظام جامع رفاه و تامین شدند. دراین نامه آمده‌است: «در سال‌های گذشته به دلیل نبود یک نظام جامع تامین اجتماعی، بارهای سنگینی بر شانه این سازمان گذاشته شده و از آن بعنوان محل تامین اعتبار برای جبران کسری‌های برخی سازمان‌های دولتی استفاده می‌شود.»

رئیس هیات مدیره کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان کرمانشاه نیز ضمن اعلام مخالفت کارگران این استان با ادغام سازمان تامین اجتماعی در سایر نهادهای خدماتی و بیمه‌ای گفت: «سرمایه این سازمان با حقوق کارگران تامین شده و متعلق به آنهاست. به همین دلیل هیچکس غیر از خود کارگران بعنوان صاحبان سرمایه حق دخل و تصرف در آن را ندارند.

جلوی ورود فولاد را بگیرید!– مدیرعامل شرکت ذوب آهن اصفهان گفت: ذوب آهن اصفهان طی سه ماهه اول سال جاری بیش از ۶ر۲ میلیون دلار ارز وارد کشور کرده‌است و در سال گذشته نیز بیش از دو میلیون و یکصد و پنجاه و هزار تن چدن مذاب که بیش از دو میلیون و ۱۴۳ هزار تن ششم آماده تولید کرده‌است. ما نسبت به ورود محصولات فولاد با کیفیت پائین به کشور انتقاد داریم. برای حفظ صنایع مجتمع ذوب آهن اصفهان و حفظ اشتغال ۱۲ هزار کارگر این مجتمع باید از ورود محصولات مشابه به کشور جلوگیری شود.

بحران در ریسندگی– شرکت ریسندگی و بافندگی مهرکوپای اصفهان با ۱۷۰ کارگر تعطیل شد. شورای اسلامی کار این کارخانه طی نامه‌ای به استاندار اصفهان دلیل تعطیل شدن این کارخانه‌را نا مشخص بودن وضعیت مالکیت آن، عدم مدیریت و در اختیار نداشتن مواد اولیه ذکر کرد.

– **واحد** ریسندگی پروین اصفهان نیز با رکود کامل روبرو شده‌است و ۶۲۰ کارگر این واحد عملا از اول تیرماه گذشته به خیل بیکاران کشور پیوسته‌اند.

– کارگران معترض شرکت پشم بافی کشمیر کرمانشاه، در اعتراض به اخراج کارگران و پرداخت نشدن چند ماه حقوق و دستمزد، در خیابان مقابل اداره کل کار و امور اجتماعی کرمانشاه اجتماع کردند. کارگران این کارخانه در سال جاری، طی چند نوبت اخراج دسته جمعی شده‌اند.

اصلاح طلبی و آقای زیباکلام!

ع. گلبانگ

صادق زیباکلام که اصرار دارد در هر موردی –از سیاست و فرهنگ و تاریخ تا اقتصاد و جهانی شدن– اظهار نظر کند، اخیرا در مصاحبه‌ای با رادیو آزادی نظراتی را در باره خصوصی سازی بیان داشت که بد نیست به آن اشاره شود. این مصاحبه در ارتباط با کابینه جدید سیدمحمدخاتمی با وی انجام شد و آقای زیباکلام در آن به مساله خصوصی سازی بیشتر و فراگیرتر در ایران اشاره کرد و برچیدن سیستم دولتی را خواستار شد. او اظهار امیدواری کرد که محمدخاتمی و یارانش بتوانند از عهده چنین کاری برآیند.

در این رابطه معلوم نیست آقای زیباکلام از کدام سیستم دولتی سخن می‌گوید؟ و همچنین روشن نیست که خصوصی‌سازی مورد نظر وی کدام است؟ بطور مثال آیا سیاست تعدیل اقتصادی دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی مورد نظر است که همچنان مثل بختک روی برنامه‌های دراز مدت و کوتاه مدت اقتصادی در ایران افتاده و مردم از زیر بار عوارض و نتایج آن هنوز نتوانسته‌اند بیرون بیآیند؟ مگر آن برنامه خصوصی سازی نبود؟

مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی اقتصاد ایران بر سه پایه دولتی، خصوصی و تعاونی باید استوار شود. اینکه آیا تاکنون در جمهوری اسلامی به این اصل اهمیت داده شده یا نه، حداقل برای آقای زیبا کلام باید روشن باشد که از سه بخش مورد بحث واقعا کدام بخش بیشتر و در عمل تحقق پیدا کرده‌است. برای یادآوری هم شده، به نکاتی در این باره اشاره می‌شود.

پس از پیروزی انقلاب، نبرد سختی بین طرفداران سرمایه‌داری تجاری و طرفداران آرمان‌های اقتصادی انقلاب بر سر نوع مالکیت و شیوه اقتصادی کشور در گرفت. طرفداران سرمایه‌داری تجاری، که آن زمان هنوز تشکل مستقل خود را با نام "موتلفه اسلامی" علنی نکرده و در هیات یک حزب سراسری و چیزی شبیه حزب رستاخیز کنگره‌های نویتی برگزار نمی‌کرد، بطور آشکار از منافع سرمایه‌داری تجاری دفاع نمودند و مخالفت خویش را با دولتی شدن بازرگانی خارجی، با اصلاحات ارضی، با قانون کار و با سیستم توزیع مایحتاج مردم در دوران جنگ بصورت کوپن اعلام داشتند. یک فراکسیون ۹۹ نفره در مجلس سوم، به رهبری علی‌اکبرناطق نوری این مخالفت‌ها را رهبری کرد. همین فراکسیون، بارها در برابر توصیه‌های آیت‌الله خمینی به مجلس و در تائید کابینه میرحسین موسوی ایستاد. بعدها این فراکسیون که طی دورانی در اقلیت بود، به اکثریت تبدیل شد و بلافاصله پس از پایان جنگ و درگذشت آیت‌الله خمینی، همین فراکسیون در ائتلاف با هاشمی رفسنجانی کابینه تشکیل داد و خصوصی سازی را در چارچوب تعدیل اقتصادی آغاز کرد. برخلاف انتظار آقای زیبا کلام از دولت خاتمی، دولت هاشمی رفسنجانی در این زمینه گام‌های بلند برداشت. سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران که از کنار فاجعه ادامه جنگ به ثروت و نقدینگی افسانه‌ای دست یافته بود قدرت فائقه در حاکمیت شد. طرفداران سیاست تعدیل تا آستانه انتخابات مجلس پنجم به یکه‌تازی خود در همه عرصه‌های اقتصادی و سیاسی کشور ادامه دادند و تنها در این انتخابات و سپس انتخابات سال ۷۶ ریاست جمهوری بود که مردم در پای صندوق‌های رای نظر قطعی خود را نسبت به این سیاست‌ها دادند.

بعید به نظر می‌رسد که آقای زیباکلام نداند که بخش مهمی از آراء داده شده در انتخابات ۷۶ به آقای خاتمی، نارضائی عمومی مردم از وضع اقتصادی کشور، تسلط مافیای اقتصادی بر قدرت و ... بود. مروری به اخبار مربوط به اعتصابات، اعتراضات و تحصن‌های کارگری که در روزنامه کار وکارگر چاپ می‌شود– البته اگر امثال زیباکلام این روزنامه بخوانند– آشکارا نشان می‌دهد که بحران موجود در صنایع کشور و اعتراض رو به افزایش کارگران کشور حاصل همان خصوصی سازی دوران رفسنجانی است که آقای زیباکلام انتظار دارد دولت خاتمی در اجرای آن گام‌های بلند بردارد. بنابراین، حمایت از اصلاحات– که آقای زیباکلام هم خود را در زمره آنها می‌داند– فقط در انتشار مقالات و اظهارنظرهای امثال ایشان در مطبوعات داخل کشور نیست و اساسا همه اصلاحات نیز اصلاحات سیاسی مورد نظر و موافقت ایشان نیست. زیرساخت اصلاحات، همانا دگرگونی در ساختار اقتصادی کشور است و این دگرگونی نیز به معنای ادامه پر شتاب‌تر تعدیل اقتصادی نیست. اگر خلاف این بود، مردم باید به علی‌اکبرناطق نوری رای می‌دادند که تعهد خود نسبت به این برنامه را رسما اعلام کرده بود. ناطق نوری که ظاهرا نباید به ریاست جمهوری رسیدن وی در سال ۷۶ مورد حمایت و تائید صادق زیبا کلام باشد، در جریان کارزار انتخابات ریاست جمهوری ۷۶ در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که دولت او به "گات" خواهد پیوست! افرادی مانند عسگراولادی، مرتضی نبوی، علینقی‌خاموشی، محسن رفیقدوست و محمدرضا باهنر، که همگی در کابینه ناطق نوری–در صورت به ریاست جمهوری رسیدن وی– حساس‌ترین پست‌های اجرائی را عهده‌دار می‌شدند، همگی در همان چند ماه پیش از انتخابات مجلس پنجم و سپس انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم با وضوح تمام از تجارت، خصوصی‌سازی، گات و در انتقاد به دولت هاشمی رفسنجانی به این اتهام که همه جانبه از خصوصی سازی پیروی نکرده مطلب بسیار گرفتند و نوشتند. بنابراین چرا ایشان خود را طرفدار اصلاحات می‌داند؟

صادق زیباکلام، وقتی در باره خصوصی سازی سخن می‌گوید، علی‌القاعده باید مطلع باشد که ۶۰ درصد اقتصاد کشور در حال حاضر بطور کلی در اختیار بنیادهائی است که حساب و کتاب آنها با دولت نیست. این بنیادها ساختاری ویژه دارند، که کاملا در ارتباط با نحوه فعالیت اقتصادی بورژوازی بزرگ تجاری ایران است و منافع آن را تامین می‌کنند.

برای روشن‌تر شدن موضوع، اظهارات اخیر محسن نوربخش، مدیرکل بانک مرکزی را می‌توان به شهادت گرفت، که می‌گوید «میزان واردات نسبت به ماه‌های گذشته رشد چشمگیری داشته و همچنین حجم نقدینگی افزایش یافته‌است.

اما سیستم دولتی مورد نظر آقای زیباکلام کدام است؟ در شرایط کنونی کدام سیستم دولتی باید دگرگون شده و فرو ریزد؟

آقای زیباکلام نمی‌گوید که آن ۶۰ درصد اقتصاد کشور را از بنیادها بگیرند، ایشان نمی‌گوید تمام نهادهای اقتصادی زیر نظر بیت رهبری را باید گرفت، که اگر چنین می‌گفت لقب اصلاح طلب شایسته او نیز بود، اما آنچه او به خاتمی توصیه می‌کند دست کشیدن از اصلاحات اقتصادی در جهت منافع عمومی و بخشیدن ساختاری دمکراتیک به این اقتصاد است و این، در حقیقت همصدائی با جبهه مخالفان اصلاحات است، نه همراهی با اصلاحات!

آریانپور
خاری که در چشم ارتجاع باقی ماند!

دریچه‌هائی که او به روی جامعه روشنفکری ایران گشـــود؛

امروز کارپایه جامعه شناسی مردمی در ایران است!

امیرحسین آریانپور، سحرگاه هشتم مرداد، در سن ۷۷ سالگی، در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان "آسیا" در تهران چشم بر جهان بر بست.

در سال ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران کنار گذاشته شد؛

در سال ۱۳۳۵ از موسسه علوم اداری دانشگاه تهران تصفیه شد؛

در سال ۱۳۴۲ از دانشسرای عالی برکنار شد؛

در سال ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی و دانشکده ادبیات دانشگاه ملی کنار گذاشته شد؛

در سال ۱۳۴۷ از موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران اخراج شد؛

در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران کنار گذاشته شد و شد قبل از این که پایان نامه دانشگاهی خود را با درجه دکترا در دانشگاه "پرینستون" امریکا به پایان برساند از امریکا اخراج شد!

پس از پیروزی انقلاب، علیرغم همه امیدی که نسبت رفع ممنوعیت‌ها و نسبت به حضور علمی امثال وی در مراکز علمی و دانشگاهی کشور می‌رفت، در سال ۱۳۵۹، بدنبال یک دوران تهدید به قتل برای جلوگیری از آمدن وی به دانشگاه تهران و توطئه ضرب و شتم او در دانشکده الهیات، که آیت‌الله مفتح آمر و فتوا دهنده آن بود بازنشسته شد.

در تمام سال‌های بازنشستگی نـــه از تدریس در محافل خانکی‌اش دست کشید و نه از کار سترگ تحقیقی اش پیرامون لغات واصطلاحات جامعه شناسی.

آقای خسروباقر پور، پس از انتشار خبر درگذشت دکترامیرحسین آریانپور، مقاله‌ای را با استفاده از تحقیق روزنامه‌نگار قدیمی ایران "علی‌دهباشی" سردبیر کنونی نشریه وزین "بخارا" منتشر کرد. تحقیق آقای دهباشی، ریشه‌های خاندان زورستیز آریانپور را در بر می‌گیرد. در این کار تحقیقی ارزنده، چهره واقعی و عدالت دوست و آزادی‌خواه «نایب حسین کاشی» جد پدری آریانپور از زیر انواع اتهاماتی که دیکتاتوری رضاخان برآن بسته و او را یک یاغی و گردنه بند معرفی کرده بود بیرون کشیده شد. آقای باقرپور، که خود شاید از آخرین شاگردان محفل آریانپور باشد، در مقاله‌خود و در رسای استادی که امید را باقی گذاشت می‌نویسد:

«امیرحسین آریانپور را شاید بتوان تاثیر گذارترین، دمکرات‌ترین و رزمنده‌ترین استاد در تاریخ دانشگاهی ایران دانست. به همین دلیل وجود او از جانب عمله‌ی زور و جهل برتافته نمی‌شد»

امیرحسین آریانپور، در دهه بیست شمسی در رشته‌های علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم تربیتی، فلسفه، ادبیات‌فارسی و ادبیات انگلیسی تحصیل کرد. او تحصیلات خود را در رشته‌ی علوم اجتماعی در دانشگاه امریکائی بیروت ادامه داد و در این رشته از آن دانشگاه فارغ التحصیل شد.

آریان‌پور به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسه تسلط کامل داشت. او زبان‌های ایران باستان، عربی و لاتین را هم می‌دانست. در بابطه با این تسلط زبانی بود که او معادلات فارسی فراوانی را در گستره بسیط فلسفه و علوم اجتماعی وارد زبان فارسی کرد.

گفتگوئی با امیرحسین آریانپور در آستانه پیروزی انقلاب ۵۷، که پاسخی است به بسیاری از مسائل امروز جنبش مردم ایران!

«اتحاد» را موکول به حل منازعات شخصی نباید کرد!

در آبانماه ۱۳۵۷ و در اوج انقلاب ۵۷، آریانپور سفری کوتاه به اروپا کرد۰ او دراین سفر گفتگوی کوتاهی پیرامون انقلاب ایران، دوران دیکتاتوری در حال سقوط آریامهر و انقراض سلطنت در ایران داشت. این گفتگو در یک جزوه کوچک همان زمان در اروپا منتشر شد و در آستانه پیروزی انقلاب و پس از انقلاب نیز در ایران وسیعا تکثیر شد. در آن زمان آریانپور در کنار به‌آذین «اتحاد دمکراتیک مردم ایران برای آزادی و استقلال» را پایه ریزی کرده بود. اتحاد با همه سازمان‌ها، احزاب و گروه‌های حاضر در صحنه انقلاب و طرفداران برچیدن بساط سلطنت در ایران محور فعالیت آنها بود. امری که در آن زمان، علیرغم همه کوششی که چهره‌های شناخته شده ومبارز و متفکری مانند به آذین و آریانپور کردند به تحقق نپیوست و پس از پیروزی انقلاب نیز نتوانست به عنوان اساسی‌ترین محور حفظ دستآوردهای انقلاب و حتی تعمیق آن‌ها تحقق یابد. در آن گفتگو، که فشرده‌ای از آن را- با توجه به ضرورت‌های سیاسی- نظری امروز جنبش مردم ایران (از جمله در باره تمدن غرب و نظرات محمدخاتمی دراین مورد، غرب ستیزی ارتجاع مذهبی و یا بحث مدرنیته در میان روشنفکران مذهبی و همچنین درس‌هائی که باید از بزرگانی نظیر آریانپور آموخت- در زیر می‌آوریم. با این یقین که بزرگترین یادواره انگشت شمارانی نظیر آریانپور عمل به میراث فکری و فراگیری از خلق و خوی آنهاست و نه مرثیه‌خوانی در رسای آنها! خلق و خوی او را در پاسخی که در ارتباط با آقای باقرمومنی می‌دهد، سلامت روح او را در ورزش دوستی و عشق را در سیما و کلام دوست داشتنی او در کلاس‌ها درس و دیدارهائی که در خانه‌اش داشت باید جستجو کرد. این دیدارها، حتی تا همین اواخر هم ادامه داشت و او پیرامون جهان آینده در همین دیدارهای آخر بسیار گفت، که امیدواریم این گفته‌ها، بصورت جزوه منتشر شود.

مصاحبه سال ۵۷ آریانپور را در زیر می‌خوانید:

مردم سالاری و زدودن آثار کهنه دیکتاتوری از جامعه ایران نیازمند رفتن به سوی ارشاد عقلی و خاتمه بخشیدن به تهییج عاطفی است!

پرسش: آقای باقر مومنی اخیرا به کتاب زمینه‌جامعه شناسی ایرادگرفته‌اند و در مقاله‌ای ضمن حمله به آل احمد و شریعتی و به آذین اشاره‌ای هم به شما کرده‌اند.

پاسخ: انتقاد آقای مومنی از دیگران به عنوان نظر یک شخص در باره اشخاص دیگر کاری است مجاز. همان طور که هزاران نفر مرحوم آل احمد و مرحوم شریعتی و آقای به آذین را ستایش می‌کنند، یک نفر یا یک گروه هم می‌تواند بر آن ها خرده بگیرد.

کتاب زمینه جامعه شناسی هم مانند هر کتابی در خور انتقاد است، مخصوصا که در بحبوحه اختناق تهیه شده و لزوما محدودیت‌هائی دارد. من همیشه از انتقاد دیگران استقبال کرده‌ام. نقد ایشان را هم در جزوه‌ای نقل کرده‌ام و برای استفاده و قضاوت خوانندگان به پیوست "زمینه جامعه شناسی" انتشار داده‌ام. در میان انقلاب حاد کنونی، طرح مسئله‌های نظری مخصوصا مسئله‌هائی را که جنبه شخصی دارند روا نمی‌دانم. ثانیا در زندگی آقای مومنی آنقدر صداقت و خدمت می‌بینیم که به آسانی می‌توانم از یک سهل‌انگاری و یا سهوکاری کوچک ایشان در گذرم.

پرسش: آقای مهندس مهدی بازرگان" رهبر نهضت آزادی ایران طی دو سخنرانی ضمن بحث در باره تمدن غرب و تمدن شرق، به شما اشاره کرده و گفته‌اند که شما از پذیرش بی قید و شرط تمدن تکنولوژیک غربی طرفداری می‌کنید.

پاسخ: من هرگز در هیچ کجا چنین چیزی نه گفته‌ام و نه نوشته‌ام. تصور می‌کنم که ایشان از " در آستانه رستاخیز"، کتابی که تقریبا سی سال پیش به قلم من منتشر شده است چنان استنباطی برده باشند. آنچه من در آن مورد و موردهای دیگر نوشته‌ام این است، که در هر دوره یکی از تمدن‌های بزرگ براثر رشد درونی خود و نیز بهره‌وری از تمدن‌های دیگر به صورت تمدن بارز جهانی در می‌آید و بر تمدن‌های دیگر سلطه می‌ورزد. تمدن غربی در دوره دویست ساله گذشته وضعی این گونه داشته است و بناگزیر بعضی از وجوه آن مخصوصا تکنولوژی در جامعه‌های گوناگون رخته کرده‌اند، ولی بر خلاف اعتقاد عمومی، تکنولوژی مختص تمدن غربی نیست، در هر جامعه، آنچه انسان را در جریان تنازع بقاء حفظ کرده‌است، ابزار سازی و وجه پیچیده آن تکنولوژی است. همه تمدن‌های انسانی تکنولوژیک بوده‌اند و تکنولوژی همواره در نتیجه انتقال از جامعه‌ای به جامعه دیگر تکامل یافته و موثرتر و کارسازتر شده‌است. از این رو تکنولوژی کنونی که به غلط "غربی" به شمار رفته‌است، مانند علم، متعلق به همه بشریت است و برای همه بشریت لازم و مفید است. زشتی‌هائی که در جامعه‌های صنعتی مغرب زمین وجود دارند، همانند زشتی‌هائی که د رجامعه‌های غیر صنعتی مشرق زمین یافت می‌شوند زاده تکنولوژی نیستند، زاده نظام‌های اجتماعی سودجوئی هستند که با برقراری روابط اجتماعی ناهنجار، از تکنولوژی و هر عامل سود بخش دیگر، سوء استفاده می‌کنند. آنچه در تمدن غربی قابل طرد است تکنولوژی یا علم نیست، بلکه استثمار و استعمار طبقات حاکم مغرب زمین است و امپریالیسم نام دارد.

پرسش: انعکاس‌هائی از طرح اتحاد را در اعلامیه‌های « جمعیت اتحاد برای آزادی و استقلال» و سپس در اعلامیه‌های "اتحاد دمکراتیک مردم ایران" دیده‌ام. هم در ایران و هم در خارج بعضی از روشنفکران ما معتقدند که توفیق آن اتحاد منوط به این است که گروه‌های سیاسی پس از مطالعه سوابق و روش‌ها و هدف‌های یکدیگر بتوانند صلاحیت و حقانیت یکدیگر را تائید کنند.

پاسخ: گمان نمی‌کنم که در هیچ زمانی، مخصوصا در زمان حاضر چنین کاری صحیح یا عملی باشد، زیرا اولا هیچ گروه سیاسی داوری های گروه‌های سیاسی دیگر را در باره خود بی غرضانه و عادلانه نمی‌داند و نمی‌پذیرد. ثانیا شناخت هدف‌ها و روش ها و مخصوصا فعالیت‌های یک گروه سیاسی به راستی کاری دشوار است و شاید فقط از روی آثار منفی و مثبیت که آن گروه به مرور زمان از خود باقی می‌گذار میسر شود. این علم تاریخ است که در آینده با احاطه بر مدارک فراوان علنی و مخفی و کمابیش برکنار از حب‌ها و بغض‌ها، تاثیرات مثبت و منفی و درجه حقانیت گروه‌های سیاسی ما را تعیین خواهد کرد. بدیهی است که ما نمی‌توانیم در انتظار قضاوت آتی تاریخ، عاطل بمانیم و با تفرقه و یا احیانا مناقشات میان گروه‌ها، نیروهای جامعه خود را بر باد دهیم. بنابراین باید برای مبارزه اجتماعی موثر سریعا در صدد اتحاد برآئیم. گروه‌هائی که با وجود اختلافات خود، در یک هدف کلی مشترک باشند می‌توانند بدون داوری در باره ماهیت یکدیگر متحد شوند. چنین اتحادی در دوره کنونی مبارزه مردم ایران نه تنها ضرورت حیاتی دارد، بلکه با سهولتی نسبی تحقق پذیراست.

اگر مردم ما نتوانند مصالح موجود و آتی جامعه را تشخیص بدهند، برای حفظ آن سازمان نیابند، زود باشد که از چاهی در آمده و به چاه دیگر خواهند افتاد. برای کشتی بی سکان، هر بادی توفان است!

پرسش: درباره رژیم موجود در ایران چه می‌گوئید؟

پاسخ: رژیمی که سالیان دراز بر ما فرمان رانده است، اکنون مرده است و قطعا مرده، دیگر نمی‌تواند زنده شود. هرچه پیش آید و حتی اگر مجددا دیکتاتوری استقرار یابد، جامعه ما دیگر دیکتاتوری چنانی به خود نخواهد دید و اساسا دیر زمانی در چنگال دیکتاتوری نخواهد ماند. دلیل این مدعا به خود آمدن جامعه ما، یعنی بیداری مردم است که در طی انقلاب جاری مسلم شد.

پرسش: ریشه انقلاب کنونی ایران را در چه می‌دانید؟

پاسخ: به هنگام ریشه جوئی در مورد انقلاب اجتماعی کنونی، نباید در پی یک عامل گشت. این انقلاب محصول دهها عامل مثبت و منفی است، که در جریان مبارزه مداوم طبقات اجتماعی ایران، مخصوصا مبارزه طبقه کارگر و قشر روشنفکر وابسته به آن با طبقه زمین‌دار و طبقه سوداگر تظاهر کرده‌اند:

- نارضائی مردم ایران از سرکوبی نظام مشروطیت (سلطنت) از آغاز تا کنون.
- نتایج جهانی انقلاب شوروی از آغاز تاکنون.
- تکانه جنگ جهانی دوم در ایران.
- مبارزات حزب تودایران و گروه‌های وابسته آن از آغاز تاکنون.
- تکانه فاجعه سی‌ام تیر ۱۳۳۰.
- مبارزات جبهه ملی ایران و دسته‌های دینی– سیاسی از آغاز تاکنون.
- تکانه فاجعه بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲.
- تکانه واگذاری نفت به کنسرسیوم بین‌المللی در دهه ۳۰.
- اعتراضات کارگری و دانشگاهی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰.
- تکانه هرج و مرج ناشی از "انقلاب سفید" در دهه‌های ۴۰ و ۵۰.
- تکانه پرخاشگری های دسته‌های چریک در دهه ۵۰.
- مبارزات گروه‌های دینی و اعتراضات روشنفکران و دانشجویان و کارگران در دهه ۵۰.

- تشدید نفرت و خشم طبقه پائین و طبقه متوسط در برابر تمول و تجمل روز افزون طبقه بالا و مخصوصا قشر نوخاسته آن در دهه ۵۰.
- مبارزات گروه‌های دینی و اعتراضات روشنفکران و دانشجویان و کارگران در ده ۵۰.
- تشدید نفرت و خشم طبقه پائین و طبقه متوسط در برابر تمول و تجمل روز افزون طبقه بالا و مخصوصا قشر نوخاسته آن در دهه ۵۰.
- واکنش عمومی در مقابل بی‌دادگری‌ها، غارتگری‌ها و تباهی‌های فوق‌العاده در پانزده سال اخیر.
- تکانه بحران اقتصادی (رکود بازار، گرانی خواربار، دشواری مسکن) در سال‌های اخیر.
- تکانه ناشی از تضعیف امپریالیسم جهانی پس از جنگ ویتنام در دهه ۵۰.
- بهره‌برداری روشنفکران از طرح موضوع "حقوق بشر" –که در اصل به عنوان حربه‌ای برای جلوگیری از موقعیت کمونیسم اروپائی به میان آمد– در ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷.
- تکانه انقلاب افغانستان در ۱۳۷۵.

پرسش: از چه راه می‌شود عوارض فردی و اجتماعی دیکتاتوری را از میان برداشت؟

پاسخ: در وطن ما– چه در دوره فترت کنونی که هنوز حاکمیت ملی استوار نشده است و چه در دوره پس از آن که باید جامعه‌ای سعادت بخش پدید آید– بدون ائتلاف گروهای سیاسی، چندان کاری از پیش نخواهد رفت. روشن است که معنی ائتلاف، اتحاد کامل نیست، ائتلاف میان گروههائی است که علیرغم اختلاف اصولی خود، در موردی معین مثلا برای برقراری نظامی نو، موقتا با یکدیگر هماهنگ می‌شوند. اگر ما مردم در حد ائتلاف‌سیاسی، آزادی منشی به خرج ندهیم، در مقابل دشمنان ریشه دار خود، چگونه به آزادی دست خواهیم یافت؟ و اگر دست یابیم، چگونه از آن پاسداری خواهیم کرد؟

ما که خواستار آزادی ها هستیم، الزاما باید خواستار دولت اکثریت باشیم؛ دولتی که از آن اکثریت نباشد، هرچه خوش بدرخشد باز دولتی مستعجل خواهد بود. دست یابی بر دولت اکثریت که تحقق آزادی‌های همگانی را میسر می‌گرداند مستلزم در هم شکستن ساخت طبقه‌ای جامعه و تحقق برابری همگانی است. این مهم نیز بدون مبارزه طبقاتی صورت نمی پذیرد. دراین صورت راه گشای آزادی‌های انسانی مبارزه طبقاتی است. باید خود را درجریان مبارزه برای دولت آزادی اکثریت، برای برخوداری از آزادی آماده کنیم. فعالیت روشنفکرانه اگر زمانی متضمن انتقاد و اعتراض و تهییج عاطفی بود، حالا باید متوجه ارشاد عقلی و تشکل اجتماعی در جهت زدودن آثار عینی و ذهنی دیکتاتوری و پدید آوردن شرایط عینی و ذهنی مردم سالاری باشد. اگر مردم ما به درستی مصالح موجود و آتی جامعه را تشخیص ندهند و برای حفظ آن‌ها سازمان نیابند و بسیجیده نشوند، زود باشد که از چاهی در نیآمده، در چاهی دیگر افتند. برای کشتی بی سکان، هر بادی توفان است!

پرسش: پیامی برای جوانان ایران دارید؟

پاسخ: پیامی ندارم، اما اجازه می‌خواهم، شادمانه درود بگویم به بازماندگان ده‌ها هزار کشته سرفراز و نیز صدها هزار زندان رفته و شکنجه دیده آزاده که با روشنائی وجود خود، تاریکی سهمگین دیکتاتوری را زدودند. آینده درخشان ما زاده گذشته درخشان آنان است. چه می‌توانم نثار اینان کنم جز شعر واره‌ای که سال‌ها پیش ساخته شده است:

می‌آید روز من!

رفت دیروز من و امروز من — می‌رود، زان پی بیآید روز من
روز من فرداست، فردا روشن است — شام تیره، بام را آبستن است
روشنی زاید ز بطن تیرگی — زاده بر زاینده یابد چیرگی
گر بخواهی ور نخواهی شب رود — صبح تاریخ بشر ناگه دمد
ما همه در راه صبح روشنیم — در دل تاریخ، آن سو می‌رویم
سیرما سازنده تاریخ ماست — سیر تاریخی کجا از ما جداست؟
چون دوان با شوق و آگاهی رویم — راه تاریخی خود کوته کنیم
جنبشی از جان و دل، با چشم باز — مرد اکنون را کند آینده ساز
آفتاب زندگی تابنده باد — چشم ما بر طلعت آینده باد

آنچه ۵۰ سال پیش آریانپور نوشت، امروز نواندیشان مذهبی ایران آزمایش می‌کنند!

ستیز تاریخی «نواندیشی» و «کهنه پرستی»

آریانپور در شهریور ۱۳۳۰ "فریدویسم" را منتشر کرد و در پایان دیباچه‌ای که خود بر آن نوشت بود، یادآور شد: « دفتر نخست این تحقیق شامل روانشناسی فرویدیست‌هاست، دفتر دوم به جامعه شناسی آنها اختصاص دارد و دفتر سوم مخصوص نقادی فرویدیسم است.»

از دیباچه این کتاب، بخش مقدماتی آن را، که خود شرح حالی تاریخی است از ستیز بی امان کهنه پرستان علیه نواندیشی و تحول‌خواهان در زیر می‌آوریم. این مقدمه، که ۵۰ سال پیش و توسط آریانپور جوان نوشته شده، نه فقط دگراندیشان غیر مذهبی، که دگراندیشان مذهبی را هم در بر می‌گیرد: ستیزی که لحظه به لحظه در میهن ما جریان دارد!

« تمام کاینات در تکاپوست، گذران و دینامیک است؛ ولی چنانکه تاریخ گواهی می‌دهد، خداوندان زر و زور برای تثبیت مقام ممتاز خود همواره کوشایند تا از تحول و تغییر جلوگیرند و انسان دینامیک را ثابت و راکد نگهدارند و به حیاتی استاتیک خو دهند. از اینروست که گاه به نیروی تیغ و تیر و آتش و خون نهضت‌های نوخانان پیشاهنگ را فرو می‌نشانند و گاه با تحقمیق وتبلیغ و تلقین‌های زهرآگین در صدد دزدیدن منطق دینامیک انسانی بر می‌آیند و حتی المقدور انسان‌ها را از تازه جوئی و تحول پرستی و عصیان منصرف می‌دارند. وانگهی چون لطایف الحیل خود را در مقابل آموزش‌های دانشمندان راسترو نقش بر آب می‌بینند، بدشمنی این گروه بر می‌خیزند.

در ایران ساسانی، بهرام اول، مانی را به قتل می‌رساند و پیکرش را به دروازه جندی‌شاپور می‌آویزد؛ تیره شاهان و موبدان، مزدکیان را از دم شمشیر می‌گذرانند و قباد پاشاه را به گناه حمایت از مزدک از تخت شاهی به بیغوله زندان می‌اندازند. در عالم اسلام، خلیفه منصور دست به خون

عبدالله‌بن مقفع، مترجم کتاب مزدک و ابومسلم، آن جوانمرد خراسانی می‌آلاید؛ و نظام الملک، وزیر سلجوقیان بر همه نوخواهان- از مزدک و ابن‌مقفع تا بابک خرم‌دین و سنباد را "سگان حرامزاده" نام می‌نهد. در یونان، صاحبان امتیازات اجتماعی، اپیکور پاکدامن را "خوک فلسفی" لقب می‌دهند و چنان به بدکاری شهره آفاقش می‌کنند که هنوز لفظ "اپیکور" و "اپیگورین" در معنای فسق و فجور به کار می‌رود؛ اوری‌پید و سقراط از ضرب و شتم غاصبان حقوق مردم و کاسه لیسان آنان ایمن نمی‌مانند: اولی به جرم نواندیشی و دومی به جرم نو آموزی از اریستوفان ریزه خوار دشنام‌ها می‌شنوند. در فرانسه، مولی‌یر که با دربار و کلیسا در می‌افتد چنان مغضوب و منفور آنان می‌شود که بوسوئه، فیلسوف درباری حتی از مرگ نابهنگام او شادی‌ها می‌کند و می‌گوید: اینست کیفر آنکس که نمایشنامه تارتوف رانوشت؛ دیدروی ژرفکار که دینامیسم وجود را به یاد مردم می‌آورد، مورد قهر و غضب اقلیت ممتاز جامعه قرار می‌گیرد و نامش از تواریخ فلسفه حذف می‌گردد. در آلمان، هگل که موسس منطقی انقلابی است، پس از مرگ به لقب "سگ مرده" نامدار می‌شود.

از این همه گذشته، ثبات‌پرستان کژ آهنگ تا آنجا که می‌توانند، دزدانه از آراء دانشمندان نوخواه سود می‌جویند و مخصوصا جهان بینی‌های گسترده و پرشمول را که متضمن وجهه‌های ناسازگار است، موافق مصالح خود مسخ و منحرف و مغلوب می‌کنند: جبهه‌های استاتیک آنها را بسط و رواج می‌دهند و جنبه‌های دینامیک را بدست فراموشی می‌سپارند- چنانکه با جهان بنی‌های دکارت و هگل و فروید کردند...»

(بقیه **جنبش اندونزی** از ستون مقابل)

ریاست جمهوری ۸۰ و بعنوان کارپایه اقتصادی وی برای تشکیل دولت در تلویزیون و مطبوعات داخل کشور اعلام شد و تمامی جبهه مخالف اصلاحات از آن حمایت می‌کنند!

وزیر دارائی کابینه جدید، سرپرست سابق بانک جهانی در اندونزی و وزیر اقتصاد جدید سفیر کنونی اندونزی در امریکا و از هواداران جدی سیاست‌های صندوق‌بین‌المللی پول است. وزیر بازرگانی و صنایع، دختر یکی دیگر از مدیران بالای بانک جهانی است که ساکن واشنگتن است.

مگاواتی، اولویت‌های دولت خود را تثبیت وضعیت پول کشور، که هنوز درگیر عواقب بحران‌مالی ۱۹۹۷ آن کشور است، تغییر نظام بانکی وتشویق سرمایه‌گذاری خارجی اعلام کرده‌است. در برنامه اقتصادی وی، کمترین توجه به وضعیت مردم فقیر اندونزی، قربانیان دیکتاتوری رژیم سوهارتو و قربانیان سیاست‌های اقتصادی صندوق بین‌المللی پول دیده می‌شود.

بی شک، بخشی از محبوبیت کنونی مگاواتی سوکارنو، ناشی از محبوبیت "سوکارنو"، اولین رئیس جمهور اندونزی است که طی یک مبارزه طولانی علیه استعمار هلند به قدرت رسید و در کنار جمال‌عبدالناصر از مصر و ژنرال تیتو از یوگسلاوی از بنیانگذاران جنبش "عدم تعهد" را بنیانگذاری کرد. جنبشی که چند دهه بیانگر امیال و آرزوهای میلیون‌ها انسان کشورهای جهان سوم و کشورهای عقب نگهداشته شده توسط کشورهای بزرگ سرمایه‌داری بود.

درس‌هائی از جنبش اصلاحات در دیگر کشورهای جهان!

جنبش اندونزی در گذرگاه جدید!

برکناری عبدالرحمان وحید رئیس جمهور سابق اندونزی، در نخستین ارزیابی‌ها، توطئه‌ای هماهنگ میان کشورهای امپریالیستی و نیروهای ارتجاع داخلی بازشناخته شده‌است. تمام کشورهای امپریالیستی که در کودتای خونین ۱۹۶۵ اندونزی و قتل‌عام صدها هزار کمونیست و نیروی ملی و میهن این کشور دست داشتند، درکنار سرمایه‌داری بزرگ این کشور، که بدون اعتناء به بحران عمومی حاکم بر کشور که نتیجه و حاصل اجرای این برنامه است، همچنان بر ادامه برنامه "تعدیل ساختاری" بانک جهانی در اندونزی پای می‌فشارند دولت جدید را بر سر کار آورده‌اند.

این کشورها، در وجود خانم"مگاواتی سوکارنوپوتری" شخصیتی را یافته‌اند که با خوداری از کمک به نخست وزیر سابق "وحید" و ضمن همکاری با نیروهای سیاسی و نظامی مخالف اصلاحات در این کشور، خود را آماده انجام برنامه‌های اقتصادی مورد نظر آنها نشان داده بود.

معرفی اولین کابینه خانم مگاواتی، که بعلت نقش برجسته‌اش در مبارزه برای سرنگونی رژیم سوهارتو پایگاه قابل توجهی در میان دهقانان، کارگران و دانشجویان بدست آورده، تا حدود موید این ارزیابی اولیه است، که برای جلوگیری از تعمیق جنبش مردم و جلوگیری از عقب نشینی بیشتر حکومت در برابر این جنبش و رادیکالیزه شدن آن، مگاواتی را به صحنه آورده‌اند. او را به جلو آورده‌اند تا مردم را به عقب ببرند!

کابینه جدید اندونزی، بلافاصله از حمایت فراملیتی‌ها، سرمایه‌داران وابسته اندونزی، بازار بوس اندونزی و دولت‌های امپریالیستی و در راس همه آنها دولت امریکا برخودار شد! پست‌های کلیدی اقتصادی به تکنوکرات‌هائی واگذار شده که در محافل بانکی جهان معروف بوده و کارگزاران صندوق‌بین‌المللی پول در اندونزی به شمار می‌روند.

صندوق بین‌المللی پول که پرداخت یک وام بزرگ تصویب شده برای اندونزی را بعلت عدم رضایت از سیاست‌های دولت عبدالرحمان به تعویق انداخته بود، با معرفی کابینه جدید و اعلام آمادگی آن برای پذیرش شرایط این نهادمالی امپریالیستی، با پرداخت این وام موافقت کرد. عملی شبیه پرداخت وام اصل چهار امریکا به دولت ژنرال زاهدی، پس از کودتای ۲۸ مرداد!

شرایط صندوق‌بین‌المللی پول برای پرداخت این وام عبارتست از: حرکت جدی به سمت خصوصی سازی بنگاه‌های دولتی، تصویب قانون کار جدید و محدود کردن دایره فعالیت سندیکاهای کارگری، افزایش قیمت‌کالاهای اصلی و حذف یارانه‌های دولتی، کاهش دستمزدها و بیمه‌های اجتماعی. شرایطی که بدون ذکر نام صندوق‌بین‌المللی پول، عینا از سوی احمدتوکلی در جریان انتخابات (بقیه در ستون ماقبل)

یکشنبه **۲۸ مرداد**، رادیو "صدای ایران" که بصورت ۲۴ ساعته از لس آنجلس امریکا برنامه پخش می کند، پیرامون کودتای ۲۸ مرداد، با سردبیر "راه‌توده" یک گفتگوی رادیویی انجام داد، که در دو نوبت شامگاهی یکشنبه و صبگاهی دوشنبه این رادیو پخش شد.

در این گفتگوی مشروح، اوضاع سیاسی کشور، کابینه جدید محمد خاتمی و مواضعی که مجلس ششم می‌تواند در برابر آن اتخاذ کند، چپ‌روی‌های مجاهدین خلق و نهضت آزادی ایران در ابتدای پیروزی انقلاب مطرح شد. متن این گفتگو را که از روی نوار پیاده شده در زیر می‌خوانید. (رادیو صدای ایران از طریق اینترنت– روی سایت گویا– قابل دریافت است.)

کسی از کودتای ۲۸ مرداد درس آموخته، که شرایط کنونی حاکم برکشور را درک کند!

با چپ روی و ارادهگرائی مخالفیم!

در حالیکه نمی‌توان منکر نقش افراد و شخصیت‌ها در کابینه شد، آنچه مهم است سمت‌گیری کلی دولت است. مجلس باید بکوشد این سمت گیری در جهت تعمیق سیاسی و اقتصادی اصلاحات باشد.

- **آن سیاستمداری موفق است که هنر استفاده از موقعیت‌ها، ایجاد شکاف در جبهه مخالف و حفظ اتحاد و جلب طرفداران تحولات در جبهه خودی را داشته باشد! اگر خنثی کردن و حتی جلب بخشی از جبهه مخالف یک ضرورت تاریخی، برای پیشبرد اصلاحات و جلوگیری از یورش به جنبش باشد، آقای خاتمی باید به این ضرورت پاسخ بدهد!**

- **نشانه‌هائی از شکاف در جبهه روبرو وجود دارد که جبهه اصلاحات باید از آن استفاده کند و از هزینه مرحله گذار بکاهد!**

خدابخشیان: نشریه راه‌توده، از ابتدای پیروزی محمدخاتمی در انتخابات، بارها در باره خطر کودتای نظامی علیه او نوشته‌است. حتی در شماره ۱۰۶ راه‌توده من یادم هست شما نوشته بودید، برای احیای حکومت سلطنتی هاشمی رفسنجانی طرح حذف پست ریاست جمهوری را به ظاهرا تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌ها درست بوده‌است. ما در این برنامه به یاد داریم که شما گفتید کودتائی نه شبیه کودتای ۲۸ مرداد اما با همان هدف‌ها را می‌خواهند پیاده کنند. امروز یکشنبه و سالروز کودتای ۲۸ مرداد است، به همین دلیل فکر می‌کنم اگر این گفتگو را در باره کودتا در جمهوری اسلامی شروع کنیم، شروع مناسبی باشد!

مجلس خبرگان پیشنهاد کرده و خواهان تغییر قانون اساسی در این رابطه شده بود. حتی وقتی روزنامه‌ها را بستند شما نوشتید که کودتای قضائی کرده‌اند. به همین دلیل فکر می‌کنم اگر این گفتگو را در باره کودتا در جمهوری اسلامی شروع کنیم، شروع مناسبی باشد!

راه‌توده: همانطور که شما هم بدرستی اشاره کردید، مسئله کودتا در ایران امروز، طبعا نمی‌تواند دقیقا همانگونه باشد که در سال ۳۲ اتفاق افتاد و سازمان دادند. بنابراین نباید منتظر کودتائی، از نظر سازمانی شبیه کودتای ۲۸ مرداد بود، اما در عین حال باید ببینیم که آن کودتا چه اهدافی را داشت و همان اهداف امروز چگونه در جمهوری اسلامی و علیه دولت آقای

خاتمی دنبال می‌شود. خب، خواه نا خواه حوادثی مشابه حوادث ۲۸ مرداد هم روی می‌دهد، نه عینا مانند ۲۸ مرداد اما مشابه آن.

از جمله اهداف آن کودتا، یعنی کودتای ۲۸ مرداد، آن بود که آزادی‌ها در کشور ما محدود و سرکوب بشود و برای اینکار انواع تبلیغات را می‌کردند. از جمله مرتب خطر کودتای سرخ و خطر اتحاد شوروی را مطرح می‌کردند، تمام مدت تبلیغ این بود که حزب توده‌ایران می‌خواهد کودتا کند و می‌خواهد حکومت را بگیرد، درحالیکه خودشان داشتند کودتا را سازمان می‌دادند. حالا به جمهوری اسلامی بر گردیم، مرتب خطر براندازی نظام توسط خط سوم، توسط ملی–مذهبی‌ها، توسط روزنامه نویس‌ها را مطرح می‌کنند و حتی خود آقای خاتمی و اطرافیانش را هم تلویحا متهم به کودتا می‌کنند و اینکه نقش گرباچف را بازی می‌کند، در حالیکه خودشان در تمام این چهار سال سرگرم انواع طرح‌های کودتائی بودند! و یا، در آن سال‌ها روزنامه شاهد مظفربقائی و روزنامه "آتش" متعلق به "سید مهدی میراشرافی" همین نقش امروز حسین شریعتمداری و روزنامه کیهان را در آن سال‌ها برعهده داشت همین تبلیغ را می‌کردند. آنها مدام تبلیغ می‌کردند که حزب توده می‌خواهد کودتا کند. کودتا علیه کی و علیه چی؟ علیه یک دولتی که از آزادی‌ها دفاع می‌کرد و بهرحال می‌رفت تا نوعی و بخشی از آزادی را در ایران نهادینه کند، که اگر شده بود این گرفتاری امروز را ما نداشتیم. این آزادی به رشد و پیشرفت کشور ما بصورت تاریخی کمک می‌کرد.

امروز هم بحث همان است. مسئله آزادی‌ها و مسئله آگاهی مردم مطرح است، حضور مردم در صحنه سیاسی کشور مطرح است، انتخابات هست، مردم می‌روند رای می‌دهند و حاضر نیستند به یک عده‌ای و یک جریانی رای بدهند و بقیه مسائل.

خب، این را می‌خواهند جلویش را بگیرند. حالا باید ببینیم اینها که می‌خواهند جلوی این روند و این آزادی را بگیرند چه هدفی دارند؟ چه منافعی دارند؟ این آزادی چه لطمه‌ای به منافع آنها می‌زند که حاضرند بخاطر آن کودتا کنند، عده‌ای ملی–مذهبی و روزنامه‌نگار را زندانی کنند، شلاق بدست بگیرند و در خیابان‌ها و میدان‌ها مردم را به شلاق ببندند. اینها که در داخل کشور پایگاهی ندارند، وقتی اندیشه‌های کودتائی دارند دنبال چه حامیانی می‌گردند؟ در داخل که از حمایت محرومند، پس در خارج از کشور باید دنبال حامی باشند!

در کودتای ۲۸ مرداد کسانی که تدارک کودتا را می‌دیدند، خودشان را با منافع انگلیس و امریکا در ایران و مخصوصا در غارت نفت کشور همسو کردند و نوکری آنها را علیه مردم کشور قبول کردند. حالا باید ببینیم، در جمهوری اسلامی و در جبهه مخالفان اصلاحات و آزادی‌ها چه منافعی را مخالفان آزادی و کودتاگران دنبال می‌کنند و چه منافعی از قدرت‌های خارجی را می‌خواهد تضمین کنند تا از آنها حمایت شود! بالاخره اینها که کودتای گام به گام را زیر نام قوه قضائیه و قانون دارند پیش می‌برند یک منافعی در این کودتا باید داشته باشند، آن منافع کدام است؟ و چه منافعی از قدرت‌های خارجی را باید تضمین و تامین کنند تا از آنها حمایت شود!

برای مردم مثل روز روشن است که اینها انواع ابزار و انواع نیرنگ‌ها را در این سال‌ها بکار گرفتند تا بلکه رای مردم را بگیرند. دراین کار شکست خوردند، چون مردم آگاه شده‌اند و دیگر اسم کسی را به این آسانی پای ورقه‌های رای نمی‌نویسند. شما دیدید که در این انتخابات اخیر، آقای جاسبی عضو رهبری موتلفه اسلامی برای گرفتن رای از مردم شعار انگلیسی در خیابان‌ها نوشت، قول داد بخشی از شهریه دانشگاه آزاد را نگیرد، قول داد به چادر و چاقچور دانشجویان کاری نداشته باشد، حجاب را نیمه حجاب کند، روابط دختر و پسر را آزاد کند. هر در باغ سبزی که خودش فکر می‌کرد به مردم وعده داد. نتیجه چه شد؟ مردم گفتند: خودتی! و رای ندادند! همین کارها را آقای احمد توکلی هم کرد. هنرپیشه‌های سینما را، که اتفاقا یکی‌شان خانمی است که در فیلم‌های دست چندم نقش زنان نیمه حجاب و مورد تکفیر آقایان را بازی می‌کند بعنوان مردم کوچه و بازار آوردند بعنوان مصاحبه شونده معرفی کردند. چندان حجابی هم نداشت. آن یکی، آقای فلاحیان را می‌گویم که افعی است و کاکتوس بیابانی هم ازش فاصله می‌گیرد، رفت زیر گل آفتاب گردان نشست و بجای سخن از شکنجه و آدم ربائی و قتل و انواع جنایاتی که مرتکب شده، بجای آن سخت افزارهائی که با آن فروهر را قیمه قیمه کردند و یا سیم نقاله‌ای که با آن پوینده و مختاری را خفه کردند از **نرم افزار** سخن گفت. مردم به همه حقه‌بازی‌ها خندیدند و به هیچکدامشان رای ندادند. همه این حقه‌بازی‌ها برای این بود که به ریاست جمهوری برسند تا بتوانند آخرین گام‌های **کودتا علیه جنبش مردم را از درون حکومت** و از درون دولت بردارند.

این نکته بسیار مهمی است. کودتا از درون حکومت و دولت را می‌گویم. حالا که آن نیرنگ نگرفت و نتوانستند قوه مجریه را قبضه کنند، با شلاق آمده‌اند توی خیابان و برای نماینده‌هائی که مردم به آنها رای داده و به مجلس فرستاده‌اند حکم بازداشت و زندان صادر می‌کنند. این‌ها تفاوت‌های عملیات کودتائی کنونی با عمل کودتای ۲۸ مرداد است. ایران امروز، ایران سال ۳۲ نیست که کودتاچی‌ها بتوانند مردم را غافلگیر کنند و یک شبه کار را تمام کنند. آنها اگر مثل کودتای ۲۸ مرداد بریزند توی خیابان نابود خواهند شد و این را خودشان هم می‌دانند، بنابراین از طرح **کودتای درون حکومتی** استفاده می‌کنند و بسیار می‌کوشند برای آن آخرین گام‌ها مردم را منفعل، گیج و خانه نشین کنند.

خدابخشیان: چرا نابود خواهند شد؟

راه‌توده: برای اینکه مقابله جدی با آنها خواهد شد. مردم نمی‌پذیرند. آن نیروی نظامی که برای کودتا به خیابان بیآورند خودش با انواع تضادها روبرو است. چون مردم آگاهاند و فورا خواهند فهمید این نیروها با چه هدفی به خیابان‌ها کشیده شده‌اند، در یک کودتای کلاسیک ناچارند درعین حال که بگیروببند را از میان حکومتیان و مخالفانشان دنبال می‌کنند، برای جلوگیری از شورش مردم نیروی نظامی را در خیابان‌ها نگهدارند، چیزی شبیه استقرار نیروهای ارتش در سال ۵۷ در خیابان‌ها. در این صورت بحث و فحص میان مردم و این نیروها شروع خواهد شد و عدم انسجام سیاسی و وجود انواع گرایش‌های سیاسی و مذهبی در میان نیروهای نظامی منجر به صف‌بندی همین نیروها در خیابان‌ها خواهد شد و شیرازه امور از دست فرماندهان خارج خواهد شد و پایان کار معلوم نیست به سود چه کسی تمام خواهد شد، مردم یا کودتاچی‌ها؟ اتفاقا یکی از اهداف تشکیل بسیج جدید و این لباس‌شخصی‌ها برای استفاده از همین نیروها برای آن نوع عملیات نظامی–کودتائی است، زیرا به نیروی منسجم نظامی اطمینان ندارند. اینهاست آن تفاوت‌هائی که کودتای گام به گام کنونی با کودتای ۲۸ مرداد دارد. استفاده از امکانات حکومتی برای کودتا، مثل همین استفاده از قوه قضائیه، که به همین دلیل در دستور کار کودتاچی‌ها قرار گرفته‌است. آنها می‌دانند که آماده باش و استقرار مثلا ۱۵۰ هزار نیروی نظامی و کشاندن آنها به خیابان‌ها یک ریسک بزرگ

است. این کار به نام دفاع از انقلاب و دفاع از اسلام باید صورت گیرد، درحالیکه کسانی که علیه آنها می‌خواهند کودتا کنند، خودشان مدافع انقلابند و آیت‌الله و مجتهد و طرفدار اسلام‌اند. تضاد مهمی دراینجا وجود دارد. کودتا بنام انقلاب و اسلام اما با اهداف ضد انقلابی و ضد آن اسلامی که مردم از آن انتظار عدل و آزادی و انصاف و مروت داشتند عملا با یک تضاد بسیار جدی دست به گریبان است.

خدابخشیان: هدف نهائی و غائی این کودتاگران چیست؟ برچیدن بساط جمهوریت و یا مقاصد دیگری را هم در پی خواهد داشت؟

راه‌توده: برای اینها، تا وقتی جمهوریت، جمهوریتی باشد نظیر جمهوریت دوران آقای رفسنجانی، که مردم رای کور بدهند، آنها تا رسیدن به لحظه برچیدن اساس جمهوریت، با این جمهوریت کاری ندارند و زیاد هم مخالف آن نیستند. به این نوع جمهوریت بعنوان یک ابزار نگاه می‌کنند. آنها، از همان اول انقلاب هم می‌دانستند که این جمهوریت می‌تواند یک زمانی به یک مزاحم جدی تبدیل بشود. به همین دلیل از همان زمان هم با جمهوریت موافق نبودند. می‌گفتند اسلام قرآن، فقه وشریعت داریم و مطابق همین چیزها باید حکومت کرد و احتیاجی به قانون اساسی و جمهوریت نیست. مردم مقلد باید باشند و مراجع تقلید و فقها هم با جاری کردن احکام اسلامی حکومت کنند. امروز بیشتر از هر زمان دیگری متوجه شده‌اند که این جمهوریت و آزادی و آگاهی و پارلمان و انتخابات بصورت جدی مزاحم شده‌است. من به شنوندگان شما توصیه می‌کنم که از شماره ۱۰۹ راه‌توده، این مقاله ۸ سال مقاومت مردم در برابر کودتای ۶۹ و بحث مربوط به جمهوریت، ولایت و حکومت را بدقت بخوانند. این جمع‌بندی جالبی است که عده‌ای از دوستان ما در داخل کشور تهیه کرده و برای ما فرستاده‌اند. در آنجا این بحث خیلی دقیق موشکافی شده‌است. در این مقاله شما مشاهده می‌کنید که مسئله نرفتن به سمت جمهوریت، حتی از آن زمان استقرار آیت‌الله خمینی در پاریس مطرح بود.

تضاد عمده کودتای ضد انقلابی، در پشت شعارهای انقلابی، هنوز اجازه یک کودتای کلاسیک را به مخالفان اصلاحات و جنبش نمی‌دهد. این کودتا فقط می‌تواند همان نامی را داشته باشد که ماهیت آنست: کودتای عریان ضد انقلابی! به همین دلیل طرح کودتای درون حکومتی گام به گام پیش برده شده‌است!

حالا باید ببینیم این آقایان از اینکه اکثریت پارلمانی را از دست داده‌اند دچار چه مشکلی شده‌اند که می‌خواهند علیه این پارلمان و علیه جمهوریت کودتا کنند و خودشان را از شر انتخابات خلاص کنند؟

آنها خوب فهمیده‌اند که این تحولات هرچه بیشتر ادامه پیدا کند آگاهی مردم را بیشتر می‌کند و مردم را برای شرکت در سیاست و تعیین سرنوشت کشورشان پایدارتر می‌کند و بعد هم اینکه ادامه این تحولات منجر شده‌است به خواست عمومی برای تحولات اقتصادی!

کسانی که راه‌توده را بصورت پیگیر می‌خوانند می‌دانند که ما بویژه در شماره‌های اخیر، مثل شماره ۱۰۶، ۱۰۷،۱۰۸ و بویژه در سرمقاله مهم شماره ۱۰۸ بدقت نوشته‌ایم که اصلاحات در دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی به گذرگاه بسیار مهم تحولات اقتصادی خواهد رسید و مقاومت‌ها در برابر این تحولات سنگین‌تر از مقاومت ۴ سال گذشته خواهد بود. انگیزه تشدید مقاومت‌ها هم روشن است. وقتی تحولات اقتصادی صورت گرفت پایه‌های اساسی مقاومت در برابر اصلاحات مورد یورش قرار می‌گیرد و این امر مهم‌تر از افشاگری‌های سیاسی ۴ سال گذشته است. وقتی مخالفان اصلاحات و تحولات به پایگاه‌های اقتصادی، به ثروت، به تجارت و غارت دسترسی نداشته باشند، پولی هم برای توطئه‌ها نخواهند داشت که خرج کنند و هر نوع تحول اقتصادی در جمهوری اسلامی از یورش به همین پایگاه‌ها شروع می‌شود. آنهائی که شاهد بحث‌های مردم در ماه‌های گذشته در داخل کشور هستند مرتب به ما اطلاع می‌دهند که مردم می‌گویند «**باندازه کافی همه از زیر و بم سیاسی اوضاع آگاه شده‌اند، زمان تصمیم‌گیری‌های مهم اقتصادی به سود توده مردم فرا رسیده‌است!**»

مخالفان تحولات و اصلاحات بسیار سریع‌تر و زودتر از اپوزیسیون فهمیده‌اند که اصلاحات دارد به سنگرهای اساسی نزدیک می‌شود و به همین دلیل هم مقاومت‌ها را تشدید کرده‌اند. این افشاگری‌هائی که در باره نفت و قراردادهای نفتی در این روزها می‌شود و بتدریج مسئله سهمیه‌های پنهان و ویژه بیت رهبری، آستانقدس رضوی، شورای تبلیغات اسلامی و بقیه این نوع مراکز مطرح شده شوخی نیست. اینها همان سهمیه‌ها و همان پول‌هائی است که آقایان مثل گنج قارون بر سرش نشسته‌اند و حاضر نیستند به این آسانی از آن دست بکشند. حاضر به هر جنایت و خیانت ملی برای حفظ این منافع هستند. برای همین منافع می‌خواهند کودتا هم بکنند، بقیه بهانه‌هائی که می‌آورند، مثل حفظ ارزش‌های دینی و مبارزه با فساد و دفاع ازولایت و بقیه این بهانه‌ها یک مشت حرف مفت است که هیچکس در ایران باور نمی‌کند.

خدابخشیان: آیا افشاگری‌هائی که در باره مسئله نفت به آن اشاره کردید، یگانه انگیزه عملیات کودتائی و یا کارشکنی در کار دولت است؟ انگلوفیل‌های حکومتی به این دلیل می‌خواهند کودتا کنند؟

راه‌توده: تنها مسئله نفت نیست، اما نفت هم یکی از انگیزه‌های مهم است و طبعا یک سرش هم به خارج از کشور و به انگلیس و امریکا بر می‌گردد. من خدمت شما گفتم که کودتاچی نیازمند حمایت خارجی است- مثل کودتای ۲۸ مرداد، مثل کودتای شیلی- و برای قدرت‌های خارجی هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه مالی برای دخالت سیاسی و نظامی در امور داخلی کشورهای دیگر وجود ندارد. بنابراین آقایانی که گام کودتائی بر میدارند قطعا وعده چرب کردن بیش از پیش سبیل شرکت‌های نفتی را هم داده‌اند و می‌دهند.

اخیرا گزارش اتحاد اروپا منتشر شده‌است. نکاتی از این گزارش به بحث امشب ما می‌خورد. اجازه بدهید از این گزارش چند نکته را برای شنوندگان شما بخوانم تا ابتدا با جاذبه‌های اقتصادی قدرت‌های بزرگ جهانی برای حمایت از عملیات ضد ملی در ایران روشن تر شود. در این گزارش آمده‌است:

« ایران دومین مخزن گاز دنیا را دارد(۱۶ درصد ذخیره جهانی)، سومین کشور از لحاظ ذخائر نفتی(۱۰ درصد) بوده و دارای موقعیت استراتژیک مهمی است. اتحادیه اروپا اساسی‌ترین طرف تجاری ایران است. (۴۰ در کل واردات ایران)»

خب، قدرت‌های خارجی دلشان برای آزادی در ایران و برای نظارت مردم بر ثروت کشورشان و یک پارلمان دلسوز برای حفظ این منافع که لک نزده‌است؛ آنها به غارت این منابع فکر می‌کنند و تضمین آن را می‌خواهند. البته ادعای طرفداری از حقوق بشر و آزادی ها می‌کنند اما درنهایت به منافع خودشان در ایران فکر می‌کنند. در همین گزارش، در بخش منافع اتحادیه اروپا همین نکته را با صراحت می‌گویند. جمله را عینا از گزارش اتحادیه اروپا برایتان می‌خوانم:

«اتحادیه اروپا، بنا به دلائل سیاسی و نظامی خواهان گسترش و افزایش روابط تنگاتنگ با ایران است... در آینده این کشور (ایران) قادر خواهد بود تا نقش مهمی را به عنوان هم‌پای اقتصادی و طرف معامله ما در منطقه بازی کرده و فرصت‌های بزرگی را در زمینه های تجاری و سرمایه گذاری عرضه کند. بهرحال، این پتانسیل و توانائی فقط در زمانی می‌تواند رو به رشد و توسعه گراید که ایران یک روند اصلاحات عمیق را در سیاست‌های اقتصادی و تجاری خود در پیش گیرد.»

شما در همین گزارش و در همین جملات می‌بینید که با دقت کامل از اصلاحات اقتصادی و تجاری صحبت شده است و از فرصت‌های تجاری. در ابتدا هم از گسترش روابط با ایران به دلائل سیاسی و نظامی دفاع شده‌است. این کلمات، این جملات و این گزارش‌ها سند است، مقاله در این و یا آن مجله امریکائی و یا اروپائی نیست. باید روی آنها حساب باز کرد. در این فصول بسیار مهم که برای شنوندگانتان خواندم صحبتی از دمکراسی، دفاع از جمهوریت درایران، از پارلمان ایران و این نوع حرفها نیست و یا اگر هست برای خالی نبودن عریضه به برخی از آن، بصورت غیر مستقیم اشاره‌ای هم شده‌است. اصل قضیه همین است که برایتان خواندم: اصلاحات اقتصادی به سود منافع غرب و اصلاحات تجاری به سود غرب. اصلاحات و تداوم آن برای قدرت‌های خارجی یعنی این!

همین نکته در بخش «اصلاح اقتصادی» یکبار دیگر با صراحت و در تائید برنامه تعدیل اقتصادی و سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول تاکید می‌شود. اتحادیه اروپا در گزارش خود می‌گوید:

«در بخش اقتصادی، همه پیشرفت‌های همکاری دو جانبه تجاری و اقتصادی بستگی به پیگیر بودن ایران در سیاست لیبرالیزاسیون اقتصادی دارد.» در اینجا هم شما می‌بینید که بحث بر سر لیبرالیزاسیون اقتصادی و تجارت دو جانبه است و نه آزادی و دمکراسی و تولید و صنعت! این همان لیبرالیزاسیونی است که آقای احمد توکلی در همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری می‌گفت آن را مو به مو اجرا خواهد کرد. انتقاد ایشان به دولت هاشمی رفسنجانی هم این بود که این لیبرالیزاسیون اقتصادی و تجاری را دقیق و درست اجرا نکرده‌است. این آقایان معتقد به دیکتاتوری سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی هستند، از بستن فضای سیاسی، فضای انتقاد و فضای مطبوعاتی دفاع می‌کنند. اینها می‌گویند ما حتی اجازه "الوسلام" و آن انتقادهای بسیار معمولی از برنامه تعدیل اقتصادی را هم نخواهیم داد. راه‌آهن را خصوصی می‌کنیم، مخابرات را با شماها شریک می‌شویم و الی آخر.

شما می‌دانید که همین حالا هم برای فروش مخابرات به بخش خصوصی وارد مذاکره شده‌اند و تا آنجا که ما اطلاع داریم یک سوم از سهام مخابرات ایران را به شرکت ژاپنی "نوکیا" فروخته‌اند! اینها برای رفتن به این سو، اگر قدرت بدستشان بیفتد بیش از این کشتار خواهند کرد، زندانی خواهند کرد و به روی مردم شلیک خواهند کرد تا به این هدف برسند! این آن لیبرالیزاسیون تمرکز گرائی است که آقای توکلی از آن دفاع می‌کند و ما می‌دانیم و می‌بینیم که دولت خاتمی چنین سمت و سوئی را ندارد و یکی از دلائل و زمینه‌های کودتا علیه وی هم همین است!

مخالفان اصلاحات و جنبش مردم، برای جلب عملی حمایت اروپا و امریکا، حتی پیشنهاد صریح همکاری با "ناتو" را هم مطرح کرده‌اند!

حالا برگردیم به داخل کشور خودمان و ببینیم چه کسانی خودشان را با این منافع اتحادیه اروپا که با منافع را امریکا هم دارد همسو می‌کنند.

شما می‌دانید که آقای ناطق نوری شعار بزرگ انتخاباتی‌اش در سال ۷۶ پیوستن به پیمان تجارت جهانی بود، شما می‌دانید که آقای عسگراولادی در جریان همان انتخابات ۷۶ رسما گفت، که ایران را باید به تجارتخانه منطقه تبدیل کرد و اجناسی که در داخل کشور قیمتش گران تر از همان جنس در خارج از کشور تمام می‌شود را باید وارد کرد. یعنی تجارت را گسترش بدهیم و اصلاحات اقتصادی در این زمینه بکنیم. یعنی اصول اقتصاد دولتی و تعاونی در قانون اساسی را زیر پا بگذاریم و فقط برویم بدنبال بخش خصوصی و از بخش خصوصی هم فقط برویم به سمت تجارت! **شما در گزارش اتحادیه اروپا خواستی خلاف این نمی‌بینید!**

در حالیکه، ما معتقدیم اصلاحات اتفاقا از مسیری خلاف این خواست اتحادیه اروپا عبور می‌کند و سمت گیری دولت آقای خاتمی هم، در عرصه اقتصادی باید همین باشد و اگر چنین بشود خواه ناخواه توطئه‌ها هم تشدید خواهد شد. یعنی همین شرایطی که امروز شاهدش هستیم. کدام جریان از بر سرکار آمدن میرحسین موسوی وحشت زده بود؟ کدام جریان از ورود بهزاد نبوی به کابینه خاتمی نگران بود؟ کدام جریان از حضور چپ مذهبی در دولت و مجلس متوحش است؟ کدام جریان در مجمع تشخیص مصلحت نظام همسو با شورای نگهبان جلوی مصوبات اقتصادی مجلس ششم و تحقیق و تفحص مالی در صدا و سیما ایستاده‌است؟ کدام جریان نهادهای غیر دولتی را اداره می‌کند؟ کدام جریان تجارت را قبضه کرده‌است؟ کدام جریان هسته مرکزی مافیای ثروت و سیاست در ایران است؟ کدام جریان از نظارت مجلس بر نفت کشور وحشت دارد؟

همان‌ها، همسو با اتحادیه اروپا و امریکا امروز سرگرم توطئه علیه اصلاحات و تحولات‌اند. آنها که به کودتا و عملیات کودتائی می‌اندیشند و عمل هم می‌کنند، بسیار می‌کوشند تا با تامین منافع و وعده تامین منافع اتحادیه اروپا و امریکا که در بالا برایتان خواندم حمایت خارجی را برای کودتا علیه جنبش مردم جلب کنند. حساب کار بسیار ساده‌است! آنها برای حفظ قدرت سیاسی و ادامه ثروت اندوزی با شیطان هم می‌سازند، این حرفها که ما می‌خواهیم از ارزش‌های اسلامی دفاع کنیم یک مشت حرف مفت است! دین و ایمانشان را هم به دنیا فروخته و خواهند فروخت. شما نگاه کنید ببینید، آنها که مردم را از روز قیامت می‌ترسانند و به مردم توصیه می‌کنند به آخرت فکر کنند، برای ادامه چپاول در همین دنیا چه به روز آیت‌الله منتظری آورده‌اند و به روز امثال مهندس سحابی، دکتر پیمان، طاهر احمدزاده، محمود صلواتی و دهها مسلمان ملی چه آورده‌اند، حساب امثال ما که پاک است، یک قبرستان را در خیابان خاوران تهران از ما آباد کردند! بهترین مدافع آن اصلاحات اقتصادی که تجارت با اروپا را، مطابق همین گزارش اتحادیه اروپا که برایتان خواندم رونق بیشتر بدهد چه جریانی در ایران است؟ جز سرمایه‌داری تجاری؟

سفر آقای خزعلی و مصباح یزدی به امریکا و کانادا و آنطور که شایع است سفر پنهانی آیت‌الله جنتی به امریکا و سفرهای نوبتی همه شان به لندن در همین ارتباط است. آنها حتی صریحا هم از زبان نظریه پردازهایشان این را می‌گویند، منتهی آنقدر خبر در ایران زیاد است که گاه برخی خبرهای بسیار مهم هم از نظرها دور می‌ماند و یا در اذهان مشمول زمان می‌شود.

شما در همین گزارش اتحادیه اروپا برایتان خواندم که آنها روی همکاری نظامی با ایران انگشت گذاشته‌اند و نوشته‌اند:« **اتحادیه اروپا، بنا به دلائل سیاسی و نظامی خواهان گسترش و افزایش روابط تنگاتنگ با ایران است!**»

حالا من برایتان از قول همین آقای **محمدجواد اردشیر لاریجانی**، تئوریسین مخالفان اصلاحات، برادر علی لاریجانی رئیس صدا و سیما و خواهر زاده آیت‌الله جوادی آملی، که مذاکراتش با نیک براوون انگلیسی در جریان انتخابات ۷۶ یک رسوائی بزرگ بود برایتان یک نقل قول می‌خوانم. این نقل قول را از آرشیو بیرون آورده‌ام و مربوط است به اظهار نظر ایشان در باره **ضرورت همکاری با ناتو** در گفتگو با روزنامه صبح آزادگان به تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۷۸. ایشان که در مذاکرات با نیک براون، انگلیس را از پیروزی خاتمی و بر سر کار آمدن دانشجویان خط امام ترسانده بود، در این مصاحبه با صراحتی که واقعا کم نظیر و در عین حال شرم آور است می‌گوید:

« ما باید مردم عراق را کمک کنیم یک حکومت مناسب دمکراتیک را در کشور خود روی کار بیاورند. در این هدف، سازمان ملل و کشورهای منطقه باید نقش بزرگی را بازی کنند. کشورهائی مثل ایران و عربستان در این هدف نقش کشورهای غربی مثل امریکا و انگلیس را که در منطقه حضور دارند باید در نظر داشته‌باشند. می‌خواهم بگویم که ما وقتی یک هدف بزرگی را دنبال می‌کنیم نباید به خاطر لوازم فرعی، هدف اصلی را فراموش کنیم یا نادیده بگیریم. برای رسیدن به اهداف بزرگ با دشمنان خونین خود هم می‌توانیم توافق کنیم. ما باید با ناتو صحبت کنیم. به نظرم مذاکره ما با ناتو منافع مهمی برای ما دارد. حوزه کار ناتو عوض شده‌است!»

باور کردنی نیست، اما واقعیت دارد، شما می‌توانید شماره ۱۱ اسفند عصر آزادگان سال ۷۸ را پیدا کنید و در صفحه ۵ آن عین این جملات را بخوانید. آن حکومت دمکراتیکی که در عراق ایشان می‌خواهد به کمک ناتو بر سر کار بیآورد و جانشین حکومت صدام حسین کند، رئیس مجلس اعلای آن همین آقای آیت‌الله شاهرودی، رئیس قوه قضائیه کنونی است. ایشان میزان دمکرات بودن خودش را در ایران به خوبی نشان داده‌است. از نظر آقای لاریجانی و آن مافیای مالی پرقدرتی که پشت سرش ایستاده و حمایتی که از جانب آیت‌الله جوادی آملی، موتلفه اسلامی و ناطق نوری هدایت کننده جامعه روحانیت مبارز می‌شود **ناتو دیگر آن ناتوی سابق نیست، عابد و زاهد شده و می‌شود با آن نه مذاکره بلکه همکاری کرد!** حالا جالب نیست که از دهان همین آقایان شعار مرگ بر امریکا و مبارزه با استکبار و مبارزه با غرب را می‌شنویم؟ و به بهانه آتش زدن پرچم امریکا سیاست خارجی دولت خاتمی را فلج می‌کنند و یا ملی–مذهبی‌ها را به بهانه طرفداری از غرب زیر شکنجه برده‌اند!

خُب، این گفته‌های آقای لاریجانی، آن پیام اتحادیه اروپا برای همکاری نظامی با ایران را هم در پی دارد و در نهایت خود می‌تواند و یا توطئه گران ومخالفان اصلاحات می‌کوشند این قدرت‌های خارجی را پشتوانه حمایت خارجی از عملیات کودتائی خود علیه جنبش مردم کنند! ماجرا به همین سادگی است!

درست مثل یک دیالوگ و یک پرسش و پاسخ آقای لاریجانی و اتحادیه اروپا با هم حرف می‌زنند. اتحادیه اروپا می‌گوید که ثبات شما در گرو همکاری سیاسی و نظامی با اتحادیه اروپاست و آقای لاریجانی می‌گوید ما حاضر به همکاری با ناتو هستیم! جریانی که علیه مردم خودش شلاق به دست می‌گیرد، مردم خودش را محاصره اقتصادی می‌کند تا اصلاحات را فلج کند، اصلاح طلبان را ترور می‌کند، ملی–مذهبی‌ها را زندانی می‌کند، به آیت‌الله و آیت‌الله زاده هم رحم نمی‌کند، برای کودتا مگر می‌تواند به حمایت خارجی متکی نشود؟ یک نمونه را نمی‌توان خلاف این پیدا کرد!

به این ترتیب، کودتا و کودتاچی‌های کنونی، شیوه عملشان با کودتا و کودتاچی‌های ۲۸ مرداد تفاوت دارد، اما هدفشان یکی است! اینها می‌خواهند با نفت تجارت کنند و پول به جیب بزنند، اگر غیر از این بود، یعنی اگر پول نفت صرف تولید و سرمایه‌گذاری در صنایع شده بود، امروز این خیل عظیم از جوانان بیکار را نداشتیم و کارخانه‌ها اینطور ورشکست نشده بودند که حتی حقوق ۴–۶ ماهه عقب افتاده کارگرانشان را نداشته باشند بدهند. البته اشتباه نشود، ما مخالف همکاری ملی و در جهت منافع ملی کشور با همه کشورهای جهان، از جمله اتحادیه اروپا و امریکا نیستیم، ما مخالف آن همکاری هستیم که اتحادیه اروپا چارچوب آن را در همین گزارشی که برایتان خواندم تعیین کرده‌است و مخالفان اصلاحات و کودتاچیان هم سعی می‌کنند خود را با آن و علیه منافع ملی کشور همسو کنند! البته در همین گزارش اتحادیه اروپا اشاره می‌شود که این اتحادیه نگران تولید موشک‌های دوربرد توسط ایران است، که سخنان آقای لاریجانی، برای همکاری با ناتو پاسخی است به همین نکته و برای رفع نگرانی! یعنی نگران نباشید ما اگر موشک‌هم تولید کنیم حاضریم با شما همکاری نظامی و سیاسی کنیم، حتی رژیم صدام حسین را برداریم و به کمک شما یک دولت جدید و دمکرات مورد تائید شما را سر کار بیآوریم. این آقا اگر کودتای درون حکومتی در ایران به موفقیت برسد، یا وزیر خارجه کودتاچی‌ها خواهد شد و یا مقامی در همین حدود را خواهد گرفت!

آن اصلاحات اقتصادی، که منافع کشور را تامین کند، برخلاف نظر اتحادیه اروپا، یعنی پول نفت را بجای تجارت و واردات صرف تولید و صنایع کردن و بعدش هم کنترل و محدود کردن واردات، تا هر چیزی که در داخل کشور تولید می‌شود را نتوانند از خارج وارد کنند. یعنی پا گذاشتن روی انگشت پای سرمایه‌داری تجاری بزرگ داخلی و اتحادیه اروپا و امریکا. یعنی همان‌هائی که در اتحاد با هم علیه جنبش توطئه می‌کنند.

بنظر ما، اگر سمت‌گیری اقتصادی اینطور سازمان داده شود، که اصلاحات واقعی اقتصادی هم جز این نمی‌تواند باشد، در آنصورت دولت به دولت حامی تولید و صنایع داخلی تبدیل می‌شود و دست سرمایه‌داری تجاری از قدرت کوتاه می‌شود. دولت سوبسید به صنایع می‌دهد و خودش هم بر امور نظارت می‌کند. حتی بخش خصوصی صنعتی هم در این سمت گیری می‌تواند مورد حمایت دولت قرار بگیرد، البته حمایت نظارتی! دراینصورت است که دولت پایگاه اقتصادی و پایگاه طبقاتی خودش را پیدا می‌کند و حامیان دولت مشخص خواهند شد؛ یعنی همان مسئله ای که دراین چهار سال وجود نداشته‌است. یعنی دولت اصلاحات نتوانسته‌است زیر بنای اقتصادی–طبقاتی خودش را بوجود بیآورد. نتوانسته سرمایه‌داری کوچک، واحدهای کوچک تولیدی، کارگران صنایع بزرگ و بخش خصوصی ملی–صنعتی را قدرت بخشیده و در کنار اقشار متوسط،

روشنفکران، دانشجویان و کارمندان به پایگاه حکومتی خودش تبدیل کند. درحالیکه سرمایه‌داری تجاری همچنان پایگاه اقتصادی-تجاری و مافیای خود را در حکومت دارد و متکی به آن در برابر جنبش و اصلاحات مقاومت می‌کند. نهادهای مختلف غیر دولتی را هم به ابزار اقتصادی-سیاسی خودش تبدیل کرده‌است.

وقتی دولت سوبسید می‌دهد، وقتی دولت از تولید داخلی حمایت عملی می‌کند، وقتی دولت از صنعت حمایت همه جانبه می‌کند، طبعا بر توزیع و فروش محصولات تولیدی کشور هم نظارت قانونی و تشویقی خواهد کرد و در اینصورت دست شبکه مافیائی توزیع که درکنار سرمایه‌داری تجاری بزرگ عمل می‌کند بسته می‌شود. ریشه کودتا، ریشه مخالفت با اصلاحات و ریشه عملیات کودتائی شتابزده مخالفان اصلاحات در اینجا خشک می‌شود. ریشه‌های همسوئی منافع اتحادیه اروپا و امریکا با مخالفان اصلاحات در داخل کشور در اینجا نهفته است.

آنها حتی ممکن است، اگر زورشان برسد این مجلس را منحل هم بکنند. آنها از این بیم دارند که روند اصلاحات وارد این مرحله بشود و آگاهی مردم و حمایت مردم از دولت اصلاحات وارد یک چنین عرصه‌ای از نظر اقتصادی بشود. عرصه‌ای که آنها مجبور شوند از پشت سنگر دفاع از اصلاحات اقتصادی هم بیرون بیآیند و به همان اندازه رسوا شوند و ناچار به رویاروئی عریان با مردم شوند که در عرصه سیاسی شدند و دست به انواع جنایات زدند.

خدابخشیان: دراینجا، این سئوال مطرح است که ملی-مذهبی‌ها قربانی همین مرحله نبودند؟ آنها را جلوی پای شرکت‌های نفتی قربانی نکردند؟ اولین افشاءکنندگان قراردادهای غیر ملی نفتی همین ملی-مذهبی‌ها نبودند؟

راه‌توده: طبعا این هم یکی از انگیزه‌های مهم یورش به ملی-مذهبی‌ها بود. شما ببینید همین مطالبی که آقای مهندس معین فر، بعنوان یک چهره ملی و بعنوان وزیر نفت بعد از انقلاب می‌گوید و یا نظراتی که آقای عزت‌الله سحابی در این مورد می‌داد حرف‌های کارشناسی و مهمی است. یا همین افشاگری‌هائی که در روزهای اخیر از درون شرکت نفت، درباره قراردادهای نفتی بیع متقابل می‌شود. من وقتی این افشاگری‌ها را می‌خوانم به یاد افشاگری‌های سال ۵۶ و ۵۷ می‌افتم که از درون دستگاه حکومتی به بیرون درز می‌کرد. همین سخنان اخیر آقای علیرضا محجوب دبیرکل خانه کارگر در باره بحران موجود در صنایع کشور و دفاع از حق اعتصاب و اعتراض کارگران هم انسان را به یاد موضع‌گیری‌ها و افشاگری‌های سال انقلاب می‌اندازد. سخنرانی بسیار جالبی ایشان در این مورد کرده‌است، که من روی سایت گویا خواندم. چیزهائی در باره پایمال شدن حقوق اولیه کارگران در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی گفته که حتما توصیه می‌کنم برای شنوندگانتان بخوانید. این سخنان بسیار به آقایان کودتاچی و مخالف اصلاحات و مدافع باصطلاح ارزش‌ها گران آمد و **"امیر محبیان"** سردبیر و تئوری پرداز روزنامه رسالت با اشاره به همین سخنرانی به دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی هشدار داده و توصیه غیر مستقیم به مقابله با خانه کارگر و جنبش کارگری کرده و با صراحت نوشته که نباید گذاشت این جنبش مانند جنبش دانشجوئی به یک معضل نظام تبدیل شود! اسم محجوب را هم گذاشته **آقای آوانتوریست!** آقای محبیان در کنار دست آقای مهدوی کنی و جنتی از این نوع آیه‌های زمینی در مقالاتش مثل تک مضراب استفاده می‌کند، که بحث در باره ایشان و مقالاتش بحث جداگانه‌ایست.

به این ترتیب شما می‌بینید، که در سال اول اصلاحات امثال شمس‌الواعظین و همکارانش در روزنامه جامعه و توس و نشاط پرده‌های سیاسی را شکافتند و چیزهائی را منتشرکردند، حالا افشاگری رسیده است به مرحله افشای قراردادهای نفتی و بیانیه‌ها و سخنرانی‌هائی در دفاع از جنبش کارگری کشور! بنابراین جنبش ادامه دارد و باید منتظر افشاگری‌های بسیار بزرگتری هم بود.

خدابخشیان: نشریه شما، اتفاقا خبرهای مربوط به آقای لاریجانی را خیلی خوب پیگیری می‌کند. شرکت او در کنفرانس جهانی "داووس" یکی از این پیگیری‌ها بود. بنابراین آقای لاریجانی دقیقا می‌داند چه می‌گوید. چه رابطه‌ای میان حوادث اخیر آذربایجان، حضور ناتو در جمهوری آذربایجان و مسئله نفت دریای خزر می‌بینید؟

راه‌توده: ما هم معتقدیم آقای لاریجانی بی حساب حرف نمی‌زند، آنها که مخاطب او هستند هم می‌دانند او به نمایندگی از کدام جناح صحبت می‌کند. شما ببینید، آن بازی که در دریای خزر شد و تحریک دولت آذربایجان یک بازی بسیار زیرکانه‌ای در جهت همین سیاست بود. یعنی آوردن ناتو به آذربایجان و بعد همکاری با آن علیه روسیه و کشیدن یک دیوار نظامی-امنیتی به دور روسیه از پاکستان، افغانستان، ایران، ترکیه، آذربایجان. کمربندی که هندوستان را هم تهدید خواهد کرد. دیواری که امریکا و اروپا خیلی به آن فکر می‌کنند و علاقمندند. آن کسی که از همکاری با ناتو صحبت می‌کند، می‌داند امریکا و اتحادیه اروپا بدنبال چه موقعیت نظامی‌اند و به همین دلیل هم اعلام همکاری با ناتو می‌کند و ناتو را به همسایگی ایران می‌آورد تا حمایت خارجی از خودش را نزدیک‌تر کند.

در یک صحنه‌سازی از سوی جمهوری آذربایجان در دریای خزر و اظهارات بشدت تحریک آمیز فرمانده سابق سپاه و روزنامه‌های مخالف اصلاحات، عملا جاده برای حضور ناتو در جمهوری آذربایجان هموارتر شد!

شما و شنوندگانتان لابد این خبر را دیروز شنیدید که ۱۶ هواپیمای اف ۱۶ متعلق به ترکیه وارد جمهوری آذربایجان شده و در یک مانور هوائی با ارتش آذربایجان شرکت کرده‌است. دولت امریکا هم اعلام داشته که حاضر است همین نوع هواپیما را برای مقابله با خطر خارجی در اختیار جمهوری آذربایجان بگذارد. این خطر خارجی جز همین ماجرای اخیر دریای خزراست؟ دولت اسرائیل هم بلافاصله اعلام کرده حاضر به همه نوع کمک جهت تجدید ساختار ارتش جمهوری آذربایجان در برابر خطر ایران است! همزمان با همین مانور، دولت آذربایجان چند روحانی را هم به جرم جاسوسی برای جمهوری اسلامی دستگیر کرده‌است. جالب است که همزمان با این مانور، در کابل، پایتخت افغانستان هم برای اولین بار یک مانور هوائی انجام شده که در آن هواپیماهای امریکائی متعلق به پاکستان شرکت داشته‌اند. حالا نباید از خودمان بپرسیم که آن شاخ و شانه کشیدن‌های محسن رضائی فرمانده قبلی سپاه پاسداران و دبیرکنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام چقدر زمینه این توطئه‌ها را آماده می‌کند؟ رجز خوانی در باره دور زدن یک کشتی جنگی و چند هلیکوپتر نظامی در دریای خزر و باز داشتن آذربایجان از حفاری نفتی که می‌توانست یک حادثه عادی تلقی شود، عملا به این لشکر کشی ها کمک نکرده‌است؟ اگر کرده‌است، آنها که چنین زمینه‌هائی را فراهم می‌کنند همان‌ها نیستند که خواب همکاری با ناتو را می‌بینند و می‌خواهند به کمک و با حمایت

خارجی در ایران و علیه جنبش مردم کودتا کنند؟ آنها که در آن پشت قرار دارند امثال محسن رضائی را، که قطعا بعنوان یکی از طرفداران ادامه جنگ با عراق و طراح بزرگترین حملات منجر به شکست و کشته شدن دهها هزار نوجوان و جوان و انقلابی مذهبی و دانشجوی ایرانی منتظر محاکمه بماند، جلو می‌اندازد که آن حرف‌های بی ربط را بزند، روزنامه‌های وابسته به آنها مسئله پس گرفتن قفقاز و آذربایجان را، درست مانند دورانی که وعده فتح کربلا را می‌دادند و ۶ سال جنگ فرسایشی را روی دست مردم گذاشتند توی بوق می‌کنند و از آن طرف لاریجانی را می‌فرستند جلو که اعلام آمادگی با ناتو کند!

خدابخشیان: یعنی همزمان با بحران آفرینی در داخل کشور در خارج از کشور هم بحران می‌آفرینند تا شرایط عملیات نظامی را فراهم سازند؟

راه‌توده: دقیقا همینطور است. همین شلاق زدن مردم و بویژه جوان‌ها هم بخشی از بحران سازی و فراهم سازی عصیان داخلی است. ضمنا انتقام هم از مردم می‌گیرند. مردمی که دیدند نمی‌توانند فریبشان داده و رای‌شان را بگیرند، حالا با شلاق تهدید می‌کنند. مردم هم می‌دانند این بگیروببندها، این شلاق بدست گرفتن‌ها، این سنگ ارزش‌های دینی به سینه زدن‌ها برای چیست!

بگذارید یک داستان عامیانه را برایتان بگویم که شاید شما و شنوندگانتان هم شنیده باشید و تغییر ذائقه‌ای هم هست.

حاجی دکان داری بسیار سخت‌گیر بود و هر روز شاگردش را زیر مشت و لگد می‌گرفت. یک روز شاگرد را فرستاد تا ابریق را آب کند و بیاورد تا برود طهارت بگیرد. شاگرد دکان برای انتقام از حاجی، ابریق را پر از آب جوش کرد و داد دست حاجی. حاجی هنوز طهارت نگرفته با جیغ و داد بازگشت و با شلاق به جان شاگردش افتاد. این بار شاگرد مغازه عجز و لابه نمی‌کرد بلکه می‌خندید و فریاد می‌زد: «حاجی بزن، می‌دانم کجات می‌سوزه!»

بنظر ما مقابله با همین ماجرای طالبان بازی و شلاق زدن هم بزودی شروع خواهد شد. اینها رای مردم را از دست داده‌اند، انتخابات را باخته‌اند، اعتماد مردم را بکلی از دست داده‌اند، و حالا که وضعشان را اینطور دیده‌اند و می‌بینند دستشان اینطور برای مردم رو شده شلاق به کمرشان بسته‌اند و به خیابان آمده‌اند و ادای طالبان افغانستان را در می‌آورند. آنهم در کشوری مثل ایران و مردمی با این هوشیاری و آب دیدگی!

خدابخشیان: شما منتظرید پارلمان را به توپ ببندند؟ منتظر یورش به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیستید؟

راه‌توده: قطعا این را هم در برنامه‌شان دارند اما اگر بتوانند. این آرزوی اسدالله لاجوردی هم بود و در وصیت‌نامه‌اش هم آن را نوشت و توصیه کرد. اما هرچه را بخواهند که نمی‌توانند اجرا کنند، البته راه خنثی کردنش را باید پیدا کرد. همین ماجرای دزدیدن کیف دستی آقای محمدسلامتی دبیرکل مجاهدین انقلاب اسلامی در روزهای اخیر هم در همین رابطه بود. وقتی از کودتای ۲۸ مرداد صحبت می‌کنیم این تجربیات و حوادث مشابه را باید در نظر بگیریم.

در تدارک ۲۸ مرداد ۳۲ هم افشارطوس رئیس شهربانی مصدق را مثل این سرلشکرصیاد شیرازی کشتند، وزیر خارجه مصدق "دکتر حسین فاطمی" را مثل سعید حجاریان ترور ناموفق کردند. خیلی خنده دار است وقتی امروز در مطبوعات داخل کشور امثال اسدالله بادامچیان دبیراجرائی موتلفه اسلامی، حزبی که متهم به بسیاری از جنایات و عملیات کودتائی در ۲۲ سال اخیر است در باره تجربیات کودتای ۲۸ مرداد صحبت می‌کند. آقایان خودشان کودتا سازند، آنوقت درباره درس‌های کودتای ۲۸ مرداد صحبت می‌کنند!

وقتی آنها که خودشان در جمهوری اسلامی کودتا سازند، در باره تجربیات کودتای ۲۸ مرداد صحبت می‌کنند، باید دید این تجربه را برای کودتا کردن مرور می‌کنند و یا برای جلوگیری از کودتا!

بنظر ما، کودتای ۲۸ مرداد و درس‌هائی که باید از آن، برای امروز و حوادث کنونی کشور گرفت همین‌هاست که امشب خدمت شما و شنوندگانتان عرض کردم. از گذشته باید برای امروز و فردا آموخت، نه آنکه در شرح مصیبتی که بر ما رفته داد سخن داد و در آن غرق شد.

خدابخشیان: وقتی صحبت ازمقاومت در برابر کودتا می‌کنید، وقتی می‌گوئید تضاد بین عمل ضد انقلابی و شعار انقلابی وجود دارد و این تضاد حل نمی‌شود تا عمل ضد انقلابی بصورت عریان و با شعار ضد انقلابی انجام شود و برعکس عمل انقلابی با شعار انقلابی انجام شود، این پرسش پیش می‌آید: همانطور که شما هم در چند شماره پیش مطرح کرده بودید تضاد بین حوزه قم و مشهد هم دراین میان نقش ایفاء می‌کند؟ هر عمل کودتائی در ایران، با این تضاد و برخورد هم روبرو خواهد بود؟

راه‌توده: ما فکر می‌کنیم این تضاد از سال ۶۹ رشد کرده و حالا به نقاط اوج آن رسیده‌ایم. یعنی از سال ۶۹ و پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، نفوذ و حضور مقلدین وطرفداران فقه و مرجعیت آیت‌الله‌هائی نظیر خوئی، میلانی، حکیم، که اساسا با انقلاب ۵۷، با آیت‌الله خمینی، با انقلاب و با سقوط نظام سلطنتی در ایران مخالف بودند در حاکمیت مذهبی جمهوری اسلامی رو به شتاب گذاشت. البته در این میان ترور تعدادی از آیت‌الله‌های مسن و شناخته شده مقلد و یا طرفدار نظرات فقهی آیت‌الله خمینی، نظیر آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله مدنی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله مطهری و دیگران و دیگران و بالاخره توطئه بزرگ و ادامه‌دار از صحنه حذف کردن آیت‌الله منتظری نقش مهمی در روند حوادث سال ۶۹ به بعد و به رهبری رسیدن آقای خامنه‌ای بازی کرد.

بسیاری از مقلدان و طرفداران آیت‌الله خمینی، طی ۱۰-۱۲ سال اخیر از صحنه حکومتی حذف شده‌اند و جای آنها را مقلدین و طرفداران آیت‌الله‌هائی نظیر میلانی، حکیم و خوئی گرفته‌اند، که نه تنها مخالف انقلاب ۵۷ بودند، بلکه طرفدار نظام سلطنتی در ایران بودند و بشدت طرفدار احیای سلطنت هستند. همانطور که پایگاه روحانیون طرفدار آیت‌الله خمینی قم بود، پایگاه این روحانیون مشهد است و واعظ طبسی با تمام قدرت مالی آستانقدس رضوی از آنها حمایت می‌کند. محفل حقانی، حجتیه و موتلفه اسلامی در این جهت عمل می‌کنند. ترور آیت‌الله‌های پرنفوذ طرفدار آیت‌الله خمینی در دهه ۶۰، که مجاهدین مدال آن را به سینه زده‌اند، راه را عملا برای روحانیون سلطنت خواه هموار کرد! این بحث و این اختلاف و این گرایش درگذشته هم بین نجف و مشهد از یک طرف و قم از طرف دیگر وجود داشت!

بهرحال، آنچه که اکنون می‌توان دید اینست که تضاد و برخورد جدی بین مقلدین جوان سال‌های اول رهبری آیت‌الله خمینی با روحانیون مسن‌تر از آنها وجود دارد. این برخورد و رقابت در دو تشکیلات روحانیت مبارز و مجمع روحانیون و همچنین جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و مجمع مدرسین ومحققین حوزه علمیه قم وجود دارد، اما یک سر عمده این ماجرا به مشهد وصل است. از قدیم هم مشهد کانون روحانیون سلطنتی، سنت‌گرا، کهنه اندیش و متاثر از حوزه علمیه نجف بوده‌است. جالب است که ظهور و جلوس شیخ محمود حلبی بنیانگذار حجتیه هم مشهد بود، آقای میلانی هم پایتخت نظری‌اش حوزه مشهد بود. پول عظیمی که آستانقدس و شیخ عباس واعظ طبسی در اختیار دارد، پشتیبان حکومتی و مالی این حذف طرفداران فقهی آیت‌الله خمینی از حاکمیت و پیش کشیدن مقلدان و طرفداران امثال آیت‌الله حکیم و خوئی و میلانی در حاکمیت جمهوری اسلامی شده‌است. در اینجا هم جالب است که حتی همین مخالفین آیت‌الله خمینی، امروز برای دفاع از حاکمیت خودشان بر قوه قضائیه، برنماز جمعه‌ها، بر نمایندگی‌های ولایت فقیه و دیگر ارگان‌های مذهبی-حکومتی ناچارند خودشان را طرفدار آیت‌الله خمینی جا بزنند و در ظاهر از او دفاع کنند. البته بسیار می‌کوشند حرف‌های خودشان را بنام آیت‌الله خمینی جا بزنند. سد راه این ترفند بنیاد آثار آیت‌الله خمینی‌است که هر چند وقت یکبار مجبور می‌شود این نوع تقلب‌های مذهبی و فقهی و سیاسی را تکذیب کند و اگر اوضاع بر وفق مراد این گروه پیش برود این بنیاد آثار آیت‌الله خمینی را هم یا تعطیل می‌کنند و یا خودشان بدست می‌گیرند تا هر کاری خواستند با آثار آیت‌الله خمینی بکنند. یکی از این افرادی که جعل نظریات آیت‌الله خمینی را می‌کند همین آیت‌الله مصباح یزدی‌است، یکی از آنها آیت‌الله شاهرودی است که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی داخل شورای نگهبان شد و حالا هم قوه قضائیه را قبضه کرده و حتی شایعه قائم مقامی رهبری‌اش هم وجود دارد. یکی دیگر از آنها "رضا استادی" است که تا همین اواخر عضو شورای نگهبان بود، در حالیکه در زمان آیت‌الله خمینی کاره‌ای نبود. همه فارغ‌التحصیلان این مدرسه حقانی که قوه قضائیه و تشکیلات امنیتی موازی و خارج از وزارت اطلاعات وامنیت را برعهده گرفته‌اند از همین نوع روحانیون هستند. روحانیونی که نه در زمان آیت‌الله خمینی طرفدار او بودند و مقلد او و نه اکنون. این هم یک تضاد دیگر در حاکمیت و در میان روحانیون است.

به این ترتیب است، که مردم می‌بینند و می‌پرسند که اگر قرار بر استفاده از آیت‌الله‌ها در نهادهای روحانی و حکومتی‌است چرا آیت‌الله‌ها و روحانیون زمان آیت‌الله خمینی را عقب زده‌اید؟ چرا آیت‌الله‌هائی پیش کشیده شده اند که در زمان حیات آیت‌الله خمینی مطرح نبودند؟ اگر این آیت‌الله با آن یکی آیت‌الله برای شورای نگبهان، مجلس خبرگان و یا نماز جمعه‌ها تفاوت دارند، این تفاوت‌ها کجاست؟ اگر این آیت‌الله ها و روحانیون بد بودند چرا خود آیت‌الله خمینی آنها را کنار نزده بود؟ چرا دادستان‌های کل، رئیس دیوان‌عالی کشور، آیت‌الله‌های عضو شورای نگهبان در این ده‌سال تقریبا همگی عوض شده‌اند؟ در پایان این سئوالات که کسی به آنها پاسخ هم نمی‌دهد، بتدریج مردم با سایه بزرگ حوزه مشهد، بعنوان حوزه وابسته به سلطنت و روحانیون نجف آشنا شده‌اند. بنظر می‌آید که در آینده ما شاهد تنش‌های جدی تری میان مقلدین دو طرز فکر، دو نگرش فقهی و دو شیوه حکومت دینی روبرو خواهیم بود! آن کودتای خزنده‌ای که از سال ۶۹ علیه انقلاب ۵۷ در جمهوری اسلامی در جریان است، در این عرصه‌ها بخوبی قابل لمس و نمونه یابی است.

نمونه‌هائی که در برکناری و به حاشیه راندن و یا به حوزه قم باز گرداندن امثال موسوی اردبیلی، منتجب‌نیا، بیات، فاضل میبدی، خلخالی، یوسف صانعی و حتی محاکمه و یا زندانی کردن کسانی مانند خوئینی‌ها، کدیور، اشکوری، نوری و دیگران و دیگران قابل شمارش است، همانطور که در جلو کشیده شدن امثال شاهرودی، خزعلی، رضا استادی، راستی کاشانی، طبسی، مصباح یزدی، احمدخاتمی، تقوی و بقیه و بقیه آنهائی که حالا جانشین گروه قبلی شده‌اند قابل شمارش است. حتی در میان لباس‌شخصی‌ها و برخی نظامی‌هائی که مخصوصا دراین چهار سال نقش مهمی در اجرای توطئه‌ها داشتند هستند کسانی که دوره مدرسه حقانی را، بعنوان مدرسه ایدئولوژیک حجتیه و نظرات فقهی امثال آیت‌الله حکیم و میلانی و خوئی طی کردند. روحانیونی که روی دیگر سکه شیخ فضل‌الله نوری اند. نظیر همین قاضی مرتضوی و یا افشاری فرمانده بسیج و قائم مقام فرمانده سپاه و یا "محمدرضا نقدی" فرمانده ضد اطلاعات نیروهای انتظامی که از کار کنارش گذاشتند اما مطمئن باشید که در سازماندهی و فرماندهی یورش به ملی-مذهبی‌ها و راه‌اندازی شکنجه و اعترافات گیری و سرپرستی گروه‌های فشار خیابانی فعال و فرمانده‌است!

این مسئله در آنطرف هم هست. مثلا امثال عمادالدین باقی، حجاریان، گنجی، کدیور و کسانی مانند آنها در این سال‌ها رفتند ودوره‌های مذهبی فقه و نظرات آیت‌الله خمینی را در همین شهر قم دیدند و یا کتاب‌های آیت‌الله منتظری را مطالعه کردند و در کلاس‌های درس او شرکت کردند. جابجائی شجره فقهی آیت‌الله خمینی با شجره فقهی آیت‌الله حکیم و خوئی و میلانی در حاکمیت جمهوری اسلامی ۱۰ سال گذشته را در همین زمینه‌هم می‌توانید ببینید. سعید مرتضوی از مدرسه حقانی قاضی دادگاه مطبوعات می‌شود و سعید حجاریان ترور، افشاری فرمانده بسیج می‌شود و گنجی از سپاه بیرون می‌آید. عباس عبدی همراه با خوئینی‌ها از قوه قضائیه بیرون رانده می‌شود و اسدالله بادامچیان همراه آیت‌الله یزدی وارد آن می‌شود. شاهچرغی در یک سقوط مشکوک هواپیمائی کشته می‌شود و جایش را حسین شریعتمداری در کیهان می‌گیرد. صیاد شیرازی ترور می‌شود، شمخانی جای خالی‌مانده‌اش را پر می‌کند، عبدالله نوری زندانی می‌شود و موحدی کرمانی جانشین او در سپاه پاسداران می‌شود! اینها هم نکاتی است که ما در تحلیل ساختار کنونی حاکمیت و بویژه ساختار دگرگون شده ۱۰ سال اخیر باید به آن توجه کنیم.

خدابخشیان: به این ترتیب آنها دست بالا را در حاکمیت دارند!

در حالیکه اعضای کابینه مهم است و مجلس هم حتما به آن توجه دارد، مسئله مهم‌تر روند کار هیات دولت و برنامه‌ها و جهت‌گیری‌هاست. ما هم اعتقاد داریم که نقش افراد مهم است اما جهت گیری‌ها تعیین کننده‌است نه افراد. آقای خاتمی در سخنرانی مراسم تحلیفش در مجلس برنامه‌ای را برای چهار سال دوم ریاست جمهوری‌اش اعلام کرده‌است. می‌گوید با این کابینه این برنامه را پیش خواهد برد. بسیار خب! ما اجرای آن برنامه را باید بخواهیم. ایشان می‌گوید با این وزیر می‌توانم، بفرمائید با همین وزیر پیش ببرید! این نظر راه‌توده‌است! مجلس با این برداشت و با این بینش اقتدار بیشتری خواهد یافت!

راه‌توده: ببینید آقای خدابخشیان، کسی که دست بالا را داشته باشد و مسلط هم باشد که دیگر به این آبروریزی تن نمی‌دهد که با شلاق به خیابان‌ها بیآید تا بلکه مردم را بترساند. اگر مردم رام آقایان بودند که دیگر نیازی به شلاق نبود! پس نیستند. آنچه که من می‌گویم ضرورت توجه دقیق به مسائل است. اینکه یکی بگوید من با حکومت آخوندها مخالفم و دیگر کار به کارهای دیگرش ندارم، که اپوزیسیون نیست! اگر هم باشد اپوزیسیون آگاه و تاثیر گذار نیست. من از بخش دیگری از یک جدال بزرگ ۱۰ ساله صحبت می‌کنم. در مورد حرکات جدید و شلاق به دست گرفتن آقایان هم شما شک نداشته باشید که مقاومت‌های مذهبی در برابر این حرکات جدید آقایان شکل خواهد گرفت. مسئله قرائت‌های دینی از فقه، فقه حکومتی و تعزیرات هم، مثل بحث مربوط به قصاص رایج خواهد شد و این هم یک زگیل دیگری خواهد شد بر پشت دست‌های پر زگیل این آقایان! شما لابد شنیدید که حتی امثال مکارم شیرازی هم تلویحا مخالفت کرده‌است. یکی بعد از دیگری این برداشت‌های فقهی و مذهبی به بحث عمومی در جامعه تبدیل می‌شود و سرانجام هم به نفع جنبش تمام خواهد شد.

ما تصور می‌کنیم که آقای خاتمی هم به این نکات با دقت زیاد توجه دارد و اطرافیان ایشان نیز مسئله را از این زاویه هم می‌بینند و می‌دانند که این نوع جنون‌ها و حرکات آنطرفی‌ها به انشعاب و انشقاق در جبهه مخالفان تحولات سرعت خواهد بخشید.

ما، حتی تصور می‌کنیم همین اندیشه و پیش بینی و آگاهی از همین تضادها، برخوردها و حتی رقابت‌ها در میان‌حوزه‌های دینی و گرایش‌های فقهی در کابینه‌ای که آقای خاتمی معرفی کرده متبلور است و این همان نکته‌ایست که بویژه در مهاجرت خیلی‌ها آن را جدی نمی‌گیرند. مو را می‌بینند نه پیچش مو را!

ایجاد شکاف در جبهه مخالف اصلاحات بسیار اهمیت دارد و به زیرکی و پختگی بسیار بالای سیاسی نیاز دارد. شاید ترکیب کابینه تا حدودی متاثر از همین سیاست باشد. اگر کنار گذاشتن بخشی از کارگزاران سازندگی که معتقد به ادامه برنامه تعدیل اقتصادی هستند از کابینه مستلزم برخی هزینه‌ها هم بوده، باید آن را پرداخت! آن سیاستمداری که یکباره همه مخالفانش را با یک اقدام شتابزده کنار هم قرار داده و علیه خودش متحد می‌کند، عمر سیاسی طولانی نخواهد داشت. اگر این دوره، یعنی دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی، دوره آن تغییرات اقتصادی است که با مذاق بخش مهمی از کارگزاران سازندگی همخوانی ندارد و در عوض بخشی از جبهه مخالفان اصلاحات سیاسی، با این تغییرات موافق است و یا با آن مخالفتی ندارد، خب، خیلی طبیعی است که تلاش شود تا این بخش را از بخش دیگری از جبهه مخالفان اصلاحات بتوان جدا کرد و از بار حادثه آفرینی‌ها و پرهیزینه کردن این روند جلوگیری کرد. بر همین اساس، ما سخنان آیت‌الله امینی نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری در نماز جمعه قم و دفاع از سخنرانی آقای خاتمی را جدی می‌گیریم. ما نقش آن روحانیون واقع‌بینی که مشوق آقای خاتمی برای حضور در انتخابات ۸۰ بودند را جدی می‌گیریم

ما امیدواریم آن سیاستی که بر اساس آن چنین کابینه‌ای معرفی شده، همین سیاستی باشد که گفتم و قطعا اگر اینطور باشد، اکثریت اصلاح طلب مجلس ششم هم به همه آن و یا اکثریت نزدیک به مطلق آن رای خواهد داد و بر اقتدار مجلس و دولت خواهد افزود.

ما برای درک اوضاع حاکمیت ضرورت دارد که خبرها را بدقت دنبال کنیم. شما می‌دانید که دو عضو جدید برای شورای نگهبان انتصاب شد. این دو عضو بدنبال استعفاء و پایان دوره دو عضو دیگر صورت گرفت. دو عضو قدیمی رضا استادی و طاهری خرم آبادی بودند. جالب است که در حکم آقای خامنه‌ای برای عضو جانشین آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی ذکر شده که "بدنبال استعفای آقای خرم‌آبادی". پس این آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی که می‌گویند آیت‌الله نرم خوئی هم هست در آن شورای نگهبان به یک روندی، به یک افرادی اعتراض داشته که استعفا داده است. حالا جالب است که در موافقت رهبر برای تشکیل شورای مشورتی فقها همین آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی بعنوان رئیس این مجمع منصوب شده‌است. خب، این دیگر به هوشیاری زیادی نیاز ندارد که معلوم شود عضو مستعفی مخالف احکام فقهی در شورای نگهبان بوده و از ضرورت استفاده از نظرات فقهی بقیه آیت‌الله‌های قم دفاع می‌کرده و با یکه تازی آیت‌الله جنتی مخالف بوده‌است. موافقت با تشکیل یک شورای مشورتی فقهی کرده‌اند، یعنی بخشی از نظرات طاهری خرم‌آبادی را قبول کرده‌اند و خودش را هم در راس این شورا و یا مجمع گذاشته اند. بنابراین می‌بینیم که در قلب جبهه مخالفان اصلاحات هم کسانی هستند که با همه نظرات این جبهه موافق نیستند، با کارشکنی‌های شورای نگهبان در برابر مجلس موافق نیستند و احتمالا با غارتگری و جنایتکاری برخی از اعضای این شورا هم توافق ندارند. به نظر شما یک سیاستمدار عاقل نباید از این برخوردها، از این اختلاف سلیقه‌ها و حتی از این تضادها برای پیشبرد امور استفاده کند؟

ما مسئله کابینه جدید آقای خاتمی را تا حدودی در این چارچوب می‌بینیم. طبعا بهترین جانشین‌ها برای برخی از اعضای کابینه معرفی شده وجود دارد، اما فعلا اوضاع حاکمیت، توازن نیروها و دایره مانورهای سیاسی در این حدود است، اگر توازن نیروها و شرایط حاکم به گونه‌ای تغییر کرد و یا زمینه تغییر آن فراهم آمد که نوبت به آن افراد با صلاحیت‌تر رسید، قطعا باید فشار آورد که آنها جایگزین شوند، اما فعلا باید در باره آنچه در برابر اصلاحات هست صحبت کرد. سیاست یک رکن پایه‌ای مبارزه است و سیاست یعنی هنر استفاده از موقعیت‌ها نه پیروی از اراده گرائی و دنباله روی از آرزوها!

خدابخشیان: عده‌ای بر این نظرند که همه این بازی‌ها را هاشمی رفسنجانی در پشت صحنه هدایت و رهبری می‌کند و مجمع تشخیص مصلحت نظام به بازوی اجرائی ایشان تبدیل شده‌است. شما هم اینطور فکر می‌کنید؟

راه‌توده: آقای رفسنجانی از نظر ما یکی از پرضعف‌ترین افراد در آن جناح، یعنی جناح مقابل دولت خاتمی است، که اتفاقا بدلیل همین ضعف‌هایش است که جبهه مخالفان اصلاحات سعی می‌کنند بر سر پیچ‌های مختلف او را جلو بیاندازند. ایشان پرونده ادامه جنگ روی دستش است، ایشان درباره ویرانی‌های جنگ، درباره برنامه اقتصادی تعدیل و بدهی کمر شکنی که برای ایران درست کرد، در باره شرکت‌ها و موسسات مختلفی که به چنگ خود و خانواده‌اش افتاده، در باره بسیاری از جنایاتی که اتفاق افتاده و بسیاری مسائل دیگر پاسخگوست و آنهائی که بصورت مصلحتی از ایشان حمایت می‌کنند هم این را می‌دانند. با توجه به این ضعف‌ها و پرونده‌هائی که دارد و هر لحظه می‌توانند برایش بگشایند می‌خواستند او را بر صندلی ریاست مجلس ششم هم بنشانند، چون هر وقت می‌خواستند و او را همگام با خودشان نمی‌یافتند و یا نیابند می‌توانستند و می‌توانند کله پایش کنند. شما شاهد بودید که سر جریان

محاکمه کرباسچی همین انصار حزب‌الله را فرستادند به دانشگاه تهران و در نماز جمعه ایشان شعار "مرگ بر غارتگر بیت‌المال" را سر دادند. این آن آقای رفسنجانی است که ما می‌شناسیم. شما در همین ماجرای نفت و قراردادهای آن هم دیدید که اشاره به هاشمی شد. یعنی آیت‌الله جنتی آن چیزی که در باره قراردادهای نفتی گفت و تهدید کرد، درواقع تهدید هاشمی رفسنجانی بود تا در مجمع تشخیص مصلحت نظام موضع مخالفت با هر گونه تحقیق و تفحص توسط مجلس را اتخاذ کند و پایش را از گلیمش درازتر نکند. ما نمی‌دانیم در آن مجمع بین ایشان و آیت‌الله جنتی و یارانش در همین مجمع چه گذشته بود، اما همان توپی که جنتی آمد کافی بود تا مجمع تشخیص مصلحت تحقیق و تفحص از صدا و سیما و نهادهای زیر نظر رهبری را فعلا از دستور کار خودش خارج کند. موقعیت رهبر هم به نوع دیگری و بویژه در زمینه مذهبی و مشروعیت دینی شبیه موقعیت رفسنجانی است. قدرت هنوز پشت پرده‌است! تا وقتی مجری سیاست‌های پشت پرده‌اند همه جور مورد حمایت مافیای ثروت و قدرت هستند، یک قدم که اینطرف و آنطرف بگذارند با یک صحنه سازی و با یک افشاگری کوچک و یا حتی تهدید به افشاگری آنها را سر جایشان می‌نشانند. رهبر و ولی فقیه تا وقتی ارزش ذوب شدن در آن را دارد که در خط آن آقایان باشد، هاشمی هم تا وقتی محترم است و علیه او شعار نمی‌دهند که تابع است! منافع آن‌ها در همین پیروی تامین می‌شود و البته محدوده‌ای هم برای مانورهای شخصی دارند. ایشان کارگزار با تجربه‌ایست و ما اعتقاد داریم که در این ماجراهای اخیر یورش به نیروهای ملی–مذهبی و دستگیری روزنامه‌نگاران و سیاسیون نقش بسیار جدی داشته و دارد.

خدابخشیان: به این ترتیب باید منتظر بحران آفرینی‌های سنگین‌تر و جدیدتر بود. این بحران آفرینی سرانجام به یک کودتای کامل ختم خواهد شد؟ مردم چه واکنشی خواهند داشت؟

راه‌توده: ببینید، همانطور که گفتم کودتای کلاسیک در جمهوری اسلامی در حال حاضر ممکن نیست و به همین دلیل هم مخالفان اصلاحات و آنها که در این ۱۰ سال بر اسب مراد سوار بوده‌اند کودتای درون حکومتی را پیش می‌برند. البته، همزمان با این عملیات درون حکومتی سعی می‌کنند مردم را پراکنده کنند، اجازه تشکل ندهند، بترسانند و منفعل کنند تا دست از حمایت آن جریان دیگر داخل حکومت که علیه آن سرگرم عملیات کودتائی هستند بردارند. به همین دلیل هم حالا با شلاق به خیابان آمده‌اند. مردم خوب می‌دانند فاسد کیست، سارق کیست، پول مردم را از حساب امانتی دادگستری کی به حساب شخصی‌اش گذاشته بود و سودش را به جیب می‌زد (حجت‌الاسلام نیمه ترور شده علی رازینی)، می‌دانند که مواد مخدر بدون رشوه از ایران عبور نمی‌کند و توزیع و فروش آن در داخل هم بدون دست داشتن افراد قدرتمند درون نظام ممکن نیست، مردم می‌دانند شبکه دخترانی که به شیخ نشین‌ها قاچاق می‌شوند بدون هماهنگی در ادارات و سازمان‌های نظامی و غیر نظامی ممکن نیست، مردم می‌دانند که فحشاء حاصل فقر و محرومیت‌های فرهنگی و ارتجاعی است، مردم می‌دانند که آقا زاده‌ها از هر جوان منحرفی در ایران فاسد ترند و حتی بدترین روابط جنسی را میان خود دارند، مردم از خاطر نبرده‌اند که همین آقای فلاحیان زنان شوهر دار را به زور تصاحب می‌کرد و نظیر فاطمه قائم مقامی ترتیب ترورشان را می‌داد، آنها با چشم خودشان دراین روزها می‌بینند که آقا زاده ۲۴ ساله فلاحیان راست راست آدم می‌کشد و تبرئه می‌شود، مردم تبعیض را در تبرئه همین آقای جلال‌الدین فارسی که موقع شکار کبک روستائی معترض را شکار کرد دیده‌اند، مردم خراسان از نزدیک شاهد یکه تازی پسر آقای طبسی‌اند که در پول و فساد غرق است، مردم می‌دانند که خیلی از افراد توزیع کننده مشروبات الکلی، در یک شبکه مافیائی به بسیج مساجد محل وصل‌اند و تریاک و هروئین هم از طریق همین شبکه توزیع و یا توزیع کنندگانش حمایت می‌شوند، مردم اعترافات امیرفرشاد ابراهیمی را از خاطر نبرده‌اند که اعتراف به انواع دزدی‌ها و جنایات و آلودگی‌های گروه انصار حزب‌الله کرد و حالا پدرش را در گوشه زندان به دلیل همین افشاگری دارند در می‌آورند، مردم می‌بینند که فرد تحصیل کرده‌ای مثل ابراهیم نژاد را در حمله به کوی دانشگاه همین اوباش می‌کشند و دادگاه مقتول را در کشته شدن خودش مقصر اعلام می‌کند، اگر مبارزه با فحشاست، چرا یک شلاق به پشت آقا پسر فلاحیان در میدان شهر نمی‌زنند، چرا پسر این آقای ریشهری را که زشت‌ترین شایعات در باره اخلاقیات او بر سر زبانهاست شلاق نمی‌زنند؟ چرا نوه آیت‌الله خزعلی و پسر آیت‌الله مقتدائی را که علاوه بر پرونده‌های مالی شایعه مسائل جنسی هم در باره‌شان بر سر زبانهاست شلاق نمی‌زنند و هنوز دستگیر نشده آزاد می‌شوند، چرا پسر ارشد امام جمعه ارومیه "شیخ حسنی" را در چهار راه به تخته شلاق نمی‌بندند که به دزد سرگردنه در آذربایجان غربی مشهور است و از هر تریلی عبوری از مرز ترکیه باج می‌گیرد و می‌گویند یک سر انتقال تریاک به ترکیه و اروپا به ایشان وصل است، چرا پسر آیت‌الله منتظری و پسر آیت‌الله موحدی ساوجی را به جرم خواندن و تکثیر کتاب آیت‌الله منتظری زیر شکنجه می‌برند، اما کسی نمی‌رود دنبال کشف میزان صحت آن اعترافات سراپا فساد و تباهی ماموران وزارت اطلاعات و زیر دستان سعید امامی در جزوه ۸۰ صفحه‌ای.

این همه تبعیض، فساد، فحشاء را که یک سر عمده آن به درون حاکمیت بر می‌گردد مردم با چشم خودشان می‌بینند و آنوقت چطور می‌شود نفهمند که این شلاق زدن جوان‌ها در پارک‌ها و میادین برای ایجاد رعب سیاسی است و نه مبارزه با منکرات. منکر در میان **"خودی"**هاست، غیر خودی‌ها که دستشان به جائی بند نیست! بنابراین، مسئله و کوشش آقایان خانه نشین کردن مردم برای لحظه عملیات پایانی کودتای خزنده ۸ ساله‌است، برای آن لحظه ایست که اگر دفتر انقلاب ۵۷ را رسما و علنا بستند، مردم یا نتوانند علیه آن بریزند بیرون و یا نسل جدید با این تصور که انقلاب یعنی همین وضعی که دراین ۱۰–۱۵ سال در کشور حاکم بوده و بگویند خوب شد که دفتر آن را بستند! همه این زمینه‌ها چیده می‌شود تا دفتر انقلاب را ببندند. طبیعی هم هست، چطور می‌شود بنام انقلاب رفت در مجلس را بست؟ مگر محمدعلی شاه توانست بنام مشروطه مجلس را به توپ ببندد که آقایان بتوانند چنین کنند؟ او هم لیاخف روس را آورد و مجلس را بنام استبداد صغیر و جمع کردن بساط مشروطه به توپ بست.

اما مسئله بسیار مهمی که وجود دارد خطر خارجی است. این خطر خارجی هم بدون زمینه داخلی نمی‌تواند جدی شود. آقایان دارند زمینه داخلی این خطر را بسرعت فراهم می‌کنند. یعنی مردم را از تحولات نا امید می‌کنند و به خارج از کشور امیدوار می‌کنند، جان آنها را به لبشان می‌رسانند، مشروعیت دولت و مجلس را از بین می‌برند و عملا بعنوان ستون پنجم دشمن خارجی در داخل کشور عمل می‌کنند. ما همانطور که بارها در راه‌توده نوشته‌ایم کسانی در میان مخالفان اصلاحات، درکنار بیت آقایان، در بیت رهبری، در قوه قضائیه، در فرماندهی نیروهای مسلح و خلاصه در جاهای خیلی مهم نظامی و امنیتی وجود دارند که ماموریت اجرا

می‌کنند. آینده نشان خواهد داد که آنها چه کسانی بوده‌اند. قضاوت امروز ما براساس عملکردهاست و نه اسناد محرمانه. ما اعمال امثال این حسین شریعتمداری را اعمالی مشابه اعمال سیدمهدی میراشرافی در کنار آیت‌الله کاشانی و در زمینه سازی کودتای دربارشاهنشاهی و انگلیس و امریکا می‌بینیم. همین خط و همین عوامل نقش آفرین کینه بر کینه مردم اضافه می‌کنند و بذر خشونت در جامعه می‌پاشند تا ایران را منفجر کنند!

حالا می‌ماند این سئوال که ما و در واقع مردم و اصلاح طلب‌ها چه باید بکنیم و چگونه این توطئه‌ها را خنثی کنیم؟ ما همچنان اعتقاد داریم که با صبر و بردباری، با حمایت از خاتمی و دولت وی، با حمایت آگاهانه از اصلاح طلبان درون و حاشیه حکومت، با عصبانی نشدن و نیفتادن در دام عکس‌العمل، بدون چپ روی و با ظرافت بسیار باید این مرحله را پشت سر بگذاریم. باید بتوانیم جلوی درهم ریختن صف بندی‌های روشن کنونی میان مخالفان جدی اصلاحات و موافقان آن را بگیریم، حتی اگر یک روزنامه منتشر شود باید از آن دفاع کنیم و نگذاریم بسته شود، اگر حتی بسیار محتاط هم بنویسد. زمان به سود آنها نیست، زمان به سود اصلاحات است، اما اگر جنبش بتواند این زمان را برای خودش بخرد! بحث کابینه آقای خاتمی را هم ما اینگونه می‌بینیم.

خدابخشیان: وقتی شما از چپ روی، از صبر و حوصله، از ظرافت سیاسی می‌گوئید ما را تا دوران حکومت مصدق و چپ‌روی‌های خود حزب توده‌ایران به عقب می‌برید. امروز یکشنبه ۲۸ مرداد است و گفتگوی ما هم به مناسبت همین روز بود. واقعا اینها درس‌های حزب توده از ۲۸ مرداد است؟

راه توده: دقیقا همینطور است. من خدمت شما و شنوندگانتان عرض کردم که گذشته تا وقتی ارزش دارد که ما از آن بیاموزیم و در زمان حاضر از آن استفاده کنیم و آینده را بسازیم، و الا شرح مصیبت و تکرار سوژه‌های تبلیغاتی علیه این و آن چه فایده‌ای دارد. ما هنوز می‌بینیم که عده‌ای نمی‌خواهند بپذیرند که از کودتای ۲۸ مرداد، علیرغم محکوم کردن آن، علیرغم خائنانه اعلام کردن آن درس لازم را نگرفته‌اند. ما نمونه‌های بسیاری داریم که بعد از انقلاب چه جریاناتی با چپ روی‌های خود نشان دادند که از ۲۸ مرداد چندان هم نیاموخته‌اند و یا آموخته‌های خود را در عمل نتوانستند پیاده کنند. اتفاقا یکی از طرف های جدی این بحث نهضت آزادی، مهندس بازرگان و دولت موقت است، برخی ملیون‌اند. ما در باره روحانیون بارها و بارها گفته‌ایم و نوشته‌ایم اما در باره این فصل از تاریخ جمهوری اسلامی کمتر صحبت شده‌است. و یا نقش مخرب سازمان مجاهدین خلق و چپ روی‌هائی که کرد و تاثیرات بسیار جدی که بر رویدادهای ایران و کشانده شدن انقلاب ۵۷ به سرانجام کنونی ایفاء کرد، همچنین گروه‌های کوچک‌تر و کم جمعیت تر. همه یاد گرفته‌اند از حزب توده‌ایران انتقاد کنند. مثلا همین روزها در مطبوعات داخل کشور و در بیانیه‌هائی که از سوی افراد معین وابسته به ملیون و نهضت آزادی منتشر شده بازهم حمله به حزب توده‌ایران را در صدر تحلیل‌های خودشان قرار داده‌اند. همه این تبلیغات هم بر این محور است که حزب توده از مصدق پشتیبانی نکرد، زیر پای دولت او را خالی کرد، با او مخالفت کرد و زمینه کودتای ۲۸ مرداد را فراهم کرد. عده دیگری هم می‌گویند که حزب می‌توانست کودتا را خنثی کند اما نکرد و یا در برابر آن مقاومت نکرد.

با آنکه وقت ما بسیار تنگ است، اجازه بدهید فقط چند اشاره بسیار کوتاه در این مورد بکنم و بعدا اگر فرصت شد بیشتر صحبت خواهیم کرد.

هیچ حزب و جریان سیاسی با شهامت و جسارت حزب توده‌ایران، اشتباهات خود در جنبش دهه ۳۰ را آشکارا بازگو نکرده و از آن درس نگرفته‌است!

چون از چپ در ابتدای پیروزی انقلاب صبحت شد و انسان بیم دارد که گذشت زمان حوادث را از خاطره‌ها ببرد، یکی دو حادثه را یاد آوری می‌کنم تا ببینید کسانی که منتقد چپ روی حزب توده‌ایران در دوران مصدق هستند خودشان چقدر توانستند از آن رویداد درس بگیرند.

ما یک جزوه‌ای دراختیار داریم که پاسخی است به آقای مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق. حزب توده‌ایران در سال ۵۹ که نشانه‌های بسیار خطرناک چپ روی و حادثه جوئی در این سازمان مشاهده می‌شد، نامه‌ای به ایشان و به رهبری سازمان مجاهدین خلق نوشت و از آنها رسما دعوت به گفتگو کرد. گفت بیائید یک گفتمان با هم داشته باشیم. ما حرف ها و استدلال‌های شما را بشنویم و شما هم از زبان ما حرف ها و استدلال‌های ما را پیرامون رویدادها و اوضاع کشور بشنوید. چه اشکال دارد که فرهنگ گفتمان را رایج کنیم؟ آقای رجوی در یک مصاحبه بسیار تند و زننده با نشریه "مجاهد" که آن زمان وسیعا در ایران چاپ و توزیع می‌شد و میلیشیا و نوجوان‌های سازمان مجاهدین آن را در سر چهار راه‌ها می‌فروختند کرد و یک ده فرمان موسی صادر کرد. بگذریم از اینکه ما در باره همین نام تحریک آمیز "میلیشیا" صحبت بسیار داریم. بهرحال، آقای رجوی ۱۰ شرط برای چنین گفتگو و مذاکره‌ای تعیین کرد، که در حقیقت شرط نبود بلکه استغفار بود. ایشان از رهبری حزب ما خواسته‌بود به انواع اتهامات اعتراف کند و بپذیرد که در جبهه ارتجاع قرار دارد تا بعدا بتوان گفتگو کرد! اول ببینید جبهه متحد ارتجاع در آن سال ۵۹ از نظر ایشان چه کسانی بودند: حزب توده، فدائیان خلق اکثریت (چون سیاست و مشی توده‌ای را پذیرفته بودند و مجاهدین سخت از این بابت عصبانی بودند) جنبش مسلمانان مبارز (یعنی همین دکتر پیمان کنونی و مرحوم دکتر سامی) سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، افراطیون راست و چماقداران.

شما صف بندی‌های امروز در جامعه را مرور کنید، تا ببینید این آقایان در آن سال‌ها چه کسانی را در کنار چه کسانی نشانده بودند. بهرحال تن به گفتگو ندادند، که ما شرح دقیق تر آن را در در شماره ۱۱۰ راه‌توده خواهیم نوشت.

۱۰ فرمان آقای رجوی خطاب به رهبری حزب توده‌ایران در سال ۵۹، سندی تاریخی در شروع سقوط این سازمان در گرداب چپ روی، خود محوری و فاجعه آفرینی برای سازمان و انقلاب است و نشان داد که در همان سال‌ها، خیلی‌ها که در حرف مدعی درس آموزی از ۲۸ مرداد بودند، درعمل درس از آن حادثه تلخ و خیانت آمیز نگرفته بودند!

در اینجا از پاسخی که زنده یاد کیانوری در یک جلسه پرسش و پاسخ حزبی به آقای رجوی، در همین ارتباط داد می‌خواهم یک قسمتی را بعنوان یک سند تاریخی نقل کنم. این سند با صراحت می‌گوید که حزب توده‌ایران در رابطه با دولت مصدق اشتباه کرد و بعد هم اشتباه خودش را تصحیح کرد و از آن یک درس تاریخی هم گرفت. درسی که امروز در ارتباط با دولت خاتمی باید از آن استفاده کرد.

شما در این پاسخ به آقای رجوی می‌بینید که حزب توده ایران آنها را متهم به خیانت نکرد، بلکه گفت دارید چپ روی می‌کنید و بلای بزرگی به سر خودتان و انقلاب می‌آورید. از آن جزوه عینا برایتان می‌خوانم: «برای نمونه، می‌توان مثال خود حزب ما را آورد که در سال‌های ۳۰-۱۳۲۹ و نزدیکی‌های ۱۳۳۱ موضع گیری‌های نادرستی در برابر مصدق و جنبش او داشت. اما آنچه مسلم است،حتی آن‌هائی که در آن موقع در کادر رهبری حزب توده‌ایران بودند و برخی‌شان حتی بعدها خیانت هم کردند و به دشمن روی بردند، در آن موقع قصد خیانت نداشتند و با اعتقاد کامل به نظریه اجتماعی آن زمان خود عمل می‌کردند. البته اشتباه ما اشتباه سبکی هم نبود.»

شما نه در باره آن سال‌های دور منجر به کودتای ۲۸ مرداد، در باره همین ۲۲ سال از زبان و قلم یکنفر دیگر پیدا کنید که گفته باشد در آن سال‌ها و یا این سال‌ها چه اشتباهی کرده‌است و چه نقشی در تقویت ارتجاع و انحراف انقلاب از مسیر خودش داشته‌است. با قاطعیت می‌گویم: هیچکس!

همه یاد گرفته‌اند تا یک مناسبتی پیش می‌آید گریبان حزب توده‌ایران را بگیرند. خنده دار است که حالا آقای بادامچیان و رهبران موتلفه اسلامی هم دیروز و امروز به مناسبت ۲۸ مرداد سخنرانی کرده و از جمله درس‌های ۲۸ مرداد را جدا شدن مردم از روحانیت و صد البته تقصیر هم به گردن حزب توده‌ایران اعلام کرده‌اند. یعنی آقایانی که خود مجری انواع طرح‌های کودتائی هستند برای بقیه موعظه می‌کنند! عین همان کاری که در۲۸ مرداد شد. همه را از خطر کودتای حزب توده‌ایران می‌ترساندند و خودشان سرگرم کودتای واقعی بودند!

اگر رهبری سازمان مجاهدین خلق در آن سال‌ها تن به گفتمان، دیالوگ و گفتگو می‌داد به سود خودش و به سود انقلاب نبود؟ آقای رجوی حتما می‌گوید خیر! اما تاریخ همان قضاوتی را خواهد کرد و حتی کرده‌است که ما کرده و می‌کنیم.

از این نمونه‌های مربوط به سال‌های اول انقلاب و اشتباهاتی که کردند و درس‌های کودتای ۲۸ مرداد را فراموش کردند بسیار است. حتی جریاناتی که امروز و بمناسبت سالگرد ۲۸ مرداد سخن می‌گویند و در اپوزیسیون جمهوری اسلامی هم هستند نمی‌خواهند اشتباهات و تند روی‌های سال‌های اول انقلاب را بپذیرند. نمی‌خواهند بپذیرند که اگر فرهنگ گفتگو و گفتمان را تقویت کرده بودند، ای بسا کار به حاکمیت جنایتکارانی مثل لاجوردی و همپالکی‌هایش نمی‌رسید. کار به آنجا نمی‌کشید که برای ختم سلسله خمینی، پسرش احمد خمینی را هم از زمین بردارند!

نهضت آزادی، وقتی در باره درس‌های کودتای ۲۸ مرداد سخن می‌گوید، از چپ روی حزب توده‌ایران انتقاد می‌کند و از گفتمان سیاسی دفاع می‌کند، ایکاش با صراحت از خودش انتقاد می‌کرد و می‌گفت که شرکت نکردن در مناظره تلویزیونی با شرکت کیانوری، دکتر پیمان، آیت‌الله بهشتی و نماینده سازمان اکثریت یک چپ روی و اشتباه بود!

شما می‌دانید که در همان ابتدای پیروزی انقلاب یک مناظره تلویزیونی در ایران انجام شد. برای این مناظره کشاکش‌های بسیاری وجود داشت. بزرگترین مخالف آن مناظره همین ارتجاع مذهبی و بازاری‌هائی بود که حالا دست بالا را در حاکمیت دارد. رهبران موتلفه مخالف بودند، حوزه قم مخالف بود. آنها مخالف بودند که آیت‌الله بهشتی درکنار دکتر کیانوری در تلویزیون ظاهر شود و بر سر سمت گیری انقلاب و ۲۸ مرداد و حوادث روز کشور بحث کنند و مردم آگاه شوند. امثال همین علی‌اکبر پرورش که در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود مخالف بود. حتی هاشمی رفسنجانی در کتاب "عبور ازبحران" خودش هم با صراحت این مسئله را مطرح می‌کند. سرانجام هم حوزه قم و رهبران باقی مانده مافیای حجتیه وقتی با این گفتگو موافقت کرد که همین مصباح یزدی را هم در کنار عبدالکریم سروش، روبروی احسان طبری، در یک مناظره دیگر بعنوان مناظره ایدئولوژیک بنشانند و مسائل تحریک آمیزی را مطرح کنند که طبری بدلیل پایبندی به سیاست روز حزب نتواند به آنها پاسخ بدهد.

بالاخره این مناظره در ۵ جلسه ضبط شد و در پایان جلسه سوم آنچنان فشار عظیمی از طرف مخالفان وارد آمد که آن را قطع کردند و دو جلسه ضبط شده دیگر را پخش نکردند.

خُب، جای دو جریان سیاسی جدی در آن مناظره خالی بود. یکی نهضت آزادی و دیگری مجاهدین خلق. آنها به دلائلی که برای خودشان لابد قانع کننده بود حاضر نشدند در آن مناظره و درکنار بهشتی و کیانوری بنشینند. حتی یادم هست که نهضت آزادی که آن موقع دبیرکل آن مهندس بازرگان بود نامه‌ای هم در مورد این استنکاف منتشر کرد. چرا؟ این چپ روی نبود؟ این بی‌اعتنائی به ضرورت گسترش فرهنگ گفتگو و مفاهمه و پرهیز از خشونت‌های خیابانی نبود؟ این حربه‌ای برای تحمیل انزوا به ارتجاع مذهبی نبود؟

شما در این سال‌ها مقاله و یا مصاحبه و یا اعلامیه‌ای را دیده‌اید که در تقبیح این چپ روی در آن سال‌ها باشد؟ البته نهضت آزادی حالا خیلی متفاوت‌تر از آن سال‌های اول انقلاب عمل می‌کند، بر خلاف مجاهدین خلق که تا پایان آن خط انحرافی پیش رفته و شاید دیگر امیدی به بازگشت آنها نباشد!

درس‌های کودتای ۲۸مرداد یعنی این، نه آنکه هر سال انگشت روی آن دوران چپ روی حزب توده‌ایران بگذارند که خودش با صراحت به آن اعتراف هم کرده و آن را چنان تصحیح کرده است. در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ حزب توده‌ایران بزرگترین نقش آفرین میدان دفاع از بازگشت مصدق به کاخ نخست وزیری و برکناری قوام‌السلطنه بود! در همین انقلاب ۵۷ هم دیدیم که حزب توده‌ایران چگونه از چپ‌روی‌ها پرهیز کرد و امروز هم پرهیز می‌کند!

خدابخشیان: شما یکبار به گذشته و تاریخ رجوع کردید و یکبار هم در باره امروز صحبت کردید. امیدوارم در گفتگوی آینده بیشتر در باره امروز و آینده صحبت کنیم.

راه‌توده: من هم امیدوارم.

قتل‌عام زندانیان سیاسی

خونی که از تن انقلاب رفت!

کشتار زندانیان سیاسی، فصل خونینی از تاریخ جمهوری اسلامی و خیانت به آرمان‌های انقلاب ۵۷ است، که سرانجام همگان آن را خواهند خواند!

از تن حزب توده‌ایران خون بسیار رفته‌است و آنها که در این ۶ دهه تیغ بر گلوی توده‌ای‌ها کشیدند، طناب دار به گردنشان انداختند و یا در برابر جوخه تیرباران قرارشان دادند، بر این کوته بینی پای فشردند، که هم توده‌ای‌ها را می‌کشند و هم چنان ایجاد رعب و وحشت می‌کنند که دیگر کسی سر از روزن بر نیآرد!

این خام خیالی را کودتاچی‌های ۲۸مرداد امتحان کردند و در جمهوری اسلامی نیز این آزموده را آنها که از تاریخ ناموخته‌اند، در وسعتی کم نظیر در ایران و قابل مقایسه با کشتار کمونیست‌های اندونزی، شیلی و سودان تکرار کردند. در هر سه این نمونه‌ها، کودتاچی‌ها، برای مرعوب کردن مردم و مقابله با مقاومت ملی از روی اجساد کمونیست‌ها عبور کردند و جاده بردگی قدرت‌های خارجی را سریع‌تر دویدند.

پس از باصطلاح محاکمه نظامی‌های توده‌ای و برخی کادرهای رابطه با این نظامیان، در سال ۱۳۶۲ احکام اعدام برای عده‌ای از شاخص‌ترین چهره‌های این صحنه گردانی توسط حجت‌الاسلام ریشهری صادر شد. این احکام ناجوانمردانه علیه کسانی که با تمام توان و تخصص خود از خاک میهن در برابر ارتش متجاوز عراق دفاع کرده بودند و یا نقش جدی انقلابی در پیروزی انقلاب ۵۷ داشتند، به صحنه گردانی اسدالله لاجوردی در زندان اوین به اجرا گذاشته شد. تاکنون، یگانه سند معتبری که از صحنه تیرباران گروه ۱۰ نفره محکومین نظامی توده‌ای توسط اسدالله لاجوردی منتشر شده است، همان گفتگوی رادیوئی با یکی از پاسداران صحنه تیرباران است که پیش‌تر در راه‌توده منتشر شده و در این شماره نیز یکبار دیگر و به مناسبت انتشار خاطرات یکی از کسانی که شاهد تیرباران نظامی‌های توده‌ای در جریان کودتای ۲۸ مرداد بوده آن را یکبار دیگر منتشر کرده‌ایم.

تیرباران نظامی‌های توده‌ای و کادرهای مرتبط با آنها، بعدها و پس از سال‌ها شکنجه، زندان انفرادی، بازجوئی‌های چند باره و انواع محرومیت‌ها و فشارهای جسمی و سیاسی، سرانجام در قتل‌عام زندانیان سیاسی در شهریور سال ۶۷ کامل شد. همراه با رهبران، کادرها و اعضای حزب توده‌ایران که در این قتل‌عام و همزمان با دیگر زندانیان سیاسی به دار آویخته شدند و یا تیرباران شدند، جمع دیگری از نظامیان توده‌ای که در گروه اول تیرباران نشده و به حبس‌های طولانی مدت محکوم شده بودند نیز به دار آویخته شدند و جنایت کامل شد!

آن‌ها که از قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ سخن می‌گویند، وقتی از گودال بزرگی که قربانیان این قتل‌عام را در آن ریختند با چشمان بسته می‌پرند تا آن را نبینند، به عاملین و آمرین این جنایت فرصت گریز از اعتراف و پاسخگوئی به مردم ایران می‌دهند. واقعیتی که در تمام ۱۳ سالی که از این قتل‌عام می‌گذرد بر سر بسیاری از اعلامیه‌ها، مقالات و یادنامه‌ها سایه گستر بوده‌است!

آنها شاید بتوانند با پنجه‌های یک دست چشم خود را بر روی نام انسان‌های نظیر دکتر "جودت" و یا حسن قزلچی، گلاویژ و یا فریدون ابراهیمی، که همه عمر بر سر ایمان خویش ایستادند و در کوران انواع رویدادها بر خود نلرزیدند، ببندند، اما چشم تاریخ را تاکنون هیچ دستی نتوانسته ببندد! نه عاملین و آمرین این جنایت خواهند توانست از قضاوت تاریخی و یا عقوبت دنیائی در امان بمانند و نه مخالفان سیاسی حزب توده‌ایران خواهند توانست واقعیات را قربانی تعلقات سازمانی و اندیشه‌ای خود کنند. این واقعیت که «توده‌ای‌ها بزرگترین قربانیان قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بودند!»

به مناسبت سالگرد فاجعه قتل‌عام زندانیان سیاسی، از کتاب تازه انتشار یافته دکتر "عباس منظرپور" بنام "درکوچه و خیابان» فصلی را برگزیده‌ایم که شرح مستقیم یک شاهد عینی تیرباران نظامی‌های توده‌ای، پس از کودتای ۲۸ است. نویسنده کتاب، در این فصل، ابتدا شرح کوتاهی از زندگی و کار نظامی‌های فاسد و دزد– از جمله سرهنگی که نام او را بنا بر ملاحظاتی نیآورده– وابسته به شبکه درباری و کودتاچی می‌دهد و سپس به صحنه تیرباران نظامی‌های توده‌ای بر می‌گردد. در این فصل، خواننده کتاب خود به خود به این نتیجه می‌رسد که آستانه کودتای ۲۸ مرداد، آستانه تصمیم نهائی بود. یا باید فاسدین و وابستگان به دربار شاهنشاهی قدرت را بدست می‌گرفتند و دولت مصدق با بسیج مردم، ایجاد تصفیه در درون ارتش قدرت حکومت ملی را تقویت کرده، که طبعا در اینصورت مشتی دزد و کودتاچی از ارتش تصفیه شده و ارتش در خدمت ملت و میهن به حیات خود ادامه می‌داد.

شرح خشم برانگیز تیرباران نظامی‌های توده‌ای و سرانجامی که تعدادی از افسران وظیفه ناظر این تیرباران در زندگی خود پیدا کردند را به قلم دکتر عباس منظرپور و از کتاب " در کوچه وخیابان" می‌خوانید:

تیرباران نظامی‌های توده‌ای پس از کودتای ۲۸ مرداد

«روزی از دفتر مرا خواستند و گفتند فردا به لشگر ۲ زرهی بروم. راستش ترسیدم چون آن جا زندان افسران توده‌ای بود. فردا رفتم و دیدم افسران احتیاط را دعوت کرده‌اند و معلوم است تمام آن‌ها فارغ التحصیلان همان سال دانشگاه و دکتر یا مهندس هستند چون فقط آنها افسر می‌شدند و سایر فارغ‌التحصیلان درجات پائین‌تری داشتند. پس از مدت کمی همه ما را به زمین تیر بردند و چند تن از افسران توده‌ای را که حالا به شدت فرسوده و زخمی بودند مقابل ما که به صف شده بودیم به تیر بستند و با دستور "آتش" آن‌ها را اعدام کردند و یک نفر هم "تیر خلاص" به مغز آنها خالی کرد.

افسران احتیاط که به نظرم حدود ۶ تا ۱۰ نفر می‌شدند همان جا " غش" کردند و برانکاردهائی که برای بردن جنازه اعدام شدگان آماده کرده بودند اول آن‌ها را بردند. نمی‌دانم کدام احمق بی وجدانی این فکر به سرش زده بود که حالا که افسران را اعدام می‌کنند، از افسران وظیفه که به خصوص در دانشکده‌های پزشکی و فنی اکثرا طرفداران حزب توده یا جبهه ملی هستند زهره چشم بگیرند.

نفهمیدم چگونه و با چه کسانی از آن جا خارج شدم. آن قدر می‌دانم که به یک کافه در خیابان اسلامبول رفتیم و ۳ روز بعد در خانه پدر به هوش آمدم. وقتی پس از ۴ روز غیبت به سر خدمت رفتم هیچ کس بابت این غیب از من چیزی نپرسید. جالب این که چه من و چه دیگر افسران احتیاط، در هر کجای کشور خدمت کردیم، بقیه دوران خدمت از احترام و پذیرائی و هم دردی خوب فرماندهان برخوردار بودیم و حتی همان سال حقوق افسران احتیاط را به مقدار خیلی زیاد اضافه کردند و ظاهرا تمام این کارها برای این بود که آن "فاجعه" را از ذهن ما خارج کنند و احیانا تعدادی از ما حاضر شوند به خدمت دائم ارتش در آمده جای خالی افسران اعدام شده را پر کنیم.

ولی فاجعه کار خود را کرده بود، دکتر مسعود و برادرش دکتر محمد میربها هر دو تعادل روانی خود را از دست دادند. هر دو از جدی ترین و با سوادترین دانشجویان دانشکده بودند. مسعود فارغ‌التحصیل پزشکی و محمد دندان پزشک و هم کلاس من بود. مسعود در بیمارستان روانی "روزبه" بستری شد و یک روز خود را از طبقات بالا به زیر پرتاب کرد و به زندگی خود پایان داد. محمد را پس از پایان خدمت وظیفه در وزارت بهداری دیدم. بعدها شنیدم از خانه و سپس از اتاق بیرون نمی‌آید. غذایش را پشت در اتاقش می‌گذاشتند و پس از چند ساعت که مطمئن می‌شد کسی مراقب او نیست غذایش را به داخل اتاق می‌برد. در همان اتاق با تیغ صورت تراسی رگ دست خود را برید و به زندگی خود خاتمه داد. دکتر حبیب الهی وقتی از لشکر ۲ زرهی خارج و سوار ماشین "فولکس واگن" خود می‌شود، معلوم نیست چرا به جای این که به طرف خانه خود در نیروی هوائی برود از جاده کرج سر درمی‌آورد و با آن حالی که داشته با یک کامیون تصادف و در دم جان می‌سپارد! دکتر "بهروز باشی" که هم دندانپزشک بود و هم در ارکستر کلاسیک ایرانی در حد استادی ویولون می‌زد، مدت‌ها بعد از میدان فوزیه، مقابل پمپ بنزین قاسم آباد می‌ایستاد و با سوت و حرکات دست اتومبیل‌ها را راهنمائی می‌کرد و سرانجام هم زیر یک اتومبیل رفت و زندگی‌اش به پایان رسید. اینها اشخاصی بودند که در آن وقایع حضور داشتند و یا ماجرا را شنیدند و تعادل روانی خود را از دست دادند و من آنها را می‌شناختم. چه تعداد دیگری به این سرنوشت دچار شدند که آن ها را نمی‌شناختم خدا می‌داند.»

نقش اوباش، حسینیه‌ها و فاحشه‌های در کودتای ۲۸ مرداد!

نویسنده، سپس در چند فصل دیگر کتاب، شرحی از نقش اوباش، حسینیه‌های محلی، زورخانه‌ها، فاحشه‌ها و تعزیه گردان‌های حرفه‌ای در آن دوران می‌دهد که شباهت بسیاری به فعالیت‌های همین گروه‌ها با شعارهای مذهبی و دینی در جمهوری اسلامی دارد. بخشی از اعترافات "امیرفرشاد ابراهیمی"، عضو پشیمان و جدا شده از "انصارحزب‌الله"، گوئی فصلی از خاطرات نویسنده کتاب "در کوچه و خیابان" در سال‌های دهه ۳۰ است! بخش‌هائی از این فصول کتاب را هم، خلاصه کرده و در زیر می‌آوریم تا بیش از پیش مشخص شود، که وقتی اهداف یکی است، وسیله هم مشابه‌است. اهداف کودتائی، وسائل و نیروهای لومپن و منطبق با اهداف کودتا را می‌طلبد! همانگونه که اهداف انقلابی، به نیروی انقلابی نیازمند است.

نویسنده کتاب، می‌نویسد:

از شب آن روز احساس می‌کردم وقایعی در جریان است. خیلی از گردن کلفت‌ها را می‌دیدم که این سو و آن سو می‌روند. از صبح ۲۸ مرداد حرکت دستجات الواط را که هر یک تحت سرپرستی یکی یا دوتا از گردن کلفت‌ها بودند نظاره می‌کردم. کانون یکی از این دستجات تقریبا روبروی خانه پدرم در خیابان اسماعیل بزاز بود. خانه کمال، که به احترام اموات "لقب" او را ذکر نمی‌کنم. سید کمال در جوراب بافی سرکارگر بود. در همان جا خلافی کرد که دستگیر و مدتی زندانی شد. پس از آزادی جنب همان جوراب بافی یک "زورخانه" راه انداخت. مدتی بعد این زورخانه را بست و مداح شد. لباده بلندی می‌پوشید، فینه قرمز به سر می‌گذاشت و دور فینه شال سبزی می‌بست، شال سبزی هم به کمر می‌بست و روی هم رفته مداح ظاهرالصلاحی شده بود، ولی کارش نگرفت به دو دلیل: سابقه بد و صدای بد!!

از مداحی دست برداشت و بنگاه معاملات ملکی باز کرد. به مسافرتی رفت و وقتی از این مسافرت برگشت دکان دلالی را هم بست. می‌گفتند به عتبات و سوریه رفته بود. در همان شغل دلالی یکی از خانه‌های بزرگ خیابان را که تقریبا روبروی خانه پدرم بود خرید. پس از بازگشت از مسافرت خانه را مرکز "تعزیه" کرد. می‌گفتند چهار کامیون اثاث تعزیه از قبیل "علم" و "کتل" و سپر و شمشیر و از سوریه آورده است. می‌دیدم که خانه آقا کمال " پاتوق" عده زیادی بیکاره و باج‌گیر و امثال آن‌ها شده و رفت و آمد زیادی در آنجا می‌شود. نمی‌دانستم مخارج این اشخاص و اصولا خود آقا کمال را کی می‌دهد؟ تا آنجائی که می‌دانستم در یکی دو محل دیگر هم همین نوع مراکز را به راه‌انداخته بودند که هر یک با توجه به خصوصیات محلی به شکلی خاص این اشخاص را جمع و متمرکز می‌کردند. نزدیک میدان فوزیه یکی از آشنایان روضه سالیانه و بسیار شلوغی با خرج زیاد درست کرده بود که البته با کمکی که از "دستگاه" بطور غیر مستقیم می‌گرفت نه تنها هزینه این عزاداری تامین می‌شد، بلکه این آشنای ما یکی از ثروتمندان شهر شد و هنوز هم هست. بعدها متوجه شدم که در تمام محلات به صورت "هیات"، "زورخانه"، "قهوه‌خانه" و باز هم "تعزیه" و ستادهائی از این گونه مردم تشکیل داده بودند.

روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از نتایج این ستادها ظاهر شد. از یکی دو روز پیش از این تاریخ با پذیرائی و دادن غذا و برنامه‌های دیگر کوشش می‌شد که هر چه بیشتر افراد مورد نظر را جمع و سازماندهی کنند. صبح ۲۸ مرداد آن‌ها به طرف مرکز شهر و خانه نخست وزیر حرکت داده شدند و البته در سر راه هر جا می‌توانستند از غارت هم کوتاهی نمی‌کردند. بعد از

۲۸ مرداد کار آقا کمال خیلی رونق گرفت. خانه‌ای در خیابان عباس‌آباد خرید که من ندیدم، ولی می‌گفتند خانه‌ای بزرگ و گران قیمت است.

وقتی شیخ محمد نامی از نجف به تهران آمد و فتوای جهاد علیه روسیه تزاری را به همراه آورد، همین افراد دنبالش راه افتادند و تا جائی پیش رفتند که بر خلاف رای و نظر عباس میرزا، فرمانده رشید ارتش ایران که به هیچ وجه جنگ را به صلاح نمی‌دانست، فتحعلیشاه را وادار کردند که حکم جنگ را صادر کند. عباس میرزا تازه می‌خواست با تعلیمات و اسلحه جدید ارتشی کار ساز تهیه کند، ولی ناچار شد با همان لات‌ها به جنگ اقدام کند و نتیجه‌اش از دست رفتن تمام قفقاز تا کنار رود ارس و پذیرفتن غرامت هنگفت جنگ از طرف شاه ایران بود.

در جنبش مشروطیت باز هم همین لات‌ها بودند که با تحریک بعضی مشروعه خواهان، واقعه توپخانه را به وجود آوردند. هر روز آن جا اجتماع و یکی دو نفر بی‌گناه را به نام مشروطه خواه "مثله" و تکه تکه می‌کردند. غرابه‌های عرق آن‌ها در کنار همان میدان توپخانه چیده شده بود و فریاد "ما دین نبی خواهیم – مشروطه نمی‌خواهیم" سر می‌دادند. رئیس آن ها یکی از الواط همین خیابان سیروس بود که لقب "صنیع حضرت" هم گرفته بود و فقط پس از پیروزی مشروطه خواهان به دار آویخته شد. بالاخره به تحریک این و آن آنقدر ناامنی بوجود آوردند که ملت قدوم رضاخان را استقبال کرد.

در جنبش ملی شدن نفت این نقش را شعبان بی مخ‌ها، لات‌های میدان، آقا کمال‌ها، باقر کچل‌ها، هفت کچلان و جعفر رستمی‌ها بازی کردند. شرایط امروز بسیار خطرناک است. همان هائی که در طول سال‌های طولانی از این گروه در سرکوب ملت سوء استفاده کرده‌اند، همان حرکات را ادامه می‌دهند. نگذارید برای چهارمین بار در دوران معاصر آن‌ها در مقابل آزادی صف‌آرائی کنند. می‌بینیم که چه کسانی و از چه محلاتی به دولت مردان ما تیراندازی می‌کنند و با پیراهن سیاه و فریاد "یا زهرا" برادران دانشجوی خود را از ساختمان به پائین پرتاب می‌کنند.»

۲۸سال بعد
تیرباران ها تکرار شد!

آنچه را در زیر می‌خوانید، اعترافات یکی از پاسداران گروه تیرباران افسران و کادرهای حزب توده‌ایران، با صدور حکم اعدام توسط حجت‌الاسلام ریشهری و اجرای آن توسط اسدالله لاجوردی‌است. تاکنون، این یگانه شاهد زنده و مستقیم این جنایت است که لب به سخن گشوده‌است. پاسداری که اعترافاتش را در زیر می‌خوانید، در ابتدای کار رادیو «صدای ایران» که از امریکا برای داخل کشور برنامه پخش می‌کند، از داخل کشور تلفن کرده و ضمن توضیح اوضاع شهر قم و اختلافات روحانیون این شهر با یکدیگر، موقعیت گذشته خود در زندان اوین و حضورش در گروه اعدام افسران و کادرهای حزب توده‌ایران را تشریح کرد، که بخش مربوط به شب اعدام را عینا از زبان و کلام او در زیر می‌خوانید. نوار این گفتگو بزودی روی سایت شنیداری راه‌توده قرار خواهد گرفت.

من شاهد بودم: «من از شهر قم تلفن می کنم سه تا بچه دارم. بنده در ارگانی بودم که خدمت کردم، البته فکر می کردم خدمت می‌کنم. من پاسدار زندان بودم. هر شب اعدامی داشتیم. در یکی از این اعدام‌ها چند نفر توده‌ای بودند؛ سران توده‌ای بودند، فرمانده نیروی دریائی بود "ناخدا افضلی"، سرهنگ "عطاریان" بود،که فرمانده عملیات غرب بود. اینها را آورده که اعدام شوند. همان موقع که ایستاده بودند تا اعدام بشوند، سرهنگ عطاریان گفت «**ما قرار بود در جبهه کشته شویم حالا اینجا شهید می شویم**». اسدله لاجوردی که آنجا ایستاده بود گفت: نه شما خیانت کرده‌اید و تیرباران می‌شوید. توی صف اعدامی‌ها یکهو شلوغ شد و فریاد زدند: **زنده باد حزب توده ایران!**

فرمانده تیرباران که فردی بود بنام "مجتی حلوائی" که در زندان اوین تمام افراد را به دستور او تیرباران می‌کردند وجلاد اجرای احکام بود شروع کرد سوره اعدام را خواند عندالمنافقین فی درک اسفل السافین من‌الناس.

بعداز اینکه این سوره خوانده شد جوخه اعدام که اسلحه در جلویش بود و هر کدام روبروی یکی از اعدامی ها ایستاده بودند سه تا الله واکبر گفتند. پس از الله و اکبر سوم هر اسلحه ای باید شلیک شود. اسلحه‌ای، که جلوی ناخدا افضلی بود شلیک نشد. من آنجا بودم، مجتی حلوائی کُلتش را درآورد و۶ تا ۷ تا گلوله بطرف افضلی شلیک کرد.

ساعت ۴ صبح بود و اینها۱۰ نفر بودند. بعد سکوت شد یک وانت نیسان آوردند وآنها را ریختند توی این نیسان و بردند کنار قبرستان ارامنه در خاوران که متروکه است.»

(مهدی بهشتی‌پور چشم ..... بقیه از ص ۳۰)

بهشتی‌پور در سال‌های اخیر، علیرغم کهولت سن و رنج ناشی از بیماری قلبی، اصلاح مطبوعات را، در کنار جنبش اصلاحات از کوشش برای احیای دوباره سندیکائی که به آن عشق می‌ورزید آغاز کرد: " سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ایران".

کیهان و دو متولی آن "حسن شایانفر" و "حسین شریعتمداری" بار دیگر شمشیر را علیه بهشتی پور از رو بستند و او را، در این روزنامه مصادره شده همانگونه آماج انواع اتهامات ساختند که نیروهای ملی–مذهبی، دگراندیشان، هنرمندان، اصلاح‌طلبان و نواندیشان مذهبی و همه طرفداران جنبش نوین مردم را آماج این حملات ساختند.

بهشتی‌پور، که خود دستی در حقوق و قضا داشت به دادگاه شکایت برد و بر اثر پافشاری و پیگیری او، سرانجام دادگاه حسین شریعتمداری را به دادگاه فراخواند. حسین شریعتمداری در دادگاه مطبوعات نیمساعت علیه حزب توده‌ایران سخن گفت، بی آنکه به اصل شکایت بهشتی پور بپردازد و مستندات خود را در باره اتهاماتی که در کیهان علیه سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ایران و شخص بهشتی پور و عده‌ای دیگر از زحمتکشان مطبوعات ایران طرح کرده بود ارائه دهد.

بهشتی پور بعدها در باره این پافشاری خود، برای به دادگاه آوردن حسین شریعتمداری گفت: «این آقا را من در زندان بسیار دیده بودم. به ضرب مشت و لگد باید می‌نشستی و یا می‌ایستادی و حرف‌هایش را گوش می‌داد. من کوچکترین تردیدی در باره رای دادگاه نداشتم. متهم بر رئیس دادگاه ریاست می‌کرد! چنین دادگاه چه تصمیمی می‌توانست بگیرد؟ جز آن تصمیمی که گرفت و رای به برائت شریعتمداری داد. هدف من نشان دادن دادگاه به شریعتمداری بود تا بخاطر بسپارد که سرانجام روی یکی از صندلی‌های اتهامی دادگاهی خواهد نشست که رئیس آن، مرئوس و فرمانبر شریعتمداری نباشد!»

درود همه آزادیخواهان و اهل قلم جامعه پیر و جوان مطبوعاتی ایران، همراه با بدرود یک ملت، بدرقه راه بی‌بازگشت «مهدی بهشتی‌پور»

شورای سردبیری "راه‌توده"

جامعه مطبوعاتی ایران
یکی از یاران دیرپای خود را از دست داد

«مهدی بهشتی‌پور» پدر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران از میان ما رفت!

بهشتی پور پدر "سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ایران" و از سازماندهندگان اصلی اعتصاب انقلابی مطبوعات ایران بود. چهار جلد تاریخ مطبوعات ایران از او به یادگار مانده که هنوز اجازه انتشار نیافته‌است!

جامعه مطبوعاتی ایران یکی از مبارزان قدیمی راه آزادی مطبوعات را از دست داد. "مهدی بهشتی‌پور" در سن ۷۲ سالگی چهارمین عمل قلب را تاب نیآورد و همه اهل قلم و مطبوعات ایران را از وجود خویش محروم ساخت. او چشم بر جهان و جامعه‌ای که ۶ دهه رویدادهای آن را با وسواس تمام دنبال کرده و در جهت دگرگون سازی آن به سود همه مردم ایران کوشیده بود بر بست.

بهشتی پور در دهه ۳۰ و در یکی از پرتلاطم‌ترین و حساس‌ترین سال‌های جنبش ملی نفت و یکی از تاریخی ترین دوران‌های ستیز دو گروه مطبوعات طرفدار مردم و طرفدار ارتجاع و دربار شاهنشاهی به جامعه مطبوعاتی ایران پیوست و در نشریاتی که یا مستقیما وابسته به حزب توده‌ایران بودند و یا مشی و سیاست توده‌ای حزب توده‌ایران را پذیرفته و دنبال می‌کردند قلم به دست گرفت.

در سال‌های سلطه حکومت کودتائی دربار پهلوی و در سخت‌ترین تنگناهای سیاسی و مطبوعاتی امید خود را از دست نداد و به کار آهسته، اما پیوسته ادامه داد. بعد از کودتا، حیات مطبوعاتی خود را در روزنامه اطلاعات دنبال کرد و در عین حال، هرآنچه را درباره تشکل، اتحاد و سازماندهی آموخته بود، در سال‌های اختناق دهه ۵۰-۴۰ در سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ایران به خدمت گرفت. او از جمله موسسان این سندیکا بود. میزکوچک او، درکنار مسئول ثابت دبیرخانه سندیکای نویسندگان و خبرنگاران «چرمچی» هرگز خالی نماند. در دوره‌ها و سال‌هائی که طبق اساسنامه سندیکا نمی‌توانست کاندیدای هیات مدیره شود نیز، هر غروب گرم تابستانی و سرد زمستانی پله‌های سندیکا را در کوچه کنار سینما "دیانا" در خیابان انقلاب بالا می‌رفت و نقش خود را به عنوان مشاور ثابت هیات مدیره‌های نوبتی ادامه می‌داد!

وقتی شعله‌های انقلاب ۵۷ بالا گرفت، بهشتی پور که سال‌هائی طولانی را درانتظار قیام مردم علیه اختناق درباری و گشایش فضای مطبوعاتی در کشور بسر برده بود، سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ایران را به کانون مرکزی هدایت سیاسی و انقلابی مطبوعات تبدیل کرد. در این دوران، که دوران انقلاب و مبارزه آشکار با اختناق و دربار شاهنشاهی بود، رحمان هاتفی سردبیر دوران انقلاب روزنامه کیهان شانه به شانه بهشتی پور در سندیکای نویسندگان و خبرنگاران حضور یافت و بدین ترتیب، اعتصاب بزرگ و تاریخی مطبوعات ایران علیه سانسور و اختناق و همسوئی با خواست و اراده مردم انقلابی ایران دو بازوی توانا یافت. چند نشریه‌ای که ابتدا فریب دولت انگلیسی شریف‌امامی را خورده و پس از سقوط دولت مستعجل ارتشبد ازهاری خود را آماده به قربانگاه بردن مطبوعات، در آستانه اعلام نخست وزیری شاپوربختیار کرده بودند با مقابله‌ای جدی از سوی سندیکای خبرنگاران و نویسندگان ایران روبرو شدند، که بهشتی پور و رحمان هاتفی از دو روزنامه بزرگ عصر ایران پیش از انقلاب "کیهان" و "اطلاعات". و "فیروزگوران" از روزنامه آیندگان در آن نقش اساسی را داشتند. بهشتی‌پور، هاتفی و دیگرانی که تاریخ مطبوعات ایران نامشان را از خاطر نخواهد برد، مطبوعات و سندیکای اهل قلم در روزنامه‌ها ونشریات را شانه به شانه مردم تا پیروزی انقلاب پیش بردند. پس از پیروزی انقلاب، دست فرزندان انقلابی مطبوعات را یکی بعد از دیگری از مطبوعات کوتاه کردند، که این فصل از تاریخ مطبوعات ایران جدا از سرنوشت انقلاب بهمن ۵۷ نیست.

پس از پیروزی انقلاب و آغاز امواج تصفیه سیاسی مطبوعات ایران از وجود و حضور چهره‌های قدیمی و طرفدار انقلاب، بهشتی پور، یکبار دیگر به خانه قدیمی خویش "حزب‌توده‌ایران" پیوست و در مطبوعات آن قلم بدست گرفت.

در جریان یورش سراسری به حزب توده‌ایران، بهشتی پور نیز مانند هزاران توده‌ای دیگر به زندان و شکنجه‌گاه برده شد و دورانی طولانی زیر فشار "گفتگو"های نفرت انگیز و جنایتکارانه "حسین شریعتمداری" و "حسن شایانفر" قرار گرفت. این دو، در آن تاریخ هنوز روزنامه کیهان را به چنگ نیآورده و در کمیته مشترک (زندان توحید) زیر نظر مستقیم "سعیدامامی" از توده‌ای‌ها بازجوئی می‌کردند!

بهشتی پور که دوران اسارت در چنگ فرمانداری نظامی تهران را در جریان کودتای ۲۸ مرداد گذرانده بود، دوران زندان در جمهوری اسلامی را هم پشت سرگذاشت. با قلبی ویران، اما روحیه و عزمی خلل ناپذیر از زندان بیرون آمد. پس از آزادی از زندان جمهوری اسلامی همه توان و کوشش خود را روی جمع آوری اسناد ومدارک مربوط به تاریخ مطبوعات ایران متمرکز کرد و سرانجام "تاریخ مطبوعات ایران" را در چهار جلد به پایان رساند. وزارت ارشاد اسلامی در دوران "میرسلیم"، عضو رهبری موتلفه اسلامی و اولین رئیس شهربانی غیر نظامی در جمهوری اسلامی اجازه انتشار دو جلد آماده شده آن را نداد و پس از آنکه هر چهار جلد آماده انتشار شد، شرط انتشار را حذف چند بخش و تعدادی نام از این کتاب ارزشمند اعلام داشتند، از جمله حذف نام "رحمان‌هاتفی" از مقدمه‌ای که بهشتی‌پور خود بر این کار تحقیقی نوشته و در آن با احترام بسیار از "هاتفی" یاد کرده‌است.

او زیر بار تغییر مقدمه کتاب نرفت و با اطمینان از آنکه سرانجام شرایط به گونه‌ای تغییر خواهد کرد که این کتاب تاریخی منتشر شود، چشم بر جهان بربست!

"تاریخ مطبوعات ایران" گنجینه‌ایست از تجربه مطبوعاتی و یادنامه‌ایست فراموش نشدنی از نام‌ها و چهره‌هائی که جان خویش را، در دوران قاجار و انقلاب مشروطه، سال‌های جنبش آزادی‌خواهی و ملی ایران در دهه ۲۰ و ۳۰ ، سال‌های اختناق دهه ۵۰- ۳۰ بر سر آزادی مطبوعات از دست دادند و در دوران پر فراز و فرود انقلاب و سپس حاکمیت جمهوری اسلامی یا به قتل رسیدند، یا تیرباران شدند، یا ناچار به ترک میهن شدند و یا اگر در زیر شکنجه جان نباختند، در گوشه زندان‌ها عمری را سپری کردند و پس از رهائی از مرگ و زندان نیز نتوانستند به خانه خویش "مطبوعات" باز گردند!

(بقیه در ص ۲۹)

ساختار اقتصادی ج.ا و ضرورت دگرگونی آن!

«بورس لندن»

میعادگاه سیاسی–اقتصادی

مافیای تجاری ج.ا

ع. سهند

بحران آفرینی بر سر راه کار عادی مجلس ششم، فرصت‌های مهمی را برای تصویب لوایح اساسی از این مجلس گرفته‌است و بیم آن می‌رود که جنجال‌آفرینی‌هاس سیاسی، همچنان بر محور فلج سازی این مجلس عمل کند.

همین امر موجب شده‌است تا، پیگیرترین نمایندگان فراکسیون جبهه مشارکت ایران اسلامی، که فراکسیون اکثریت این مجلس است عملا بجای اقدام مستقل مجلس، برای انجام وظائفی که برعهده مجلس است، متولیانی را در خارج از حوزه قانونی مجلس جستجو کند!

برای نمونه، "علی‌شکوری راد"، عضو هیات رئیسه مجلس و عضو رهبری جبهه مشارکت ایران اسلامی در مجلس ششم، پیرامون نقش آقازاده‌ها و ابوی آنها در حاکمیت، که مجلس موظف به افشای قانونی و بستن قانونی دست آنها از ثروت کشور است می‌گوید:

«۰۰۰ این موضوع به حدی ریشه‌دار و عمیق شده است که شاید به راحتی نتوان از عهده درمان آن برآمد. تنها در صورتی که عزم جزمی در کانون‌های اقتدار نظام برای برخورد با این مسئله پیدا شود، شاید بتوان آن را مهار کرد و از توسعه آن جلوگیری نمود یا دامنه آن را کاهش داد۰۰۰ بررسی مواردی همچون این که واردات شکر در کشور توسط چه کسانی، با چه ارزی و با استفاده از حیثیت چه افرادی صورت می‌گیرد و به چه قیمتی در داخل کشور به فروش می‌رسد، کار دشواری نیست. همین طور بررسی واردات برنج، گندم و۰۰۰۰ مهم این است که کسی متولی این کار شود و شاید مجلس شورای اسلامی در صورت به دست آوردن فرصتی، یک بررسی دراین زمینه‌ها انجام دهد. بعنوان مثال بیائیم و در امر واردات شکر یک تحقیق و تفحص انجام دهیم» (۱)

اگر این سخنان تنها نخواهد یک اشاره سیاسی به امثال آیت‌الله مصباح یزدی، بعنوان سلطان واردات شکر در ایران نباشد و در پی چاره‌اندیشی همه جانبه باشد، باید گفت: چرا مجلس باید دنبال متولی این امر در خارج از مجلس باشد؟

وقتی مخالفان جنبش در پشت شعارهای اقتصادی و توسعه اقتصادی پنهان شده‌اند، چه فرصتی مغتنم‌تر از کنار زدن پرده‌ها و نشان دادن چهره‌ها و واقعیات پشت این پرده؟ این که دیگر نه بر چسب تسامح و تساهل به آن می‌چسبد و نه با اتهام ارزش گریزی اسلامی!

راه‌توده، بیش از یکسال پیش و بمناسبت گشایش مجلس ششم نوشت: «۰۰۰ باید با ارائه لوایحی که ساختار مافیائی اقتصاد جمهوری اسلامی را فاش و در جهت دگرگون کردن آن تدوین شده باشد، مردم را هرچه بیشتر با این ساختار آشنا ساخته و سنگر استواری برای تحولات اقتصادی در جامعه و به سود توده مردم برپا داشت.»(۲)

متاسفانه مجلس ششم، در آغاز سال دوم حیات خود، هنوز نتوانسته‌است به وظائفی که در عرصه اقتصادی و حکومتی قانون برعهده‌اش گذاشته‌است عمل کند.

در واقع بحث پیرامون اعضای کابینه، پیش از آنکه ترکیب کابینه را بعنوان نقطه مرکزی سمت گیری برنامه‌های دولت در نظر بگیرد، باید سمت گیری عمومی برنامه‌های اقتصادی کشور را زیر ذره‌بین بگذارد. با یادآوری مسئولیت قانونی نمایندگان مجلس در تحقیق و تفحص پیرامون واردات برنج، گندم، شکر، روغن، لاستیک و عقد قراردادهای نفتی با شرکت‌های خارجی، دراینجا منحصرا نقش مافیای اقتصادی در امر واردات شکر را بررسی می‌کنیم.

تخریب طرح توسعه شکر

طرح توسعه نیشکر، بزرگترین طرح صنعتی–کشاورزی ایران است که اجرایش از سال ۶۸ در برنامه اول توسعه کشور پیش بینی و قرار بود در آن هفت متجمع کشت و صنعت نیشکر، با ۳۳ کارخانه جانبی و ۷ کارخانه تولید شکر ایجاد شود. در آغاز پیش بینی شده بود که این طرح تا پایان سال ۷۲ به مرحله بهره‌برداری برسد، ولی با گذشت نزدیک به ۱۲ سال و هزینه شدن همه اعتبارات پیش بینی شده، هنوز حتی ۲۵ در صد این طرح به مرحله عمل در نیآمده‌است.

هنگام تدوین برنامه اول پنجساله توسعه، وزارت کشاورزی و معاونت مربوطه، طرح توسعه نیشکر را با این مدعا که ظرف ۵ سال، یعنی تا پایان برنامه اول در سال ۷۲، با رقم ریالی چهار صد میلیارد ریال به پایان خواهد رسید در برنامه اول گنجاندند. در سال ۱۳۷۰، همزمان با سفر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت برای افتتاح عملیات اجرائی در یکی از واحدهای هفتگانه و عده زمانی دو سال به عقب انداخته شد و سال ۱۳۷۴ بعنوان سال اتمام طرح اعلام شد. در آنزمان وی در سخنرانی خود گفت:« ومن ذره‌ای هم احتمال نمی‌دهم که طرح به موقع به بهره‌برداری نرسد، چون همه وسائل کار آماده‌است.»

در سال ۱۹۷۵ وزیر کشاورزی و معاون او بمناسبت هفته دولت اعلام کردند که "فقط اولین کارخانه شکر(و نه هفت کارخانه شکر، هفت کارخانه خوراک دام، دو کارخانه کاغذ، یک کارخانه فیبر نیمه سبک و یک کارخانه پروتئین تک سلولی) انشاء الله در سال۱۳۷۶ به بهره بردرای خواهد رسید.» (۳) اما هنوز هم حتی یکی از این واحدها به بهره برداری نرسیده است.

روزنامه بهار در سال ۷۹ نوشت: « ۰۰۰از سوی دیگر، تعداد قابل توجهی ازنمایندگان خوزستان در مجلس پنجم و برخی از کارشناسان و مقامات اقتصادی سوء استفاده‌های مالی، حیف و میل بیت‌المال، سهل انگاری و سوء مدیریت این طرح را دلیل اصلی به سرانجام نرسیدن آن می‌دانند. به اعتقاد آنان تاکنون همه اعتبار مورد نیاز برای اجرای طرح شامل چهار صد میلیارد ریال و۵۵۰ میلیون دلار هزینه شده در حالی که پیشرفت فیزیکی طرح فقط ۲۵ درصد است. برخی نمایندگان خوزستان در مجلس پنجم پیش از این اعلام کردند که سوء مدیریت در اجرای طرح باعث ۴ برابر شدن هزینه اجرای آن شده‌است. خرید بی مورد بسیاری از ماشین آلات کشاورزی وخدماتی، پرداخت بی‌رویه و خارج از ضوابط به

پیمانکاران و ایجاد برخی مراکز غیر ضروری از جمله دلائل این سوء مدیریت عنوان شده‌است.»(۴)

ابراز این دیدگاه‌ها در مجلس، تصویب طرح تحقیق و تفحص از طرح توسعه نیشکر را در شهریور ماه سال ۷۸ در پی داشت، اما نتایج این طرح هرگز رسما اعلام نشد! قرار بود در واپسین روزهای فعالیت مجلس پنجم نتایج تحقیق و تفحص اعلام شود، اما به دلائلی نا معلوم این کار انجام نگرفت.

آن دست‌های پرقدرتی که مانع از هرگونه تحقیق و تفحص می‌شوند و بصورت گرو کشی و تهدید و حتی تهدید ترور طرف مقابل، مافیای تجاری را گسترش داده‌اند چرا نباید معرفی شوند؟ اینکه رهبران و سران مافیا، هرکدام حوزه‌ای اقتصادی را برای خود بوجود آورده و به زبان اشاره به هم صحبت می‌کنند و مانع از تعرض به محدوده‌های یکدیگر می‌شوند امری است مربوط به آنها، تکلیف مردم چه می‌شود؟ برنج، چای، نساجی، فولاد سازی، لوازم خانگی، لوازم برقی، زیره، زعفران و... با حیات مردم و بحران اقتصادی جاری در کشور پیوند خورده‌است. (در همین شماره راه‌توده، اخبار صفحه "اخبار جنبش کارگری" را بخوانید)

بزرگترین طرح صنعتی-کشاورزی کشور که قرار بوده در پایان برنامه اول به پایان برسد، هنوز در سال دوم آغاز برنامه سوم، آماده بهره برداری نشده‌است و ظاهرا هزینه شده است!

چرا مجلس نتواند رسما وعلنا این مورد و موارد مشابه را از میان سخنرانی‌های نماز جمعه هاشمی رفسنجانی و اظهاراتش در مصاحبه‌ها و افتتاح طرح‌ها استخراج کرده و رسما از وی سئوال کند که اشکال کار در کجا بوده‌است؟ آیا در این باره هم باید مانند مسئله ادامه جنگ با عراق و فرصت مهمی که پس از پایان آتش بس فراهم آمد، آنقدر صبر کرد تا با مرور زمان، بدهکارانی از نوع خود ایشان و سرداران جنگی‌اش مانند "محسن رضائی"، طلبکار شوند؟

در خرداد سال جاری، روزنامه "آفتاب یزد" گزارش داد:

« طرح توسعه نیشکر و صنایع جانبی آن در صورت تامین اعتبار لازم در سال جاری، با تولید دو میلیون تن محصول در سال، تا پایان سال ۱۳۸۳ به بهره‌برداری کامل می‌رسد. نسیم صادقی قائم مقام شرکت توسعه نیشکر و صنایع جانبی افزود: برای تکمیل نهائی این طرح، کارخانه‌های کاغذ که از زمره صنایع جنبی آن هستند، نیازمند ۶۵۰ میلیون دلار سرمایه ارزی می‌باشند. این چهار کارخانه با ظرفیت ۳۵۰ هزار تن کاغذ چاپ و تحریر در سال طراحی شده‌اند. سرمایه‌گذاری اولین برای این کارخانه‌های کاغذ ۳ هزار میلیارد ریال پیش بینی شده که با توجه به مطالبات دولت ایران از مصر و موضوع فاینانس کاغذ، دولت هنوز در این رابطه تصمیم نگرفته و در حال بررسی است. وی افزود طرح توسعه نیشکر و صنایع جنبی تاکنون قریب به ۶۰ در صد پیشرفت کلی داشته و ۸۵ در صد فعالیت‌های زیر بنائی طرح نیز انجام شده‌است...»(۵)

این است سرانجام یکی از بزرگترین طرح‌های صنعتی کشور طی دوران سازندگی، که هاشمی رفسنجانی همچنان در نماز جمعه‌های تهران آن را پشتوانه کارنامه سیاسی‌اش کرده‌است.

دلائل بحران

مجلس پنجم هیچگاه نتایج تحقیق و تفحص طرح توسعه نیشکر را اعلام نکرد. اکنون وظیفه مجلس ششم است که رسیدگی به این طرح را در صدر برنامه‌های خود قرار دهد. براستی مردم حق ندارند بپرسند: رسیدگی به موضوعی با این اهمیت مهمتر است یا صرف وقت و انرژی مجلس برای تهیه و تصویب لوایحی مانند اعزام دانشجوی دختر به خارج از کشور؟

عیسی کلانتری وزیر کشاورزی، در پائیز سال ۷۸ در بیست و یکمین سمینار قند و با اشاره به بحث توسعه نیشکر و صنایع جانبی آن گفت: « به نظر من برخی از این مخالفت‌ها توسط دلالان شرکت‌های خارجی صورت می‌گیرد. آنها نمی‌خواهند در داخل کشور شکر تولید شود و ایران شکر کمتری وارد کند!» وی در جای دیگری می‌گوید: « ... ما وظیفه داریم به رغم مخالفت‌های بسیاری که صورت می‌گیرد به کشاورزی کمک کنیم. آیا به ذهن کسی خطور کرده‌است که در ۲۰ سال گذشته ۱۵ میلیون تن شکر به ارزش دست کم ۶ میلیارد دلار وارد کرده‌ایم؟»

راه‌توده برای اولین بار افشاء کرد که مصباح یزدی در راس مافیای شکر جمهوری اسلامی قرار داد. حیات مالی و قدرت سیاسی این مافیا در گرو وارد کردن شکر از خارج و ویران کردن مزارع و صنایع داخلی است.

این مافیا، باچنگ انداختن بر بنیاد مستضعفان و وزارت بازرگانی و با حضور موثر در مجمع تشخیص مصلحت و شورای عالی اقتصاد، واردات، توزیع و تولید داخلی قند و شکر را دراختیار گرفته‌است. واحدهای تحت پوشش سازمان کشاورزی بنیاد مستضعفان سال گذشته با استفاده از یک میلیون تن چغندر قند ۱۲۰ هزار تن قند و شکر تولید کرد. با توجه به اینکه میزان قند و شکر مورد نیاز کشور سالانه بین یک میلیون و ۴۰۰ هزار تن تا یک میلیون و ۷۰۰ هزار تن متغیر است، واحدهای تحت کنترل بنیاد مستضعفان بین ۵۰ تا ۵۵ در صد قند و شکر مورد نیاز را تولید کرده و بقیه آن را از خارج وارد می‌کند. در این گزارش‌ها هرگز اشاره نمی‌شود که کارخانجات قند و مزارع تولید چغندرقند که تحت سرپرستی آستانقدس رضوی است در چه موقعیتی قرار دارند و چه بر سرآنها آمده‌است که تنها در یک قلم، بنیاد مستضعفان بین ۵۰ تا ۵۵ در صد قندو شکر مورد نیاز را تولید کرده و بقیه را از خارج وارد می‌کند؟

حال ببینیم مافیای شکر چگونه در حاکمیت و هدایت بازرگانی خارجی نقش ایفاء می‌کند! بنیاد مستضعفان در سال ۷۷ بطور رسمی خواهان لغو قیمت گذاری شکر تولید داخلی و کناره گیری وزارت بازرگانی ازتوزیع انحصاری قند و شکر شد.

سرمایه‌داری تجاری سنتی و مافیای شکر، بی سروصدا و به آسانی موفق شد این خواست خود را در برنامه سوم، بعنوان بخشی از سیاست‌های کلان اقتصادی کشور بگنجاند. فصل چهارم قانون برنامه سوم(۱۳۸۳-۱۳۷۹) که ظاهرا به تنظیم انحصارات و رقابتی کردن فعالیت‌های اقتصادی اختصاص دارد، طی مواد ۲۸ تا ۳۵ برای خدمات پستی ومخابرات، خرید برگ سبز چای، راه‌آهن، دخانیات، توزیع قند و شکر، نفت و گاز و بیمه راه حضور بخش غیر دولتی را باز می‌کند.(۸)

جهت کمک به خوانندگان خود، برای تجسم سود نجومی مافیای قند و شکر، از همین رفع انحصار دولتی قند و شکر، یادآور می‌شویم که نزدیک به ۷۰ سال پیش، هزینه احداث اولین قطار سراسری ایران، از مالیات بر مصرف قند و شکر جمعیت ۱۰ میلیونی آنروز ایران تامین شد.

وزارت بازرگانی و دولت هم بجای وارد شدن به مبادلات پایاپای با دولت کوبا که یکی از بزرگترین تولید کنندگان شکر در جهان است، همچنان به خرید شکر وارداتی از بازار بورس لندن ادامه می‌دهد.

کسی نمی‌داند و جائی هم منتشر نشده‌است که در جریان سفر فیدل‌کاسترو به ایران، که برای نخستین بار در سال جاری انجام شد و یک هیات بزرگ اقتصادی نیز همراه وی بود، صحبتی هم در باره صنعت نیشکر، استفاده از کارشناسان کوبا و یا حتی خرید نیشکر از کوبا شد؟ و یا دیدار سیاسی کاسترو از ایران، ارتباطی با فعالیت مافیای شکر جمهوری اسلامی در بورس لندن ندارد و هرکس دیدار خود را می‌کند: **کاسترو از ایران دیدن می‌کند و مصباح یزدی از لندن!**

در حال حاضر بنا به آمار رسمی وزارت بازرگانی، کمتر از یک در صد از شکر وارداتی کشور از کوبا وارد می‌شود. در نتیجه این سیاست که حاصل سلطه سرمایه‌تجاری سنتی بر حیات اقتصادی کشور است، دو سال پیش که بهای نفت در بازار جهانی حدود ۹ دلار دربشکه بود، جمهوری اسلامی بجای مبادله پایاپای نفت با شکر کوبا (توجه به حجم واردات شکر سالانه به داخل کشور باید بود) از یک طرف نفت کشور را بخاطر بدست آوردن ارز خارجی به قیمت بشکه‌ای ۶ دلار پیش فروش کرد و از طرف دیگر این ارز را در بازار بورس لندن صرف خرید شکر کرد و توزیع داخلی آن را نیز به مافیای شکر سپرد. مافیائی که در تمام این مراحل فعال است!

گلوی کشاورزان در پنجه مافیا

روزنامه "دوران امروز"، سال گذشته طی گزارشی نوشت که کارخانه قند دزفول یک میلیارد و چهار صد میلیون تومان به کشاورزان بدهکار است. سهام کارخانه قند دزفول بعد از انقلاب در اختیار موسسه فرهنگی "امیرالمومنین" قرار گرفت. سرپرستان این موسسه "یزید وار" به غارت کارخانه و کشاورزانی که با آن طرف معامله بودند پرداختند. علی اشتری، یکی از معاونان وزیر اسبق کشاورزی که مدیرعامل این کارخانه‌است، در حال حاضر متواری است و در پناه سرپرستان مافیای شکر به سر می‌برد.

بنا به گزارش همین روزنامه «بیش از ۵۰ تن از نمایندگان چغندر کاران شهرهای دزفول، شوشتردانیال و اندیمشک دراعتراض به مدیریت کارخانه قند دزفول در مقابل دفتر مرکزی این کارخانه تجمع کردند. یکی از نمایندگان کشاورزان در این زمینه گفت:« کارخانه قند دزفول بیش از یک میلیارد و چهار صد میلیون تومان به چغندرکاران بدهکار است. کشاورزان چغندرکار کشت سال گذشته خود را در ماههای اردیبهشت وخرداد به کارخانه قند دزفول فروخته‌اند و براساس قرار داد منعقد شده میان آنها و مدیر عامل کارخانه مقرر شد پول چغندرکاران طی دو قسط در ماههای مرداد و مهر سال جاری پرداخت شود. چند ماه پیش مسئولان کارخانه قند دزفول طی نشستی به فرماندار شوش دانیال تعهد کتبی دادند تا پایان دیماه پول کشاورزان را پرداخت نمایند.» یکی دیگر ازنمایندگان کشاورزان گفت:« در سال‌های گذشته شرکت چغندر قند دزفول از بانک صادرات برای کشاورزان وام می‌گرفت و این تسهیلات صرف آماده سازی زمین برای کشت جدید می‌شد. به موجب قراردادهای شرکت مذکور وام را از زمان شروع کاشت از بانک دریافت کرده و دراختیار کشاورزان قرار می‌داد و هنگام برداشت چغندر مبلغ وام و سود آن را از پول خرید چغندرها کسر کرده و باقی را به کشاورزان پرداخت می‌کرد. در مقابل بازپرداخت این وام برعهده شرکت چغندر قند دزفول بود. در سال ۱۳۷۷ شرکت براساس همین شرایط و قراردادها حدود ۶۰۰ میلیون تومان از بانک صادرات شعبه مرکزی شوش دانیال وام گرفته و به کشاورزان پرداخت کرده‌است. مثل هر سال، هنگام فروش محصول پول وام و سود آن از کل مبلغ پرداختی به کشاورزان بابت فروش چغندر کسر شده،اما شرکت مذکور از پرداخت وام به بانک خودداری کرده‌است.»(۹)

این نمونه‌ای از وضعیت کشاورزان ایرانی نشان می‌دهد که اولا بانک‌های دولتی از پرداختن مستقیم وام به آنها کوتاهی می‌کند و پای واسطه‌های وابسته به بنیادها و موسسه‌های وابسته به مافیای اقتصادی را به میان می‌کشند و ثانیا غارت کنندگان، هم پول کشاورزان را بالا می‌کشند و هم بدهی خود به بانک‌ها را به گردن کشاورزان می‌اندازند!

زیر نویس‌ها:

۱- حیات‌نو ۲۵ فروردین ۸۰ ؛ ۲- گشایش پیروزمندانه مجلس ششم- راه‌توده شماره ۹۶؛ ۳- رسالت ۸ تیر ۷۵؛ ۴- بحران در کمین طرح توسعه نیشکر است- روزنامه بهار ۲۴ خرداد ۷۹؛ ۵- آفتاب یزد ۸ خرداد ۸۰؛ ۶- کلام‌تلخ، کام شیرین مصباح یزدی- راه‌توده شماره ۹۶؛ ۷- نگاه کنید به خرداد ۲۷ دی ۷۷ و صبح امروز ۲۶ دیماه ۷۷؛ ۸-قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۸۳-۱۳۷۹)؛ ۹-دوران امروز اول اسفند ۷۹

ادامه مشاهدات گزارشگران راه‌توده از صفحه ۴۰

افشای نام آنها که در "کیهان" پرونده می‌سازند!

شلاق زدن جوان‌ها، با یورش به عروسی‌ها، میهمانی‌ها و دستگیری سینماگران مترقی گسترش یافت!

طرح تحریک مردم به شورش و یا مرعوب کردن آنها با شلاق زدن جوان‌ها به بهانه مبارزه با مفاسد اجتماعی، اکنون با یورش به سینماها، میهمانی‌ها و حتی عروسی‌ها گسترش یافته‌است. گروه‌های تعلیم یافته برای این یورش‌ها، به محض ورود به خانه‌ها، به میهمان‌ها یورش برده و آنها را زیر مشت و لگد می‌گیرند. در عروسی‌ها داماد را کتک می‌زنند و عروس را بازداشت می‌کنند. در این طرح دستگیری چند تن از سینماگران ایران نیز قرار دارد، که تاکنون با بازداشت چندساعته مسعود کیمیائی (سازنده فیلم گوزن‌ها) در فرودگاه مهرآباد وهنگام بازگشت به کشور وسپس بازداشت تهمینه میلانی دنبال شده‌است فیلم "نیمه پنهان" تهمینه میلانی اکنون در تهران نمایش داده می‌شود و خود وی نیز گفته می‌شود برای شرکت در چند فستیوال جهانی عازم اروپا بود که بازداشت شد.

ستاد مرکزی پرونده‌سازی برای سینماگرانی که قراراست بازداشت شوند در کیهان تهران مستقر است و از دو نفر بعنوان اعضای ستاد نام برده می‌شود. این دو نفر "محمدنوری‌زاده" و "احمدالله‌یاری" نام دارند. رهبری این ستاد با حسن شایانفر مدیرمسئول کیهان تهران است. نوری‌زاده در هفته‌های گذشته سریالی ساخته که علیه اصلاحات وخاتمی است و تلویزیون پخش آن را شروع کرده‌است. احمدالله‌یاری نیز فردی است معتاد که در گذشته، در زمینه شعرنو فعالیت‌هائی داشته و پیش از انقلاب نیز مدتی درروزنامه‌کیهان کار می‌کرده‌است، که بدلیل اعتیاد شدید اخراج شده‌است.

گفته می‌شود، تاکنون دهها پرونده از مجموع پرونده‌هائی که برای هنرمندان و سینماگران ایران تهیه شده از موسسه کیهان به دادستانی انقلاب منتقل شده و یکی از همین پرونده‌ها مبنای شکایت مدعی‌العموم علیه تهمینه میلانی شده‌است.

جلب سرمایه‌گذاری خارجی با کدام اهداف؟

ب.الف. بزرگمهر

اخیرا اتحادیه اروپا موضوع فروش کنسرن بزرگ اروپائی بنام "هانی‌ول" را به کنسرن غول‌پیکر جنرال‌الکتریک که تقریبا تمام مراحل آن پایان یافته و به امضای طرفین نیز رسیده بود کان‌لم‌یکن اعلام کرد و از انجام آن به این دلیل که شرکت جنرال الکتریک به قدرتی برتر در داخل اتحادیه اروپا تبدیل خواهد شد جلوگیری کرد.

البته این موضوع تازه‌ای نیست و همچنان که در گذشته بارها رخ داده، در آینده نیز شاهد مواردی از این دست خواهیم بود که در واقع بخشی از جنگ اقتصادی دو قطب بزرگ سرمایه‌داری جهان، یعنی امریکای شمالی و اروپای باختری را تشکیل می‌دهد. آنچه بیشتر جالب توجه است این است که اتحادیه اروپا مانند همتایان امریکائی و ژاپنی خود، درست همان سیاستی را در قبال کشورهای دیگر جهان دنبال می‌کند که متناقض با تصمیمات هر از گاهی آنها، مانند نمونه فوق‌است. منظور تبلیغات امپریالیستی زیر پوشش گلوبالیسم (جهانی شدن سرمایه) و تعرض همه جانبه نئولیبرالیستی به اقتضادهای بومی، ملی ومنطقه‌ای سایر نقاط جهان، بویژه کشورهای درحال رشد و کم توسعه‌است.

این تبلیغات می‌کوشد نئولیبرالیسم و سیاست گلوبالیستی امپریالیست‌ها را به عنوان پدیده‌ای نوین و جایگزین نئوکلونیالیسم امپریالیستی و یک ***روش اقتصادی هماهنگ*** به جهانیان معرفی کند و برای آن پایه تئوریک و فلسفه سیاسی منسجمی بتراشد، در بطن خود، چنانکه نمونه فوق بخوبی نشان می‌دهد، دچار تناقض است و سیاست یک بام و دو هوای امپریالیست‌ها را به نمایش می‌گذارد. سیاستی که از طرفی، کافش نقش دولت در ساماندهی اقتصادی و تولید ملی را با طرح شعار "دولت‌ها باید خودشان را از همه امور اقتصادی کنار بکشند» سرلوحه کار خود قرار داده و از طرف دیگر، آنجا که رقابت قطب‌های سرمایه‌داری به چنگ اندازی به حریم آن دیگری منجر می‌شود، سیاست گلوبالیستی و تعرض نئولیبرالیستی چهره عریان و مهاجم امپریالیسم، در قبال کشورهای پیرامون سرمایه‌داری (بطور عمده شامل کشورهای موسوم به جهان سوم) بیش از پیش به نمایش می‌گذارد.

هدف ایدئولوژیک طرح نظریه "ضرورت‌های جهانی شدن" پنهان داشتن ماهیت امپریالیستی، ضدملی و استعماری و متجاوز آن است. بدین ترتیب و علیرغم رقابت انحصارگرایانه امپریالیستها با یکدیگر، کوشش می‌شود مبارزه ضد امپریالیستی خنثی شود و خلق‌های کشورهای پیرامونی به تسلیم در برابر یورش استعماری سرمایه عظیم مالی انحصاری کنسرن‌های فراملی تن دهند.

برخلاف تبلیغات سرمایه‌داری که "جهانی‌شدن" را روند طبیعی تکاملی و منطقی پیشرفت‌های فن‌آورانه (تکنولوژیک) در عرصه تولید وانمود می‌کنند و ادعای ایجاد "فرصت‌مساوی" برای انسان‌ها در عرصه جهانی دارند، روند تهاجم نئولیبرالیستی سرمایه‌داری در سه دهه اخیر و بویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی و گروهبندی کشورهای سوسیالیستی نشان داده است که ادامه و گسترش آن به تشدید هر چه بیشتر تضاد کار و سرمایه در عرصه جهانی، افزایش تضاد بین دولت‌های امپریالیستی و اتحادیه‌های اقتصادی–سیاسی برای برتری و تسلط بر جهان، گسترش شکاف بین فقر و ثروت، حتی در خود کشورهای متروپل سرمایه‌داری و بین کشورهای "ثروتمند"/ و "فقیر" و در نتیجه افزایش تضاد بین کشورهای متروپل سرمایه‌داری با کشورهای پیرامونی می‌انجامد و بحران عمومی سرمایه‌داری را که اکنون جنبه بین‌المللی یافته است، دامنه و شدت هرچه بیشتری خواهد بخشید.

بدین ترتیب، ادعای ایجاد دهکده جهانی که متاسفانه شیفتگان آگاه و ناآگاهی هم در کشورما یافته‌است، تنها بازتاب تمایل سیری ناپذیر امپریالیست‌ها و بویژه امپریالیسم امریکا و سازمان‌های بین‌المللی مانند "پیمان تجارت آزاد امریکای شمالی" (نفت) و "سازمان تجارت جانی" است که منافع انحصارات فراملی را به منظور تامین حداکثر سود ممکن به پیش می‌برد و دستیابی به بازارها را با کمترین محدودیت ممکن که بازار آزاد نامیده شده– به زیان زحمتکشان و محیط زیست تامین می‌نماید.

متاسفانه در زمینه سیاست‌های اقتصادی امپریالیستها و چگونگی برخورد با آن، ناروشنی‌های بسیاری در میان طیف نیروهای ترقیخواه کشور ما وجود دارد. این طیف که دامنه گسترده‌ای از نیروهای موسوم به ملی–مذهبی تا بخش‌هائی از چپ موسوم به "چپ نو" را در بر می‌گیرد، بنا به خصلت طبقاتی نیروهای در برگیرنده آن در دام تبلیغات امپریالیستی گرفتار شده و در همان جهتی قلم می‌زنند و اظهار نظر می‌کنند که در نهایت امر به سود تبلیغات سرمایه‌داری بزرگ مالی تمام می‌شود و یا ناظر بی‌طرف در این عرصه جلوه می‌کند. به نظر پاره‌ای از این نیروها، در شرایط قدرقدرتی امپریالیست‌ها و فروپاشی کشورهای سوسیالیستی در خاور اروپا، چاره دیگری برای کشورما جز پیوستن به "اقتصاد بازار" وجود ندارد. جریان اپورتونیستی "چپ‌نو" نیز هم‌آوا با رهبران راستگرای سوسیال دمکراسی اروپائی "جهانی شدن" را مرحله نوینی از تکامل سامانه سرمایه‌داری ارزیابی می‌کند. موضوع جذب سرمایه‌های خارجی به کشور که به طور مستقیم با مساله حساس اشتغال (بویژه اشتغال جوانان) پیوند زده شده‌است و این روزها به یکی از مباحث روز در ایران تبدیل شده، به نحوی که برای آن حتی لایحه به مجلس برده شده نیز حنبه دیگری از همین تسلیم پذیری در برابر تبلیغات امپریالیستی است. البته، جذب سرمایه‌خارجی به خودی خود امر و سیاست نادرستی نیست و باید مورد توجه نیز قرار گیرد، اما نه در چارچوب سیاست نئولیبرالیسم جهانی و باجنبه‌های تبلیغی برای انحراف افکار عمومی. با آن جنبه‌ای از این سیاست می‌توان، در چارچوب منافع ملی کشور موافق بود که همراه باشد با الویت سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی و نه تجاری! و این نیز ممکن نیست، مگر با وجود و حضور دولتی که اقتدار آن بر پایه اقتدار ملی و حمایت وسیع ملی تنظیم شده باشد.

"جهانی شدن" کاپیتالیسم یا سوسیالیسم؟

("گنادی زوگانف"، دبیراول حزب کمونیست فدارسیون روسیه، اخیرا کتابی در توضیح دیدگاه پایه‌های تئوریک "جهانی شدن" سوسیالیسم منتشر کرده‌است. او در این کتاب، بصورت تئوریک استدلال می‌کند که "جهانی شدن سرمایه" در بطن خود و برخاسته از قانونمندی علمی رشد و تکامل "جهانی شدن سوسیالیسم" را پرورش می‌دهد. نقش و روابط نیروی کار در جهان کنونی نیز در کار تحقیقیی-تئوریک زوگانف مورد بررسی قرار گرفته‌است. نشریه UZ ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، فشرده‌ای از این کتاب را در یک مقاله منتشر کرده‌است، که ترجمه آن را در زیر می‌خوانید. راه‌توده تلاش خواهد کرد تا این کتاب را با کوشش گروه ترجمه راه‌توده منتشر کند.)

ترجمه- کامران شیرزاد

تئوری "جهانی شدن" سرمایه‌داری، هسته‌ای را در خود می‌پروراند که می‌تواند امکان مادی برای انتقال به سوی جامعه‌ای با نظمی نوین و عادلانه را فراهم آورد. آن "جهانی شدن" که به آن اشاره می‌کنیم، برای آنکه شکل واقعی به خود بگیرد باید از پوسته کاپیتالیستی امروزین خود خارج شود.

"جهانی شدن" یک پروسه مورد نیاز و تاریخی بشریت است؛ پروسه‌ای اجتماعی که عملکرد آن ناشی از تاثیر گذاری متقابل اشخاص، گروه‌های اجتماعی، اقشار و طبقات مختلف و ملل و جوامع مدنی بر روی یکدیگر می‌باشد. به همین علت، انسان برای شناخت این نیاز و این پروسه نیازمند یک متدولوژی ویژه است. این متدولوژی باید معطوف به ارثیه مارکسیسم-لنینیسم باشد.

لنین اعتقاد داشت: هیچ کس نباید خود را تنها با آگاهی از نیازهای یک پروسه قانع شده دریابد، بلکه باید بتواند تشریح کند و توضیح دهد که این پروسه حاوی چه نوع ساختار اجتماعی است و ضرورت این ساختار توسط کدام طبقه اجتماعی تعیین می‌گردد.

زمانی که لنین این تز را تکامل می‌داد موفق به نتیجه‌گیری یک پرنسیب بسیار فوق‌العاده شد: راه‌هائی که در آن نیازهای تاریخی شکل واقعی به خود می‌گیرند به خاطر طبیعت و ذاتشان می‌توانند روش‌ها و راه‌های گوناگونی باشند، لذا تاریخ نمی‌تواند پیشاپیش پرسشگر "بودن و یا نبودن" آنها باشد، بلکه باید سئوال را در راستای "چگونگی بودن" مطرح کرد. پس تاریخ هیچ پدیده‌ای محتوائی غیر قابل تغییر و یا حوادث از پیش تعیین شده را به رسمیت نمی‌شناسد، چرا که هر پروسه عینی می‌تواند حاوی برنامه‌های مختلفی از یک ساختار اجتماعی باشد و یا اینکه معرف و توضیح دهنده نیازهای طبقات مختلف و گروه‌های اجتماعی دیگر باشد. بدین سبب می‌توان بزرگترین مشکلات اجتماعی را به طرق مختلف حل کرد، در واقع نبرد اجتماعی تعیین کننده آن است که کدام طبقه اجتماعی و کدام راه تکاملی برتری خود را نشان داده و به پیروزی می رسد.

برای مثال، امروز بحث بر این محور می‌گردد که مشکلات امروزین جهانی شدن و اساسا وجود این پدیده ناشی از پیشرفت عمومی جامعه است و یا اینکه در ارتباط و مولود روابط مشخص اجتماعی است؟

برای درک دقیق این سئوال که بصورت یک تئوری و از سوی تئوریسین‌های "جهانی شدن" مطرح می‌شود و آن را با سریشم به "جهانی شدن" (بعنوان یک نیاز) چسبانده‌اند، پیش از همه باید جویای آن شد که سرچشمه خصوصیات هلاک کننده امروزی تولید صنعتی در کجاست؟ چرا و چگونه تولید صنعتی منابع اولیه و محیط زیست را وارد بحران نابودی کرده‌است؟ آیا این خصلت ویژه تولید صنعتی در همه دوره‌هاست؟ یا ناشی از یک برنامه تولیدی تحت هدایت و فشار قوانین بازار و برای رسیدن به حداکثر سود، تحت عنوان بالا بردن توان سرمایه بدون به رسمیت شناختن هیچ مرز جغرافیائی است؟

مشکلات جهانی، مشکلات تمام بشریت کره خاکی است، اما بوجود آمدن آن‌ها محصول تمامی انسان‌ها نیست، بلکه ناشی از برنامه مشخص اقتصاد کاپیتالیستی، بویژه در کشورهای توسعه یافته صنعتی است.

حال یا بشریت ناچار است آش دست پخت کاپیتالیسم را سر بکشد و صورت حساب خطاها و مطامع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن را بپردازد و یا اینکه در پی یافتن آلترناتیوی برای "جهانی شدن"، ولی نه به شیوه نئولیبرالیستی آن که موجودیت بشریت را مورد هجوم قرار داده و خواهد داد، باشد.

با مثال زیر می‌توان به این نتیجه رسید که بشریت درگیر مبارزه‌ای سخت در همین ارتباط است؛ مبارزه‌ای که از قبل وجود داشته و حالا اشکال و سمت‌گیری‌های جدید به خود گرفته‌است.

پس از نیمه دوم قرن بیستم، در کنفرانس 1992 RIO سازمان ملل متحد (کنفرانس محیط زیست) مصوبه‌ای مورد تائید اکثریت قرار گرفت که کسی قادر به نفی آن نیست. هسته اصلی این مصوبه آنست که گسترش تولید برمبنای مدل مصرف، به علت محدود بودن منابع اولیه و محدوده مرزهای اکولوژیک جهانی غیر ممکن است! در نتیجه به علت واقعی بودن این امر انسان مجبور به پیدا کردن شیوه‌ای دیگر برای ادامه زندگی و تکامل می‌باشد.

مصوبه بالا از یک طرف به طور اخص و از طرف دیگر بطور اعم باید بصورت یک راه اصولی برای تکامل پایدار با مرزها و سرحدات مشخص پذیرفته شده و اجرا شود، زیرا به همان اندازه که "جهانی شدن" همه گیر است، توجه به محیط زیست و قابلیت های آن هم مهم و همه گیر است! در حالیکه ما شاهدیم و فاکت‌های بسیاری نشان می‌دهد که سعی می‌شود تا از این واقعیت غیر قابل کتمان تعاریف دیگری ارائه گردد، یعنی توانائی باروری پدیده "تکامل پایدار" بطور کلی با شیوه کاپیتالیستی پیوند داده شود و در این چارچوب توضیح داده شده و تشریح شود! مثلا تلاش می‌شود مدل تولید و مصرف غربی فقط در کشورهای گروه ۷ حفظ و نگهداری شود، این تئوری و پایه‌های کاربردی آن در دهه ۷۰ و در "کلوپ رم" (انجمن استاتید و تجار تیزهوش) فرموله شده و بر سه محور قرار دارد : ۱- مرزهای رشد اقتصادی ۲- رشد صفر درجه ۳- رشد عالی!

تمامی این اصول منتهی به محدود کردن کمی قدرت تکامل و نیروی مولده خارج از کشورهای قوی سرمایه‌داری می‌گردد. بدین طریق "جنون پیشرفت" افسار گسیخته و کنترل نشده که در خدمت انباشت سرمایه قرار گرفته خود عامل سقوط جامعه به ژرفای بدبینی نسبت به تکنولوژی و عامل بوجود آمدن و یا خلق تئوری "پایان تاریخ" خواهد بود.

روی دیگر این بحث می‌تواند این باشد که ما بر تولید و مصرف و توزیع نوع غربی (۷ کشور بزرگ سرمایه‌داری) پیروز شده و این مدل را کنار بگذاریم و دور بزنیم و در اینصورت پیشرفت اجتماعی با کیفیت بهتری را برنامه ریزی کنیم!

در برنامه حزب کمونیست فدراسیون روسیه راه‌هائی به شرح زیر مشخص شده‌است:

در بدو ورود به هزاره جدید، انسان برای اولین بار د ر تاریخ خود مجبور به غم انگیزترین انتخاب در راه‌تکامل جامعه خود شد؛ از نظر حزب کمونیست فدارسیون روسیه و دیگر احزاب میهن دوست فقط دو راه متضاد طبقاتی و اجتماعی که هر کدام علائق و منافع خاصی را نمایندگی می‌کنند فرا روی انسان‌ها قرار دارد:

اول– محدود کردن توان رشد اقتصاد جهانی و یا حتی به تعطیلی کشاندن قدرت رشد. یعنی کنسرو کردن ساختار تولید، تقسیم و مصرف آن برای مردم ۷ کشور بزرگ صنعتی غرب، که دراین صورت این کشورها ناچارند خود را محصور و در مقابل دیگر ملل جهان نفوذ ناپذیر کنند و از سیستم به اصطلاح پیشرفته، اما در اصل ضد بشری سرمایه‌داری جهانی به کمک "نظم نوین" دفاع کنند.

دوم– بالا بردن سطح استاندارد زندگی اجتماعی انسان‌های روی کره زمین، با توجه به تغییرات اساسی در شیوه تولید و شکل زندگی و قدرت مولده از لحاظ کیفی و کمی و همچنین حفظ و رعایت ثبات محیط زیست بشری با استفاده از عالی‌ترین ابزارهای علمی و تکنیک پیشرفته.

لذا "جهانی شدن" می‌تواند فرم دیگری از یک پروسه را در برابر ما قرار دهد و نشان دهد که " جهانی شدن" یک شکل خاص را ندارد، بلکه به اشکال مختلف و شیوه‌های تکاملی مختلف نیز ممکن و عملی است.

به هیچ وجه نباید با توجه به برداشت‌های جاری در ادبیات جوامع سرمایه‌داری از مقوله "جهانی‌شدن" دنباله رو شیوه نئولیبرالیستی تکامل اقتصادی و اجتماعی شد. جهان بینی مارکسیسم–لنینیسم این امکان را فراهم ساخته تا بتوانیم از دیدگاه دیالکتیکی این پدیده را بهتر توضیح دهیم و به شناخت آسان‌تر و دقیق تر آن دست پیدا کنیم.

درک مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی از ترقی اجتماعی عبارت است از پروسه "اجتماعی شدن کار" که پایه و تعیین کننده تازگی‌های جهانی است و خود از میان تمام مراحل تکاملی اجتماع انسانی عبور کرده و نقش موتور آن را برعهده می‌گیرد. خصوصیات اصلی این مقوله اقتصادی، در کارهای تئوریک مارکس و لنین همه جانبه نمایان است و ما نیز تلاش خواهیم کرد جدا از برخورد کلاسیک به مارکسیسم و لنینیسم، با ارائه توضیحات دقیق و کارشناسانه پیرامون این مقوله، ارتباط آن با دوران امروز را عریان سازیم. با توجه به این امر که شیوه تولید سرمایه‌داری نقش بزرگ و مهمی در اجتماعی شدن کار اجرا می‌کند و اینکه کاپیتالیسم حتی پیش شرطهای لازم را برای این مقوله (اجتماعی شدن کار) بوجود آورده، می‌توان گفت که این پروسه به طرق دیگر نیز بدون استثمار انسان توسط انسان و تضاد طبقاتی ادامه پذیر است.

و اما اجتماعی شدن کار: مقوله اجتماعی شدن کار که توسط لنین به عنوان یک تز فرموله شد؛ به هزاران شکل و فرم مختلف با شتاب رو به جلو و در حال گسترش است. تاثیر گذاری "کار" بر رشد صنایع بزرگ کاپیتالیستی (کارتل‌ها، تراست‌ها۰۰۰) و تاثیر آن بر رشد غول آسای قدرت مالی امروزه برای همگان امری مسلم است، که این خود نیز عامل اصلی و مادی گریزناپذیری رفتن به سوی سوسیالیزم است.

پس از نمایان شدن سرحدات و مرزهای عملی و تئوریک "جهانی شدن"، می‌توان نتیجه گرفت که "جهانی شدن" عبارتست از یک فرم "کار اجتماعی (در حال حاضر از نوع سرمایه‌داری آن)، که مقیاس بین‌المللی نیز به خود گرفته‌است."

با این همه، دو آلترناتیو در ارتباط با مقوله "اجتماعی شدن کار" وجود دارد که به دو شکل مشخص پدیدار می‌گردند: ۱– **کار در خدمت سرمایه** ؛ ۲– **کار آزاد از یوغ سرمایه.**

در متن تاریخ جهانی معنای این آلترناتیوها واضح‌تر می‌شوند، اگر بتوانیم درک مارکسیستی آن را ارائه دهیم، چرا که درک مارکسیستی می‌تواند تعاریف مشخص‌تری نسبت به دید تنگ اقتصادی سرمایه‌داری سنتی از این مقوله ارائه دهد. می‌توان از کار در وهله اول بعنوان خصلتی از خصائل انسان نام برد و یا بعنوان تلاشی برای ادامه زندگی بهتر و یا بعنوان عامل تکامل اجتماعی. خصوصیت انسان را نمی‌توان و نباید صرفا در انرژی او جستجو کرد، بلکه باید قدرت اعجاز او را در طبیعت جستجو کرد. از دیدگاه مارکس نیز کار عبارتست از خلق کردن، کار علمی کردن، کشف کردن، بوجود آوردن؛ و سرمایه عبارتست از شیئی مرده، کاری مرده که به صورت پول فرم جهانی به خود گرفته و کار زنده را مغلوب خود ساخته‌است. جوهر وجودی حاکم بر قوانین تکاملی سرمایه و انباشت آن عبارت است از رشد کمی بدون مرز و فاقد هر گونه کنترل کیفی. برای سرمایه بطور کلی مهم نیست که انباشتش حاصل چه نوع کاری است؛ آیا تولید دارو موجب افزایش سود و انباشت سرمایه می‌شود و یا تولید مواد مخدر؟

به این دلیل است که خصوصیات کار و سرمایه متفاوتند و هر کدام تاثیرات عمیق خود را روی اقتصاد و زندگی بشر می‌گذارند. هیچ آلترناتیوی در مقابل اجتماعی شدن کار وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما در مقابل کاپیتالیسم یک آلترناتیو وجود دارد و بوجود خواهد آمد: سوسیالیسم و بشریت.

در گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست پلنوم هفتم– روی این تز تاکید شد که حزب کمونیست فدراسیون روسیه موافق مقوله جهانی شدن به معنای در هم آمیزی اقتصادی به نفع تمامی ملل موجود، غنی سازی فرهنگی متقابل، انتقال متقابل مدرنیته و مدنیت می‌باشد و از آن بعنوان یگانه آلترناتیو واقعی در مقابل شعار نئو لیبرالیسم نام می‌برد. شعاری که خود را در تئوری جهانی شدن کاپیتالیسم پنهان کرده‌است.

انسان در دوره حساس انتخاب تاریخی خود قرار گرفته و هیچ دلیلی وجود ندارد که بتوان از آن نتیجه گرفت که بشریت محکوم به پذیرفتن آن شیوه زندگی می‌باشد که خالقین سناریوی جهانی شدن کاپیتالیستی آن را طراحی کرده و بعنوان "نظم نوین جهانی" اعلام کرده‌اند.

نامه‌ها و پیام‌ها

نسنجیده نویسی‌های نشریه "نامه مردم"!

همزمان با انتشار خبر کناره‌گیری "علی‌خاوری" از دبیر اولی حزب توده‌ایران در نشریه "نامه مردم"، راه‌توده در شماره ۱۰۸ خود مقاله‌ای پیرامون نقطه نظرات منتشره در نشریه "نامه مردم" و دیدگاه حاکم بر این نظرات منتشر کرد. نشریه نامه مردم در یک واکنش عصبی و شتابزده یک سلسله اتهامات و ادعاهائی را در چند صفحه منتشر کرد، که در اصل، ارتباطی به مسائل مهم مطرح شده در مقاله راه‌توده، پیرامون مواضع نادرست این نشریه در انتخابات مجلس پنجم، انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، متهم ساختن این و آن به رابطه با دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی، رای به کاندیداهای مستقل در انتخابات مجلس ششم، موضع‌گیری اخیر این نشریه در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری ۸۰، شیوه نگرش این نشریه به مسائل جامعه ایران و شباهت‌های انکارناپذیرآن با نگرش گروه‌هائی مانند راه‌کارگر به مسائل جامعه ایران و یک سلسله مسائل مطرح شده دیگر نداشت. آن مقاله نه تنها پاسخی به این مطالب اساسی نبود، بلکه تکرار مطالب گذشته و اصرار بر ادامه همان روش تفرقه افکنانه و تهمت آلودی بود که بحران وسیع تشکیلاتی را در حزب موجب شده است. اتفاقا حل مشکلات نظری در نامه مردم به نوعی در گرو پایان بخشیدن به همین روش و منش است. روشی که به جمعی توده‌ای اجازه می‌دهد تا جمع دیگری از توده‌ای‌ها را چنان آماج اتهامات سخیف قرار دهد و از چنان لغات و اصطلاحاتی برای حذف عده‌ای توده‌ای از صفحه روزگارسیاسی بهره گیری کند که معلوم نیست، اگر نویسنده می‌خواست علیه دشمنان و مخالفان واقعی حزب مطلبی بنویسد چه می‌نوشت و از چه لغات و اصطلاحاتی استفاده می‌کرد!

نویسنده "نامه مردم"، اگر در آن پاسخ تنها به یک نکته درست اشاره کرده باشد، همان ترجمه اشتباه "طبقه" بجای "قشر" از زبان انگلیسی به فارسی بود، که مترجم مقاله منتشره در راه‌توده نیز طی نامه صادقانه‌ای به شورای سردبیری راه‌توده آن را پذیرفت.

البته، پذیرش این اشتباه در ترجمه از انگلیسی به فارسی ارتباطی با اصل مسئله، یعنی دیدگاه حاکم بر نشریه نامه مردم نسبت به اوضاع ایران و جناح‌بندی‌های درون و حاشیه حاکمیت و یک پارچه دیدن حاکمیت و روحانیت ندارد. واقعیت اینست که نویسندگان نامه مردم، حتی در اسنادی که بنام حزب توده‌ایران منتشر می‌کنند جناح بندی میان روحانیون و حاکمیت را قبول ندارند و آن را در عمل "کاست" و یا "طبقه" فرض می‌کنند. این در حالی است که حتی از این اسامی و اصطلاحات نیز در مقالات این نشریه "نامه مردم" استفاده شده‌است؛ از جمله در نامه مردم ۴۳۱ (مهر ماه ۷۳). حتی آنجا که وقتی این اختلاف را در مصاحبه با رادیو بی. بی. سی و در باره انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ می‌پذیرند آن را **اختلاف سلیقه** اعلام می‌کنند!

این احتمال را نمی‌توان از نظر دور داشت که ممکن است نویسنده و یا گوینده‌ای سهوا از چنین اسامی و اصطلاحاتی استفاده کند، اما واقعیت همان است که گفته شد: روح حاکم بر دیدگاه‌ها و نظرات منتشره در نامه مردم حکایت از شناخت روحانیت و حتی حاکمیت ایران بصورت یک کاست و یا طبقه دارد! برای مثال در مقاله‌ای که پیرامون انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم (معروف به دوم خرداد) در آستانه این انتخابات در نشریه نامه مردم منتشر شد و در واقع اعلامیه انتخاباتی بود، نویسنده در توجیه انفعال در برابر این انتخابات و پیروی از مشی تحریم می‌نویسد: «**مگر جناح ها با هم تفاوتی هم دارند؟**». اینها برجسته‌ترین نمونه‌ها، در گذرگاه‌های مهم طی سال‌های گذشته است، والا از این نوع مواضع به کرات می‌توان، حتی در هر شماره نامه مردم پیدا کرد!

همانگونه که در شماره ۱۰۸ راه‌توده تاکید شد: شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم و سوء استفاده دشمنان حزب توده‌ایران مخالف گفتگوهای مطبوعاتی میان توده‌ای‌هاست و به همین دلیل نیز راه‌توده بجای گفتگوهائی از نوع اخیر میان راه‌توده و نامه مردم، تنها گهگاه به برخی نقطه نظرات منتشره در نشریه نامه مردم اشاره و دیدگاه‌های خود پیرامون آنها را منتشر کرده است. این درحالی است که مسائل حل نشده و قابل بحث بسیاری وجود دارد، که همچنان باید امیدوار بود در یک جلسه صلاحیتدار، به همه آنها رسیدگی شود. طبعا رفقای نامه مردم نیز نقطه نظراتی چه در عرصه نظری و چه تشکیلاتی- دارند که ما به سهم خود از طرح آنها در جمع توده‌ای‌ها و شنیدن نقطه نظرات متقابل استقبال می‌کنیم.

با این توضیح مختصر، امیدواریم کسانی که در هفته‌های اخیر طی نامه، پیام و گفتگوهای مستقیم و یا تلفنی خواستار برخوردی جدی‌تر از گذشته با مطالب منتشره در نامه مردم، در ارتباط با راه‌توده بودند قانع شده و سیاست و مشی راه‌توده را در این عرصه نیز بپذیرند. تردید نیست که پیرامون یکایک مسائل مطرح شده در نشریه نامه مردم مستدل‌ترین پاسخ‌ها وجود دارد، اما اگر چنان شرایط و موقعیتی فراهم نباشد که منطق بر احساسات، برخود محوری‌ها، بر رقابت‌های ناسالم مهاجرتی و بر پیشداوری‌ها غلبه کند، همه این استدلال‌ها، هر اندازه هم که با حسن نیت همراه باشد، نتیجه معکوس ببار خواهد آورد؛ همچنان که تاکنون آورده است!

آلمان- مونستر- قبل از هر چیز برای شما دست اندرکاران نشریه آرزوی موفقیت را در انجام کار بسیار با ارزش و بی نظیر شما دارم. من یکی از خوانندگان دائمی "راه‌توده" هستم و بعنوان یک خواننده نشریه یا بهتر بگویم بعنوان یک توده‌ای امیدوارم از جنبش زنان برای آزادی و برابری و همچنین مبارزات زنان و فداکاری‌های آنها بیشتر بنویسید. پنجاه سال پیش در حزب توده‌ایران بود که پرچم آزادی زنان به اهتزاز درآمد و این یکی از پرافتخارترین و با ارزش‌ترین مبارزات حزب توده‌ایران بوده و هست و امیدوارم همچنان نیز باقی بماند. ضمنا از شما دوستان تقاضا دارم لیست کتاب‌هائی را که در آرشیو دارید برایم ارسال دارید. برای یکایک شما آرزوی موفقیت دارم.

الف. ط

توابین و آرمان‌خواهان

از همان هفته‌های نخست پیروزی انقلاب، برپائی جمهوری اسلامی و تشکیل دولت موقت، سایه روشن‌های نبرد بر سر سمت‌گیری سیاسی و اقتصادی آغاز شد. در ابتدا، شرایط انقلابی حاکم بر کشور به این سمت‌گیری‌ها جهت عمده را داد، اما بتدریج و متاثر از بسیاری رویدادهای تعیین کننده در جمهوری اسلامی، این سمت گیری جهت عکس را پیمود، به نوعی که بسیاری از کسانی که در ابتدای پیروزی انقلاب در صف مدافعین آرمان‌های انقلاب و حتی تعمیق آن بودند، به صف مقابل پیوستند و خود به اهرم‌های پرقدرتی برای جلوگیری از روند انقلابی در کشور تبدیل شدند. از این جمع، عده‌ای چنان چرخشی در مواضع اقتصادی و سیاسی خود بوجود آوردند که هیچ نام دیگری جز "تواب حکومتی" برآنها زیبنده نیست!

ستون "توابین حکومتی و آرمان‌خواهان انقلابی" را با توجه به همین چرخش و جابجائی ها در صفوف حکومتیان و بویژه روحانیون انتخاب کرده‌ایم. مرور مطبوعات سال‌های اول پیروزی انقلاب ۵۷ گنجینه‌ای را در برابر هر پژوهشگر ساده‌ای قرار می‌دهد، که متکی به آن به آسانی می‌تواند پس زمینه‌های صحنه امروز در جامعه ایران را حدس بزند و یا به خاطر آورد، غفلت‌ها و اشتباهات نسل اول انقلاب را بازشناسد و بر عملکرد سیاسی گذشته خویش نیز نگاهی دوباره بیاندازد!

عده‌ای از گرمای انقلاب گریختند و به زیر سایبان سرمایه‌داری تجاری خزیدند، عده کمتری خود یکی از مهره‌های ستون فقرات سرمایه‌داری تجاری شدند، جمعی مغلوب شده و به گوشه‌ای خزیدند، گروهی بدست همان‌ها که تواب حکومتی شده‌اند به زندان افکنده شده، به بند کشیده شده، ترور شدند، به قتل رسیدند و یا تیرباران شدند و اندک شمارانی توانستند تا آستانه جنبش کنونی مردم ایران برای اصلاحات و دگرگونی خود را حفظ کرده و همراه نسل جدیدی از آرمان‌خواهان اکنون در دل این جنبش قرار بگیرند. بدین ترتیب، نبرد همچنان ادامه دارد. نبرد میان انقلاب و ضد انقلاب!

از آنجا که نقش هاشمی رفسنجانی در میان توابین حکومتی، نقشی برجسته و ادامه دار است، این مرور گذشته‌ها را باز هم با او شروع می‌کنیم و سپس از "رهبر" کنونی جمهوری اسلامی نیز که سخنان و مواضع امروز او بکلی با نظرات، مواضع و حتی عملکرد پیش از انقلاب و در سال‌های اول انقلاب او متفاوت است یاد خواهیم کرد و ادامه خواهیم داد. این مواضع و سخنان، در عین حال که مواضع دگرگون شده این شخصیت‌ها را نشان می‌دهند، در مقایسه با آنچه که در همین شماره راه‌توده و در صفحه اخبار جنبش کارگری می‌خوانید، فاجعه ناشی از خیانت به آرمان‌های انقلاب را بازتاب می‌دهد. همین مرور گذشته‌ها و به خاطر آوردن بسیاری از هشدارباش‌ها و توصیه‌ها حتی از زبان آیت‌الله خمینی و در ضرورت پرهیز از ارتجاع مذهبی و یا حقوق زنان- چهره ارتجاع مقلد طالبان افغانستان در حاکمیت جمهوری اسلامی را بیشتر آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که آنها چگونه توانستند گام به گام پیش آمده و بر سرنوشت انقلاب چنگ اندازند

هاشمی رفسنجانی: «هدف ایجاد جامعه‌ای خالی از مستکبر و مستضعف است. دو قطبی شدن جامعه قابل قبول ما نیست. عده‌ای بدون حساب و کتاب ثروتمند شوند و عده‌ای ضعیف و محروم از همه چیز، ثروت باید کنترل شود، در آمد باید کنترل شود، راه تکاثر ثروت نامشروع باید مسدود شود. اقتصاد مملکت باید تحت کنترل، تولید باید تحت کنترل و حرکت تجاری کشور باید تحت کنترل باشد. باید جلوی این جور جنایت‌ها گرفته شود.» (نماز جمعه تهران شهریور ۱۳۶۱)

آیت‌الله مشگینی در پیام به سمینار هیات‌های هفت نفره تقسیم زمین: «ما برای زنده کردن حقوق تضییع شده مستضعفان و گسترش عدالت و پیاده کردن برنامه‌های اسلامی تحت عنوان شورا و عمل به قانون اساسی گام بر می‌داریم و عقب هم نخواهیم نشست!» (بهمن سال ۱۳۶۱)

علی خامنه‌ای: «انقلاب اگر در قالب یک قانونی متجلی نشود، قابل بقاء نیست. یعنی اگر قانونی وجود نداشته باشد، انقلابی باقی نخواهد ماند. امروز کسانی بنام امام و اسلام و انقلاب سعی دارند انقلاب را مخدوش کنند، بی‌قانونی کنند، این نمی‌شود دیگر!» **(مرداد ۱۳۶۱)**

آیت‌الله جنتی: «اگر بخواهند خلاف‌ها را در رابطه با فرمان امام بررسی نمایند، باید از دانه‌های درشت شروع کنند، رسیدگی به خلاف‌ها را باید از جائی شروع کرد که خلاف‌ها سنگین‌تر است و احیانا متخلف از ناحیه‌هائی حمایت می‌شود، اگر خلاف بزرگ جلویش گرفته شود، خلاف های کوچک قابل جلوگیری است. عدل اقتضاء می‌کند که خلاف بزرگتر را جلوگیری کنند، آهن‌خواران، محتکران و گرانفروشان و آنهائی که از این وضع زمان جنگ ناجوانمردانه سوء استفاده می‌کنند، نباید خیالشان راحت شود و هر کاری بخواهند در بازار انجام دهند و هر چه بخواهند خون مردم بیچاره را در شیشه کنند!»

آنها که سنگر عوض نکردند:

موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب: «من اعتقاد دارم که جوان‌های پرشور ما پس از بازگشت از جبهه‌ها و پیروزی کامل نخواهند گذاشت محتکران و گرانفروشان آسوده باشند و بیت‌المال مردم و اموال حرام آنها را به دست صاحبان اصلی‌شان باز خواهند گرداند» (۱۱ مهر سال ۱۳۶۱)

حجت‌الاسلام مجتهد شبستری: «مطبوعات باید از نظر برخورد سیاسی آینه‌ای باشند برای منعکس کردن تمام عقاید و افکار متفاوتی که در چارچوب قانون اساسی ابراز می‌شود. قانون شکنی می‌کنند و اسمش را می‌گذارند عمل حزب‌اللهی. حزب‌الله کسی است که به قانون عمل کند و نه قلدری و تهاجم و مردم آزاری و خودرائی کردن.» (سال ۶۱)

روزنامه‌کیهان در غیاب حسین شریعتمداری و حسن شایانفر

با مواضع روزنامه کیهان در دوران سرپرستی آن توسط سیدمحمدخاتمی و حجت‌الاسلام شاهچراغی آشنا شویم، که اولی اکنون رئیس جمهور است و دومی در یک حادثه سقوط هواپیما (که تکرار بی‌وقفه آن در جمهوری اسلامی به حق همه آنها را زیر علامت سئوال قرار داده‌است) کشته شد.

کیهان(آذرماه ٦١) : «مارقین، قشریون و انجمنی‌هائی که برای شاه انگشتر عقیق می‌فرستادند، اگر چه مرجع بوده و اگر چه بر پیشانی جای مهر دارند، همان مارقین زمان ما هستند. اینها همان طرفداران اسلام امریکائی‌اند که در برابر اسلام حقیقی و انقلابی چهره واقعی خود را پنهان کرده و می‌توانند در آینده سنگین‌ترین و خطرناک‌ترین ضربه‌ها را به پیکر انقلاب فرود آورند.» (این سخنان و این مقالات نوشته شد، اما با خام خیالی و آسوده‌خاطری از کنار آن گذشتند. برای کوبیدن سر مار به سنگ آنقدر تاخیر کردند، تا فرصت از دست رفت و امثال مکارم شیرازی، مصباح‌یزدی، طبسی، محمدیزدی، خزعلی، حسین شریعتمداری،

آیت‌الله شاهرودی، علیزاده و کارگزاران آنها در سپاه و قوه قضائیه قدرت را بدست گرفتند و همان کردند که در همین سرمقاله روزنامه کیهان نگران وقوع آن بودند!)

حجت‌الاسلام خوئینی‌ها: «این کدام جریان است که چهره‌های برجسته و شناخته شده انقلاب را به محض اینکه می‌خواهند در میدان اقتصادی یک حرفی بزنند و این حرف یکمقدار برخورد با منافع آن طبقه‌ای، که هیچ سهمی در انقلاب نداشته و رو در روی انقلاب هم بودند و حالا هم هیچ دلخوشی ازانقلاب ندارند، به محض اینکه منافع آنها به خطر می‌افتد، فوری این جریان اصیل را متهم می‌کنند که به دارای تفکرات مارکسیستی است، چپ گراست و می‌خواهد کشور را به سمت یک نظام سوسیالیستی پیش ببرد. حرکت انقلاب در قوه مقننه، در قوه قضائیه و قوه مجریه باید به سمت منافع طبقه محرومان و زحمتکشان باشد نه به سمت منافع طبقه مرفه. من اعتقادم این است که این جریان که عرض کردم، در برابر جریان امام و خط انقلاب و راه‌امام از آغاز انقلاب بوده و در پیروزی انقلاب منزوی شده، دارد مجددا رشد می‌کند و حضور در همه صحنه‌ها پیدا می‌کند و خود جریان انقلاب و نیروهای وابسته به انقلاب هم گاهی اشتباهاتی می‌کنند و باعث می‌شود آنها حضور بیشتری پیدا کنند و این خطر است.»

پیام‌های جواد لاریجانی را باید جدی گرفت!

با امریکا تفاهم با "ناتو" گفتگو!

روزنامه " ایران"، شاید یگانه روزنامه رسمی در میان روزنامه‌های مصادره شده انقلاب باشد، که اخبار داخلی را کمتر با دخل و تصرف، اما با درک اهمیت سیاسی آنها منعکس می‌کند و از آنجا که جزو روزنامه‌های قدیمی و رسمی (به مفهوم نزدیکی آن به حکومت) است، اخبار آن را می‌توان به همین مفهوم، یعنی مفهوم حکومتی دنبال کرد. ستون "گپ سیاسی" آن خوانندگان ویژه خود را دارد.

در ستون "گپ سیاسی" شماره ۸ مرداد این روزنامه مصاحبه‌ای از محمدجواد اردشیر لاریجانی چاپ شده‌است. در این گفتگو و در ارتباط با امریکا مطالبی عنوان شده که بی شک اگر از سوی هر یک از طرفداران اصلاحات در مجلس، دولت و یا روزنامه‌ها مطرح می‌شد بزرگترین جنجال‌های سیاسی را به همراه می‌آورد.

محمدجواد لاریجانی در این مصاحبه گفته‌است: «حتی اگر امریکا با ما در بالاترین حد تخاصم برخورد می‌کند ما باید با یک رفتار دیپلماسی به افراد و گروه‌های منصفانه‌تر در داخل امریکا دسترسی پیدا کنیم و نظرات آنها را نسبت به ایران مثبت کنیم. صحبت با اعضای کنگره، دولتمردان سابق، فعالان سیاسی و ۰۰۰۰اگر به صورت حساب شده و بجا باشد به عنوان یک نظر کارشناسی باید همیشه دنبال شود۰۰۰»

البته، این نوع اظهار نظرهای محمدجواد لاریجانی نه تازگی دارد و نه تعجب آور است. ایشان در این نوع اظهارنظرها به آنها که باید پیامش را دریافت کنند پیام می‌فرستد و دریافت کنندگان پیام‌هایش نیز می‌دانند پشت جبهه لاریجانی چه کسانی قرار دارند. بنابراین، پیام‌های ایشان، اعلام مواضع جناحی است که نه با دولت خاتمی موافق است و نه سرسازش با جنبش کنونی مردم ایران دارد. مخاطبین لاریجانی در خارج از کشور، که امریکا، انگلستان و حتی "ناتو" است، نه تنها از طریق پیک‌های ویژه و مخفی، بلکه بصورت علنی نیز در جریان این دیدگاه‌های جبهه مخالف اصلاحات قرار گیرند و رهبران و تئوریسین‌های این جبهه را دارای چنان توان و نیروئی بیآبند که ممنوع‌ترین اظهار نظرها را در ارتباط با روابط با امریکا و ناتو در مطبوعات می‌کند و کسی هم به کارش کاری ندارد! اظهاراتی که اگر از دهان یکی از اصلاح طلبان برآید بزرگترین جنجال تبلیغاتی و حتی محاکمه را در پی خواهد داشت. از جمله سردبیر روزنامه صبح آزادگان "شمس‌الواعظین" که به جرم تشویق افکار عمومی در زندان است و یک از اتهاماتش گرفتن دلار برای راه‌انداختن روزنامه‌های جامعه، نشاط، توس و صبح آزادگان است!

حال ببینیم آقای جواد لاریجانی در گفتگوئی که در ۱۱ اسفند ۷۸ و در دوران شکوفائی نشریات دوم خردادی در باره "ناتو" چه گفته‌است و چگونه می‌خواهد به کمک امریکا و انگلیس یک دولت دمکرات در عراق بر سر کار بیآورد:

«۰۰۰باید کمک کنیم مردم عراق یک حکومت مناسب دموکراتیک را در کشور خود روی کار بیآورد. در این هدف کشورهائی مثل ایران و عربستان باید نقش بزرگی را بازی کنند. در این هدف نقش کشورهای غربی مثل امریکا و انگلیس که در منطقه حضور دارند را باید در نظر داشت. آنها هم به نحوی باید در این قضیه نقش مثبت داشته باشند. من می‌خواهم بگویم ما یک هدف بزرگی را دنبال می‌کنیم. نباید به خاطر لوازم فرعی، هدف اصلی را فراموش کنیم یا ندیده بگیریم. برای رسیدن به اهداف بزرگ با دشمنان خونین خود هم می‌توانیم توافق کنیم۰۰۰ ما باید با ناتو صحبت کنیم. به نظرم مذاکره ما با ناتو منافع مهمی برای ما دارد. حوزه کار ناتو عوض شده‌است. یک وقت ناتو برای این بود که کشورهای اروپای غربی را در مقابل مسکو نگه دارد، ناتو در جنگ خلیج فارس شرکت داشته‌است، هواپیماهای ناتو هر چند وقت یکبار شمال عراق را می‌زنند. ترکیه عضو ناتوست، در بوسنی و هرزه‌گوین فعال بودند، درکوزوو فعال بودند.»

این اظهارات روشن‌تر از آنست که نیازی به تفسیر داشته باشد. آنچه که می‌توان به آن اضافه کرد آنست که مخالفان اصلاحات و طرفداران سرکوب جنبش مردم، با همین صراحت فضای جلب حمایت خارجی برای عملیات کودتائی را برای خود فراهم می‌آورند و آنجا که ضرورت داشته باشد، از پشت شعارهای غرب ستیزی و اسکتبار ستیز بیرون آمده و به جای آتش زدن پرچم امریکا توسط انصارحزب‌الله به پا بوس صاحب پرچم خواهند رفت! پابوسی در حد تبرئه ناتو از همه جنایاتی که در یوگسلاوی سابق مرتکب شد، جنگ در بالکان را تدارک می‌بینند و به مقدونیه لشکرکشی کرده‌است و همچنان در کمین فرصتی مناسب برای آشوب در خلیج فارس و برافروختن جنگ داخلی در ایران است. جبهه‌ای که جوادلاریجانی در آن قرا ردارد، به کمک این ناتو و به کمک امریکا می‌خواهد حکومت دمکراتیک در عراق بر سر کار آورد! (مصاحبه رادیوئی راه‌توده را در همین شماره بخوانید)

مشاهدات گزارشگران راه‌توده از

"شلاق" زدن مردم!

در روزهای پیش از انتشار شماره ۱۱۰ راه‌توده، پیرامون آنچه که در خیابان‌ها، میادین و گذرگاه‌های پر رفت و آمد تهران در این روزها می‌گذرد ۷ گزارش از داخل کشور دریافت داشتیم. این گزارش‌ها، علیرغم کوتاه بودن آنها از جمله بدلیل دشواری تماس با خارج کشور و هزینه آن- همگی در عین حال که بیانگر فضای کنونی در تهران است و در ارتباط با توطئه جدید باصطلاح مبارزه با منکرات و فحشاء است، بیانگر هوشیاری مردم نسبت به تحریکاتی از نوع شلاق زدن جوان‌هاست. این گزارش‌ها را در زیر می‌خوانید:

۱- کودتا نمی‌توانند بکنند، اما جنگ و آشوب داخلی را اگر مفید به حال خودشان بدانند راه‌خواهند انداخت، این مال وقتی است که احساس کنند دیگر چیزی برای از دست دادن در حاکمیت ندارند. این جنگ به سود امریکاست و از دل آن یک یلتسین ایرانی را، بعنوان ناجی بیرون خواهند آورد.

متاسفانه جوان‌ها درباره امریکا و غرب بطور کلی و سازمان تجارت جهانی بطور اخص دچار توهم هستند و فکر می‌کنند چاره بیکاری و مشکلاتشان است. در این مورد هرچه روشنگری کنید کم کرده‌اید، زیرا هم روزنامه‌های داخل کشور در این مورد مطلب ندارند و هم بی‌اعتمادی نسبت به تبلیغات حکومتی چنان است که اگر آنها از امریکا بد بگویند، مردم نتیجه عکس از آن می‌گیرند!

در مورد جبهه اصلاح طلبان هم باید به گستردگی طیف آن، جناحبندی‌های درونی این جبهه و حتی تضادهای آنها توجه کرد. بنظر ما در اولین پیچ بزرگ این جناحبندی‌ها به جدائی‌ها ختم خواهد شد البته، این وضع در جبهه روبرو هم وجود دارد.

۲- می‌خواستم گوشه‌هائی از مراسم شلاق زدن جوان‌ها را در میدان ولی‌عصر برایتان بگویم: به رغم تلاش ماموران برای جلب حمایت مردم از این وحشیگری، خودم شاهد بودم که هرچه ماموران حکم تعزیر از مردمی که شاهد این وحشیگری بودند خواستند صلوات بفرستند، هیچ کس لب از لب باز نکرد. در همین مراسم وحشیانه یک زن ۵۰ ساله غش کرد. بطور کلی همه نسبت به این عمل اعتراض دارند و خود شاهد بودم که در پایان شلاق زدن مردم چند نفر چند نفر با هم بحث می‌کردند و ضمن ابراز انزجار می‌گفتند که اینهم یک بازی دیگر برای ترساندن مردم است!

۳- سه جوان را در تجریش شلاق زدند. کسی که حکم شلاق را به مامور اجرا ابلاغ کرد قرآن گذاشته بود زیر بغلش. جوان‌های محل که جمع شده بودند، با اشاره به قرآنی که زیر بغل مامور ابلاغ بود به طرف می‌گفتند: **حاج آقا کجای قرآن نوشته مردمو شلاق بزنین؟**

آنهائی را که برای شلاق زدن آورده بودند، همه ساکت بودند، تا اینکه یکی‌شان که پشتش سیاه شده بود از حال رفت. در این موقع یکی از وسط جمعیت به آنکه فرمان شلاق می‌داد، با صدای بلند گفت: «حسابت رو بعدا می‌رسیم!»

۴- در میدان فاطمی، به بهانه کنترل اسلامی ویترین‌ها ریختند توی مغازه‌ها و مانکن‌های پشت ویترین را جمع کردند پیرمردی از میان مردم با فریاد خطاب به ماموران گفت: « عقب چی می‌گردین، اینها که ... نیستند، ...ها پیش امام جمعه کرجاند!»

۵- مردم بشدت کلافه شده‌اند و به صحنه‌های شلاق زدن با نفرت نگاه می‌کنند. ده جوان دختر و پسر را به این اتهام که منحرفند در میدان محسنی به هم زنجیر کرده و کنار میدان نشانده بودند تا عبرت دیگران شوند. هرکس رد می‌شد به آنها خدا قوت می‌گفت و حتی پولی هم جلویشان می‌گذاشتند. مردم روز به روز عاصی‌تر می‌شوند و با این حرکات آنها را بیشتر تحریک می‌کنند بدشان نمی‌آید که درگیری و یا حتی جنگ داخلی شروع شود بعد از قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکرها، بعد از کشتن زنان در مشهد به بهانه فحشاء، حالا نوبت شلاق زدن جوان‌ها شده‌است. موج خروج از کشور جوانان بازار قاچاق مسافر، جعل پاسپورت و ویزای تقلبی به شیخ نشین‌ها، ترکیه و کشورهای شوروی سابق را پر رونق کرده‌است.

۶- در آستانه رای گیری برای اعضای کابینه خاتمی فضای پروکاسیون در کشور بوجود آورده بودند. بنظر ما همه زمینه‌ها را برای یورش به مجلس، به بهانه دفاع ازخاتمی و مقابله با مجلس به این بهانه که به کابینه وی رای نداده را فراهم ساخته بودند، که این نقشه هم نگرفت. یک عده‌ای در این میان شلاق خوردند، البته کسی هم از این جنجال نترسید. نه آنها که شلاق خوردند و نه آنها که می‌دانند پشت این هو و جنجال‌ها چه چیزی پنهان است

۷- از چند روز پیش و برای جلوگیری از واکنش مردم، کسانی را که برای شلاق زدن به میدان‌ها و چهارراه‌ها می‌آورند لباسشان را نمی‌کنند و شلاق را روی لباس می‌زنند. وقتی مراسم تمام می‌شود، لباس آنها که شلاق خورده‌اند پاره پاره می‌شود. حالا هم شلاق خوردن جوان‌ها مردم را خشمگین کرده و هم پاره شدن لباس آنها این خشم را دو برابر کرده‌است. وقتی مراسم تمام می‌شود مردم به آنها که شلاق خورده‌اند پول می‌دهند وقتی ماموران تعزیر می‌خواهند جلوی همدردی مردم و پول دادن آنها به شلاق خورده‌ها را بگیرند، مردم می‌گویند: «این پول لباسی است که پاره شده!» (ادامه این گزارش‌ها را در صفحه ۳۳ را بخوانید)

Rahe Tudeh No. 110 Sept. 2001
Postfach 31 16 18, 10653 Berlin Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany
۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا
16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $
تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰۳-۵۱۳۵۸۴۴
آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**
آدرس ای‌میل: anore@gmx.de